

روی دست آسمان

خاطرات غدیر خم

(حوادث آخرین سال زندگی پیامبرصل الله علیه و آله)

مهدی خدامیان آرانی .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

من می‌خواهم شما را به سفر مهمی ببرم ، آیا شما همسفر من می‌شوید ؟
ما به مدینه سفر می‌کنیم و همراه با پیامبر، لباسِ احرام می‌پوشیم و به سوی
مکه می‌رویم؛ طواف خانه خدا به جا می‌آوریم، و بعد از مدتی به سرزمین
عرفات می‌رویم .

بعد از پایان اعمال حج به مدینه باز می‌گردیم و در میانه راه به برکه آبی
می‌رسیم که بسیار زلال و باصفاست ! در آنجا جبرئیل نازل می‌شود و پیام
مهمی را برای پیامبر می‌آورد و حماسه غدیر شکل می‌گیرد .

خورشید امامت و ولایت طلوع می‌کند و جهان را با نور خود روشن می‌کند .
این کتاب قصد دارد تصویری واضح از غدیر در ذهن شما ایجاد کند .

ما دفتر تاریخ را باز می‌کنیم و در میان 147 کتاب تحقیقی - عربی به
جستجوی حقیقت می‌پردازیم .

با من همراه باشید ، زیرا من این کتاب را به عشق شما که شیعه مولایم
هستید ، نوشته‌ام .

مهدی خدّامیان آرانی

قم، خرداد 1388

نوای کاروان می آید امروز!

می دانم که تو هم مثل من آرزو داری به زیارت خانه خدا بروی!

حتما شنیده‌ای که طواف خانه خدا چقدر صفا دارد!

پس بیا همراه هم به این سفر برویم.

اما تا یادم نرفته به تو خبر خوشی بدهم، من و تو قرار است همسفر پیامبر

باشیم.

همین چند روز قبل، پیامبر اعلام کرد که به زودی برای انجام حج به مکه

خواهد رفت.¹

همه مسلمانان دارند خود را آماده این سفر می‌کنند، آنها می‌خواهند همراه

پیامبر، حج به جا آورند.

ما باید خدا را شکر کنیم که الآن در مدینه هستیم و می‌توانیم همراه پیامبر به

حج برویم.

ده سال از هجرت پیامبر به مدینه می‌گذرد و پیامبر در این مدت ده سال که

در مدینه بوده، به حج نرفته است.

در واقع، این اولین بار خواهد بود که پیامبر، مراسم حج را به صورت عملی

به مردم نشان خواهد داد.

از زمان حضرت ابراهیم علیه السلام سال‌ها می‌گذرد و در این مدت، بدعت‌های

زیادی در حج پیدا شده است، پیامبر می‌خواهد حج ابراهیمی را دوباره زنده

کند.

پیامبر ، گروهی را به مناطق مسلمان نشین فرستاده است تا این خبر را به همه مردم بدهند .

مدینه هر روز از روز قبل شلوغ تر می شود ، گروه های زیادی از مسلمانان مناطق مختلف، به مدینه آمده اند .

آیا تو با خود لباس احرام آورده ای ؟ نکند فراموش کرده باشی !
ناراحت نباش ، آنجا بازار مدینه است ، زود برو و برای خود لباس احرام خریداری کن ، به زودی این قافله بزرگ حرکت خواهد کرد !
یار مهربان من کجاست؟

صدای اذان به گوش می رسد ، بیا به مسجد برویم .
مسجد مدینه چقدر باصفاست ! مردم در صف های منظم نشسته اند و منتظر آمدن پیامبر هستند .

پیامبر وارد مسجد می شود ، همه از جای خود بلند می شوند ، پیامبر به آنها سلام می کند و به سوی محراب می رود .

آیا چهره نورانی پیامبر را می بینی ؟ به راستی که نگاه به چهره او غم را از دل می زداید .

نماز بر پا می شود ، گویی که تمام اهل آسمان به تماشای این نماز نشسته اند ، عزیزترین بنده خدا به نماز ایستاده است .

بعد از نماز ، مردم دور پیامبر حلقه می زنند ، آنها سوال می کنند که چه موقع به سوی مکه حرکت خواهیم کرد .

پیامبر در جواب می‌گوید که باید منتظر بمانیم تا بقیّه مسلمانانی که در راه مدینه هستند از راه برسند ، آن وقت همه با هم به سوی مکه حرکت خواهیم نمود .

همسفرم!

من علی علیه السلام را اینجا نمی‌بینم ، آیا تو می‌دانی او کجاست ؟
من خیلی دلم می‌خواهد او را ببینم ، مگر نمی‌دانی پیامبر بارها فرموده است که نگاه به چهره علی علیه السلام ، عبادت است ؟
اما هر طرف را که نگاه می‌کنم او را نمی‌بینم ، از دیگران پرس‌وجو می‌کنم معلوم می‌شود که علی علیه السلام به سفر رفته است .

حتما می‌خواهی بدانی او به کدام سفر رفته است .
مدتی پیش ، وقتی که سرتاسر سرزمین حجاز مسلمان شدند ، پیامبر تصمیم گرفت تا پیام اسلام را به کشور همسایه ، یمن برساند .
پیامبر در ابتدا خالد بن ولید را برای این مأموریت انتخاب نمود و او را به یمن فرستاد .

خالد بن ولید ، مدت شش ماه در یمن ماند ، اما نتوانست حتی یک نفر را هم مسلمان کند .²

برای همین پیامبر تصمیم گرفت تا علی علیه السلام را به سوی یمن بفرستد ، زیرا او تنها کسی بود که می‌توانست این مأموریت بزرگ را انجام دهد .

پیامبر علی علیه السلام را به حضور طلبید و به او چنین گفت : «من می‌خواهم تو را به سوی یمن بفرستم تا آنان را به اسلام دعوت کنی» .³

علی علیه السلام خود را آماده این سفر کرد ، با فاطمه و فرزندان خداحافظی نمود و همراه با عده‌ای از سربازان نزد پیامبر آمد .

پیامبر نگاهی به او کرد و او را در آغوش گرفت ، اشک در چشمان پیامبر نشست .

همه از علاقه پیامبر به علی علیه السلام خبر داشتند ، قطره‌های اشک بر صورت پیامبر نشستند بود .

پیامبر دست خود را روی سینه علی علیه السلام گذاشت و در زیر لب سخنانی را زمزمه کرد ، او در حقّ علی علیه السلام دعا نمود .

موقع حرکت فرا رسید ، پیامبر آخرین سخن خود را به علی علیه السلام گفت :
«علی جان ! اگر خدا یک نفر را به دست تو هدایت کند برای تو بهتر از همه دنیا می‌باشد»⁴.

علی علیه السلام روی پیامبر را بوسید و در میان پرده‌ای از اشک ، با پیامبر خداحافظی کرد و به سوی یمن تاخت .

صدای یار را در آسمان شنیده‌ام

مردم منتظر هستند تا پیامبر دستور حرکت به سوی مکه را بدهد، آنها نمی‌دانند که پیامبر دلش می‌خواهد در این سفر علی علیه السلام نیز همراه او باشد. به راستی آیا علی علیه السلام خواهد توانست در این سفر حضور داشته باشد؟ آیا فاطمه علیها السلام باید بدون علی علیه السلام به سفر حج برود؟ مدتی قبل جبرئیل بر پیامبر نازل شده است و پیام مهمی را برای او آورده است.

متن پیام چنین است: «تو همه واجبات دین را برای مردم بیان کرده‌ای، اما هنوز دو واجب مهم، باقی مانده است، اکنون موقع آن است که آنها را برای مردم بیان کنی، آن دو واجب مهم، حج و ولایت علی علیه السلام می‌باشد». معلوم می‌شود که پیامبر در این سفر، دو برنامه مهم در دستور کار خود دارد.

برای همین است که خدا از پیامبر خواسته است تا به همه مسلمانان خبر بدهد که برای این سفر آماده شوند.

همسفر خوبم! از سفر علی علیه السلام روزها می‌گذرد، دل پیامبر برای او خیلی تنگ شده است.

وقتی که گل نبود، باید گلاب را بویید، هر وقت که دل پیامبر، بی‌قرار علی علیه السلام می‌شود حسن و حسین را در آغوش می‌کشد.

به راستی آیا تا به حال فکر کرده‌ای که چرا پیامبر این‌قدر علی علیه السلام را دوست دارد؟

آیا می‌خواهی تو را از راز آن باخبر کنم ؟
راز این عشق مقدّس به شب معراج برمی‌گردد.
آن شب که پیامبر به معراج رفت و هفت آسمان را پشت سر گذاشت و به
ساحت قدس خدا رسید ، صدایی به گوشش رسید ، یک نفر پیامبر را با اسم
صدا زد : «ای احمد !» .

پیامبر لحظه‌ای به فکر فرو رفت ، این صدا چقدر آشناست !
این صدا که صدای علی علیه السلام است !
پیامبر در حریم قدس خدا بود و هفت آسمان را پشت سر گذاشته بود . پس
چرا صدای علی علیه السلام به گوش می‌رسید ؟
اینجا بود که پیامبر گفت : «خدایا ! آیا تو با من سخن می‌گویی یا علی با من
سخن می‌گوید ؟» .

و چنین جواب آمد : «من خدای تو هستم ، اکنون که به حضور من آمده‌ای
به قلب تو نظر کردم و دیدم که هیچ کس را به اندازه علی ، دوست نداری ، برای
همین با صدایی همچون صدای علی با تو سخن می‌گویم تا قلب تو آرام گیرد»

5 .

و به راستی که خدا به خوبی از تپش‌های قلب پیامبر خبر داشت .
بار دیگر خطاب رسید : «ای محمّد ! من علی را جانشین تو قرار دادم ، هر
کس او را اطاعت کند مرا اطاعت کرده و هر کس نافرمانی او کند ، نافرمانی مرا
کرده است» .⁶

پیامبر باید هفتاد هزار حجاب را پشت سر می‌گذاشت تا دوباره به این دنیا
باز گردد ، او از هر حجاب که می‌گذشت این صدا را می‌شنید : «ای محمّد !
علی را دوست داشته باش» .⁷

همسفرم !

اکنون دیگر می‌دانی که چرا پیامبر ، این قدر به علی علیه السلام عشق می‌ورزد ، زیرا پیامبر فراموش نمی‌کند که در شب معراج ، خدا هفتاد هزار بار به او توصیه کرده است که علی علیه السلام را دوست بدارد .

از ماه من، خبرهای خوش می‌رسد

مردم ، گروه گروه به مدینه می‌آیند ، فکر می‌کنم آمار مسافران این سفر به هفتاد هزار نفر رسیده باشد .⁸

دیگر وقت حرکت ، نزدیک است ، اما علی علیه السلام هنوز نیامده است ، مگر می‌شود پیامبر بدون علی علیه السلام به این سفر برود ؟

تمام این سفر بهانه‌ای است تا مردم با ولایت علی علیه السلام آشنا شوند .
باید صبر کرد تا خبری از او برسد .

همسفرم ! نگاه کن ! سواری به سوی مدینه می‌آید ، او وارد شهر می‌شود و سراغ پیامبر را می‌گیرد .

مردم در جواب می‌گویند : «پیامبر در مسجد است» .

او نزد پیامبر می‌آید و سلام می‌کند و می‌گوید : «ای رسول خدا ! من از یمن می‌آیم ، من از جانب علی علیه السلام برای شما خبرهای خوشی آورده‌ام» .

پیامبر تا نام علی علیه السلام را می‌شنود گل لبخند بر صورتش می‌نشیند ، مثل اینکه تمام عرش و ملکوت را به او داده‌اند .

نامه رسان ، نامه علی علیه السلام را به پیامبر می‌دهد و می‌گوید : «وقتی که علی علیه السلام به یمن رسید و با قبیله همدان سخن گفت ، همه آنها اسلام آوردند ، با اسلام آوردن این قبیله ، تمام مردم آن کشور ، مسلمان شدند»⁹ . لازم است اشاره کنم که قبیله همدان ، یکی از بزرگ‌ترین قبیله‌های یمن می‌باشد .¹⁰

این خبر ، موفقیت بزرگی است ، علی علیه السلام توانسته است بدون جنگ ، همه اهل یمن را مسلمان کند .

وقتی پیامبر این سخن را می‌شنود به سجده می‌رود و خدا را شکر می‌کند . سجده پیامبر طول می‌کشد ، من نمی‌دانم این سجده شکر او برای اسلام آوردن اهل یمن است یا برای سلامتی علی علیه السلام .

بعد از مدتی ، پیامبر سر از سجده برمی‌دارد و می‌گوید : «سلام خدا بر قبیله همدان»¹¹ .

جا دارد که پیامبر به قبیله همدان سلام کند ، زیرا وقتی آنها با علی علیه السلام روبرو شدند ، او را شناختند و مجذوب خوبی‌های او شدند .

من معتقدم به برکت همین سلام پیامبر ، مردان و زنان این قبیله همواره پیرو حقیقت خواهند بود .

اکنون ، پیامبر دستور می‌دهد تا نامه‌ای برای علی علیه السلام نوشته شود ، پیامبر در این نامه از علی علیه السلام می‌خواهد تا همراه با اهل یمن برای انجام حج به سوی مکه حرکت کند .¹²

پیامبر نامه را به نامه‌رسانی می‌دهد و از او می‌خواهد تا هر چه سریع‌تر به سوی یمن حرکت کند . نامه رسان ، نامه را می‌گیرد و به سوی یمن می‌تازد .

به سوی تو می آیم !

امشب ، شب بیست و پنجم ماه ذی القعدة است ، تا عید قربان ، پانزده روز مانده است ، باید هر چه سریع تر به سوی مکه حرکت کنیم .¹³
پیامبر در مسجد اعلام می کند که ما فردا سفر خود را آغاز می کنیم .
همسفر خوبم ! می بینم که تو هم مانند من ، بسیار خوشحال هستی !
سرانجام موقع حرکت فرا می رسد و ما برای دیدار خانه دوست حرکت خواهیم کرد ، چه سعادت بی بالاتر از این که ما همراه پیامبر خدا ، به این سفر معنوی برویم .

خورشید طلوع کرده است و کاروان بزرگی ، آماده حرکت است ، تا چشم کار می کند زنان و مردانی را می بینی که از همه جا برای سفر حج به اینجا آمده اند .

همه منتظر هستند تا پیامبر از خانه خود بیرون بیاید و سفر آغاز شود .
آنجا را نگاه کن !

پیامبر در حالی که حسن و حسین علیهما السلام را همراه خود دارد از خانه خارج می شود ، فاطمه علیها السلام هم در میان زنان به چشم می خورد ، پیامبر سوار بر شتر خود می شود و حرکت آغاز می شود .

صدای الله اکبر همه جا را فرا گرفته است ، عده ای بر شتر سوار هستند و عده زیادی هم پیاده به این سفر آمده اند .

حدود هشت کیلومتر راه می رویم و به میقات شجره می رسیم .
اینجا میقات کسانی است که از راه مدینه به سوی مکه می روند .

حتما می‌پرسی: میقات یعنی چه ؟
میقات به جایی می‌گویند که تو باید لباس‌های دنیایی را از تن خود بیرون
بیاوری و لباس سفید احرام به تن کنی .
ما در اینجا ندای لَبَّيْکَ بر زبان جاری می‌سازیم و دعوت خدا را اجابت
می‌کنیم .

زمانی که ابراهیم علیه السلام خانه خدا را بازسازی کرد خدا به او دستور داد تا بر
بالای کوهی برود و همه مردم را به زیارت خانه خدا دعوت کند .
صدای ابراهیم علیه السلام در گوش تاریخ طنین انداخته و همه خداپرستان را به
زیارت کعبه فرا می‌خواند .
و اکنون تو که در اینجا ذکر لَبَّيْکَ را بر زبان جاری می‌کنی در واقع دعوت
ابراهیم علیه السلام را اجابت می‌کنی .¹⁴

همسفر خوبم !

آیا می‌دانی معنای کلمه لَبَّيْکَ چیست ؟
من مثالی می‌زنم و فکر می‌کنم این‌گونه بتوانم به تو کمک کنم : اگر یک نفر ،
شما را با اسم صدا بزند ، در جواب او می‌گویید : بله .
این بله ، همان لَبَّيْکَ است ، یعنی اگر شما عرب زبان بودید وقتی کسی شما
را صدا می‌زد به جای بله از کلمه لَبَّيْکَ استفاده می‌کردید .
اکنون ، حواست جمع باشد ، قرار است در این مکان مقدّس ، دعوت خدا را
اجابت کنی و به این دعوت ، بله بگویی .

دوست عزیزم !

زود باش ! الآن اذان ظهر را می‌گویند ، باید برویم غسل نماییم و لباس
احرام بر تن کنیم .

مبارک باشد!

تو در لباس زیبای احرام، دیگر کبوتر حرم شده‌ای!

آنجا را نگاه کن!

آن طرف را می‌گویم، آن 66 شتر، شترهایی است که پیامبر برای قربانی کردن، همراه خود آورده است.¹⁵

بلال، اذان گوی پیامبر را نگاه کن!

او منتظر است که خورشید به وسط آسمان برسد تا اذان ظهر را بگوید.

همه مردم پشت سر پیامبر در صف‌های منظمی نشسته‌اند، پیامبر تصمیم دارد بعد از نماز ظهر، ذکر لبّیک را بگوید و مُحْرَم شود.

الله اکبر!

این صدای بلال است که در میقات می‌پیچد.

پیامبر لباس احرام بر تن کرده و در مقابل خدای خود به نماز ایستاده است، تمام فرشتگان برای دیدن این منظره به صف ایستاده‌اند.

نماز تمام می‌شود و پیامبر می‌خواهد ذکر لبّیک را بر زبان جاری کند.

اشک در چشمان پیامبر حلقه می‌زند و می‌گوید: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا

شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ... به سوی تو می‌آیم ای خدای بی‌همتا! دعوت تو را

اجابت می‌کنم، ای کسی که همه نعمت‌ها از آن توست!».

اشک‌ها و لبّیک‌ها در هم می‌آمیزد و شوری به پا می‌شود.¹⁶

نمایشی بزرگ از قیام قیامت

این کاروان بزرگ از میقات حرکت می‌کند ، نگاه کن ، تمام این بیابان پر از مردمی است که لباس سفید بر تن کرده‌اند .
آنها همراه پیامبر می‌روند و به دقت به او نگاه می‌کنند تا هر کاری که آن حضرت می‌کند را انجام دهند.¹⁷
پیامبر آرام آرام به سوی خانه دوست حرکت می‌کند ، زیر لب ذکر لَبَّیک را تکرار می‌کند .

ما از اینجا تا مکه باید بیش از چهارصد کیلومتر راه برویم !
آفتاب گرم حجاز بر ما می‌تابد ، مواظب باش ! تو نباید زیر سایه بروی !
این سفر یادآور قیامت است ، همانگونه که در قیامت سایه‌ای نیست تا از سوزش آفتاب زیر آن پناه بگیری ، در این سفر هم نباید زیر سایه بروی .
همسفرم !

در این سفر نباید نگاه در آینه کنی ؛ چرا که آینه مظهر خودبینی است ، تو باید از خود بگذری و سراسر ، جان شوی !
تو باید دنیا و آنچه بوی دنیا را می‌دهد کنار بگذاری ، نباید عطر بزنی ، نباید خود را خوشبو کنی .

خلاصه آن که خدا خواسته است تا تو در این دنیا نیز ، قیامت را به تصویر بکشی و خود را برای آن روز آماده کنی .
این لباس سفید که بر تن نموده‌ای ، همانند کفن است و می‌روی تا خانه دوست را زیارت کنی ، تو اکنون مُحَرَّم شده‌ای.¹⁸

شب‌ها و روزها می‌گذرد و من و تو همراه این کاروان در حرکت هستیم .
همسفرم! می‌دانم خسته شده‌ای !

بیش از یک هفته است که در راه هستیم و این سفر برای تو سخت است .
ولی ما به سفر عشق می‌رویم ، می‌دانم که همه این سختی‌ها برای تو شیرین
است .

آنجا را نگاه کن ، عده‌ای به سوی پیامبر می‌روند ، آنها با پیامبر از خستگی
خود سخن می‌گویند .

آیا پیامبر دستور استراحت خواهد داد ؟

نه ، فرصت ما بسیار کم است ، ما باید خود را زودتر به مکه برسانیم ، تا روز
عید قربان فرصت زیادی نمانده است ، آن روز همه ما باید در سرزمین منا
باشیم .

پیامبر به آنها نگاهی می‌کند و دستور می‌دهد تا به آرامی بدونند، این باعث
خواهد شد تا روحیه بهتری داشته باشند .¹⁹

مردم با این سخن پیامبر ، آهسته می‌دوند ، بار دیگر شوری در این جمعیت
می‌افتد ، صدای «الله اکبر» ، همه بیابان را می‌گیرد .

دیگر ، راه زیادی تا مکه نمانده است ، ما به زودی مهمان خانه دوست
خواهیم بود .

خانه دوست کجاست؟

امروز روز چهارم ماه ذی الحجّه است ، پنج روز دیگر تا روز عرفه فرصت داریم .

درست است ما ده روز است که در راه هستیم ، ان شاء الله به زودی به مکه می‌رسیم .²⁰

درست پشت آن کوه ، شهر مکه قرار دارد ، پس عجله کن !
اهل مکه باخبر شده‌اند که پیامبر و مسلمانان به این شهر می‌آیند ، آنها برای استقبال پیامبر به بیرون از شهر آمده‌اند .

تا به حال ، شهر مکه چنین جمعیت عظیمی را ندیده است ، هزاران نفر همراه پیامبر برای اعمال حج وارد شهر مکه می‌شوند .

ما همراه پیامبر به سوی مسجد الحرام می‌رویم ، از در مسجد وارد می‌شویم و به سوی کعبه می‌رویم .

ناگهان کعبه ، مقابل چشمان من نمایان می‌شود ، بی اختیار به سجده می‌افتم ، اشک از چشمان من جاری می‌شود .

ستایش خدایی را که تو را عزیز کرد ،

و تو را قبله من قرار داد تا به سوی تو نماز بخوانم .

ای صاحب خانه !

این خانه ، خانه توست ، من هم بنده تو هستم که به اینجا پناه آورده‌ام .

سر از سجده برمی‌دارم ، به دنبال پیامبر می‌گردم .

پیامبر نزدیک کعبه است و اشک در چشمان او حلقه زده است. او دست راست خود را به حجرالأسود می‌کشد و دعایی را زیر لب زمزمه می‌کند.²¹

آیا می‌دانی حجرالأسود چیست ؟

در گوشه‌ای از کعبه که طواف از آنجا شروع می‌شود ، سنگ سیاهی قرار دارد که به آن حجرالأسود می‌گویند .

جالب است بدانی که حَجَر در زبان عربی به معنای سنگ و اَسود به معنای سیاه است .

نگاه کن !

پیامبر خم شده است و لب‌های خود را بر حجرالأسود گذاشته است و صدای گریه‌اش به گوش می‌رسد .

نمی‌دانم چه شده که گریه پیامبر طولانی شده است!²²

به راستی چه رمز و رازی در این سنگ سیاه نهفته که ما از آن بی‌خبریم ؟

چرا دیدن این سنگ این‌گونه اشک پیامبر را جاری ساخته است ؟

همسفر خوبم !

آیا می‌خواهی قصه این سنگ را برایت بگویم ؟

روزی و روزگاری ، قبل از اینکه خدا ، حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام را خلق کند ، در بهشت فرشته‌ای بود که نزد خدا مقامی بس بزرگ داشت .

یک روز خدا ، همه فرشتگان را جمع کرد و پیمان بزرگ خداپرستی را به آنها عرضه کرد .

اولین فرشته‌ای که این پیمان بزرگ را قبول کرد همین فرشته بود .

این فرشته ، مدت‌ها قبل ، نور محمد و آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را دیده بود و به این نور مقدس ، عشق فراوانی داشت .

هنوز خدا، آدم و حوا عَلَيْهِمَا السَّلَام را نیافریده بود، اما آن نور مقدّس را در بالای همه آسمان‌ها آفریده بود.

و این‌گونه بود که این فرشته، گوی سبقت را از همه ربود و قلبش پر از این عشق مقدّس شد.

وقتی که خدا، آدم عَلَيْهِ السَّلَام را آفرید از او خواست تا در حضور این فرشته، به آن پیمان اقرار کند.

وقتی که آدم عَلَيْهِ السَّلَام از بهشت رانده شد خداوند به این فرشته یک مأموریت مهم داد.

آن مأموریت این بود که خدا او را به عنوان امین خود در روی زمین قرار داد

حتما می‌پرسی چگونه؟

خدا آن فرشته را تبدیل به سنگ سفید و زیبایی کرد و آن را در یک گوشه کعبه قرار داد، اما چون بت پرستان روی این سنگ سفید، دست گذاشتند، رنگ آن، سیاه شد.

البته تو می‌دانی که کعبه به دستور جبرئیل در زمان آدم عَلَيْهِ السَّلَام ساخته شد، و در واقع ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام در زمان خودش، این خانه را بازسازی کرد.

و جالب است بدانی که آدم عَلَيْهِ السَّلَام هر روز و شب، کنار این سنگ می‌رفت و آن پیمان بزرگ را یادآوری می‌کرد.

وقتی روز قیامت فرا برسد بار دیگر خدا این سنگ را به صورت اوّل خود در می‌آورد.

آن روز، این فرشته در پیشگاه خدا شهادت خواهد داد که چه کسانی نزد او آمدند و به آن پیمان بزرگ، اقرار نمودند.

اگر این سنگ را با چشم دل نگاه کنی ، او را فرشته‌ای زیبا خواهی دید .
هنوز چهره پیامبر روی حجرالأسود است و اشک او جاری است .
فکر می‌کنم اکنون دیگر دانستی که چرا پیامبر این چنین با حجرالأسود
خلوت کرده است .

مگر برایت نگفتم که این سنگ بوی عشقی مقدّس را می‌دهد ؟ هیچ فرشته‌ای
، مانند او شیفته علی علیه السلام نیست .

آری ، این فرشته ، بوی علی علیه السلام را می‌دهد !
و شاید پیامبر که دلش برای برادرش علی علیه السلام خیلی تنگ شده است ، بوی
یار خود را از آن استشمام می‌کند .²³

همچون پروانه، دل‌باخته گشتم

پیامبر چهره خود را از روی حجرالأسود برمی‌دارد و طواف را آغاز می‌کند .
پیامبر دور کعبه ، هفت بار می‌چرخد ، مردم هم با پیامبر طواف می‌کنند .
اینجا دیگر همه ، پروانه یک شمع می‌شوند و دور خانه دوست می‌چرخند .
به راستی که طواف کعبه چه صفایی دارد ، احساسی که در هیچ جای دیگر
تجربه نمی‌کنی .

هنگامی که گرد این خانه طواف می‌کنی خدا به تو مباحثات و افتخار می‌کند و
رحمت خود را بر تو نازل می‌کند .²⁴

آیا می‌دانی با هر قدمی که تو در طواف این خانه برمی‌داری ، خداوند
حسنه‌ای برای تو می‌نویسد و گناهی از تو می‌بخشد؟²⁵

پیامبر هنگام طواف ، ذکر خدا بر لب دارد و با خدای خویش سخن می گوید

هفت دور طواف تمام می شود ، اکنون پیامبر به سوی مقام ابراهیم می رود تا در آنجا نماز طواف را به جا آورد .

همسفر خوبم ! حتما می دانی که مقام ابراهیم، همان سنگ مقدّسی است که جای پای ابراهیم علیه السلام بر آن می باشد .

وقتی که ابراهیم علیه السلام کعبه را بازسازی می کرد این سنگ را زیر پای خود گذاشت تا بتواند دیوار کعبه را تمام کند .

در این هنگام بود که به اذن خدا ، جای پای ابراهیم ، روی این سنگ نقش بست و این سنگ به مقام ابراهیم مشهور شد و نماز طواف را باید پشت این مقام خواند .²⁶

نماز پیامبر تمام می شود و او اکنون بار دیگر به سوی حجر الأسود می رود و دو دست خود را بر آن می کشد و آنگاه دست های خود را به صورت می کشد .²⁷ بعد از آن پیامبر به سوی کوه صفا می رود، او از کوه صفا بالا می رود و صدای او در دل کوه می پیچد :

اللّٰه اکبر ، اللّٰه اکبر!²⁸

تمام مسلمانان نیز همراه پیامبر این ذکر را تکرار می کنند .

گوش کن ! پیامبر این دعا را می خواند : «ستایش خدایی را که به وعده خود عمل نمود و بنده خود را یاری کرد و دشمنان اسلام را نابود ساخت» .²⁹ تا چند سال قبل ، تمام فاصله این کوه تا کوه مروه پر از بت هایی بود که مردم به پرستش آنها مشغول بودند .

اما امروز باید خدا را شکر کرد که همه آن بت‌ها نابود شده‌اند و همه مردم ،
ندای خداپرستی سر می‌دهند .

الله اکبر !

پیامبر حدود یک ساعت بر بالای کوه صفا می‌ایستد و دعا می‌خواند .³⁰

اکنون موقع آن است که به سوی کوه مروه حرکت کنیم .

به کوه مروه می‌رسیم ، پیامبر از کوه بالا می‌رود ، بار دیگر صدای پیامبر در

فضا می‌پیچد : الله اکبر !

بعد از لحظاتی ، به سوی کوه صفا برمی‌گردیم ، ما باید فاصله صفا و مروه را

هفت بار طی کنیم .

امیدوارم که خسته نشده باشی ! این دور آخر است ، وقتی به کوه مروه برسیم

، دیگر سعی تمام می‌شود .

من کاسه داغ‌تر از آش هستم !

پیامبر از کوه مروه بالا می‌رود و رو به مردم می‌کند و می‌گوید : «جبرئیل به من دستور داده است تا به شما بگویم که مقداری از موی سر خود را کوتاه کنید و از احرام بیرون بیایید و هر کس که مانند من همراه خود از میقات ، قربانی آورده است باید در احرام بماند» .³¹

مردم به سخن پیامبر عمل می‌کنند و با کوتاه کردن موی سر خود از احرام بیرون می‌آیند .

همسفر خوبم !

تو که همراه خود قربانی از میقات نیاورده‌ای ؟

پس بیا از احرام خارج شویم .

این اعمالی که ما انجام دادیم ، اعمال عمره است و ما باید نزدیک روز عرفه ، یکبار دیگر لباس احرام به تن کنیم و به سوی سرزمین منا برویم و در آنجا گوسفند یا شتری خریداری نماییم و آن را قربانی کنیم .

مبارک باشد ! خدا از تو قبول کند !

در منطقه اَبْطَح ، چادرهای زیادی بر پا می‌شود و همه ، لباس‌های احرام را از تن بیرون آورده، بدن خود را شسته، لباس‌های معمولی خود را به تن می‌کنند

³² .

اما پیامبر هنوز لباس احرام به تن دارد ، و در خیمه خود استراحت می‌کند ، این حکم خداست که هر کس با خود قربانی آورده است باید در احرام باقی بماند .

در این میان صدایی به گوشم می‌رسد ، یک نفر با مردم سخن می‌گوید : «ای مردم ! شما خجالت نمی‌کشید ؟ پیامبر هنوز در لباس احرام است و شما لباس‌های زیبا بر تن کرده‌اید ؟ !»³³.

خدای من ! این کیست که این‌گونه سخن می‌گوید ؟

چرا او هنوز لباس احرام به تن دارد ؟

آیا او را می‌شناسی ؟ او عُمر بن خطاب است .

پیامبر از خیمه خود بیرون می‌آید ، او را صدا می‌زند و می‌گوید :

— چرا هنوز لباس احرام به تن داری ؟ مگر تو همراه خود قربانی آورده‌ای ؟

— نه .

— پس چرا از احرام خارج نشدی ؟ مگر من نگفتم هر کس قربانی از میقات

با خود نیاورده است، از احرام خارج شود ؟

— ای رسول خدا ! آخر چگونه من از احرام خارج شوم در حالی که شما

هنوز لباس احرام به تن دارید ؟³⁴

اما مثل اینکه عُمر بن خطاب تصمیم دارد هر طور شده است حرف خودش

را به کرسی بنشانند .³⁵

مگر نباید همه ما تسلیم دستور پیامبر باشیم ؟ ما می‌توانستیم از میقات با

خود قربانی بیاوریم و اکنون مانند پیامبر در احرام باقی بمانیم ، اما الآن که این

کار را نکرده‌ایم باید به دستور پیامبر عمل کنیم .

مژده دهید ، بوی بهار می رسد !

دل پیامبر بی قرار دیدن علی علیه السلام شده است ، فاطمه علیها السلام نیز در انتظار آمدن همسرش است .

آنجا را نگاه کن ! سواری به سوی ما می آید ! بوی خوش یار مهربان می آید ، خدای من ! این علی علیه السلام است که به این سو می آید .

علی علیه السلام در حالی که لباس احرام بر تن دارد از اسب پیاده می شود . پیامبر از خیمه بیرون می آید ، علی علیه السلام را می بوسد و می بوید و او را به خیمه دعوت می کند .

علی علیه السلام گزارش های سفر خود را به پیامبر می دهد : «خدا مرا کمک کرد و من توانستم مردم یمن را مسلمان کنم؛ وقتی نامه شما به دستم رسید همراه با پنج هزار نفر به سوی مکه آمدم ، همه ما در یَلَمَم ، 36 لَبَّیک گفتیم و وقتی نزدیک مکه رسیدم به همراهان خود دستور دادم در آنجا توقف کنند تا من نزد شما بیایم و کسب تکلیف کنم».³⁷

پیامبر با شنیدن سخنان علی علیه السلام خوشحال می شود و شکر خدا را به جا می آورد .

اکنون ، علی علیه السلام می داند که فاطمه علیها السلام چشم انتظار اوست . او از پیامبر اجازه می گیرد تا به خیمه فاطمه علیها السلام برود و او را ببیند . علی علیه السلام وارد خیمه می شود .

بوی عطر تمام خیمه را فرا گرفته است ، او سلام می کند و جواب می شنود .

علی علیه السلام با دیدن همسرش تعجب می‌کند ، فاطمه علیها السلام از احرام بیرون آمده و لباس زیبایی بر تن کرده است .

علی علیه السلام از فاطمه علیها السلام سوال می‌کند :

— فاطمه ! پیامبر هنوز لباس احرام بر تن دارد ، چرا تو از احرام بیرون آمده‌ای ؟

— این دستور پدرم بود ، هر کس که با خود قربانی همراه نیاورده است باید از احرام خارج شود و در روز عرفه دوباره احرام ببندد .³⁸

اکنون ، علی علیه السلام به سوی پیامبر باز می‌گردد و ماجرا را شرح می‌دهد .
پیامبر رو به او می‌کند و می‌گوید :

— علی جان ! تو هنگام احرام چگونه نیت کردی ؟

— من هنگامی که در میقات بودم چنین گفتم : «خدایا ! من مانند لَبِیک پیامبر ، لَبِیک می‌گویم» .

— آیا از میقات با خود قربانی هم آورده‌ای ؟

— آری ، من با خود سی و چهار شتر آورده‌ام و نیت کرده‌ام که آنها را در این سفر حج ، قربانی کنم .³⁹

لبخندی دلنشین بر چهره پیامبر نمایان می‌شود ، در میان این همه جمعیت ، فقط حجّ علی علیه السلام مانند حجّ پیامبر است .

از ماه من شکایت نکنید !

اکنون علی علیه السلام با پیامبر خدا حافظی می‌کند و به مسجد الحرام می‌رود و اعمال خود را انجام می‌دهد و بعد سریع به سوی مردم یمن که در بیرون شهر هستند می‌رود .

اما وقتی به اهل یمن می‌رسد می‌بیند که آنها لباس‌های احرام خود را عوض کرده‌اند و پارچه‌های نو بر تن دارند .

— شما این همه پارچه نو از کجا آورده‌اید ؟

— ما از پارچه‌هایی که همراه کاروان بود استفاده کرده‌ایم .

— این پارچه‌ها از بیت‌المال است ، من باید آنها را تحویل پیامبر بدهم ، شما چرا به آنها دست زده‌اید ؟

— ما می‌خواستیم با لباس‌های احرام تمیز و نو به زیارت خانه خدا برویم .

— هر چه سریع‌تر این پارچه‌ها را از تن بیرون آورید !

اهل کاروان این دستور را انجام می‌دهند ، اما در دلشان از علی علیه السلام ناراحت می‌شوند .

به هر حال ، مردم یمن به سوی مکه حرکت می‌کنند و وارد مسجد الحرام می‌شوند و اعمال خود را انجام می‌دهند .

سپس آنها نزد پیامبر می‌روند و در حضور پیامبر از علی علیه السلام شکایت می‌کنند : «ما می‌خواستیم با لباس احرام نو طواف خانه خدا را انجام دهیم ، اما علی علیه السلام با این کار ما مخالفت کرد .»

پیامبر چون سخنان اهل یمن را می شنود رو به آنها می کند و می گوید :
«هرگز در مورد علی علیه السلام بدگویی نکنید ، او اگر بر شما سخت گیری کرده است
برای این بوده که می خواسته دستور خدا را اجرا کند»⁴⁰ .
با این سخن پیامبر ، همه می فهمند که علی علیه السلام در راه حق کوتاهی نمی کند ،
او می خواسته است با این کار خود از بیت المال دفاع کند .

چند روز می گذرد . . .

ظهر روز پنجشنبه ، هشتم ماه ذی الحجّه فرا می رسد ، پیامبر دستور می دهد
تا مردم غسل کنند و لباس احرام بر تن کنند و لبیک بگویند⁴¹ .
بار دیگر صدای لبیک در همه جا می پیچد ، چه شوری بر پا می شود !
هزاران هزار نفر ، همراه با پیامبر ، لبیک گویان به سوی سرزمین عرفات
حرکت می کنند .

آنها شب را در راه می مانند و صبح جمعه که روز عرفه است به سرزمین
عرفات می روند⁴² .

همسفر خوبم !

اینجا سرزمین عرفات است .

سرزمینی که خدا گناهان بزرگ را به حرمت آن می بخشد و رحمت خود را
بر بندگان خویش نازل می کند⁴³ .

آیا می دانی که جبرئیل ، ابراهیم علیه السلام را به این سرزمین آورد و به او گفت :
«ای ابراهیم ! به گناه خویش اعتراف کن»⁴⁴ .

این سرزمین ، جایی است که ما باید به گناهان خود اعتراف کنیم تا خداوند
ما را مشمول عفو و رحمت خود قرار دهد .

آیا آن کوه را می بینی که آنجاست ؟

فکر می‌کنم که همان کوه رحمت (جبل النور) است .
پیامبر کنار این کوه می‌ایستد ، همه مردم می‌خواهند کنار این کوه وقوف کنند .
پیامبر رو به آنها می‌کند و با دست اشاره به سرزمین عرفات می‌کند و
می‌گوید : «ای مردم ! شما می‌توانید در تمام این سرزمین وقوف کنید»⁴⁵ .
پیامبر از ظهر تا نزدیک غروب ، رو به قبله می‌ایستد و مشغول دعا می‌شود
⁴⁶ .
اشک در چشمان او حلقه زده است و با خدای خویش راز و نیاز می‌کند .
در جای جای این سرزمین ، صدای گریه و دعا به گوش می‌رسد .

اکنون به عهد خویش وفا کن!

وقتی در مدینه بودیم جبرئیل بر پیامبر نازل شد و به آن حضرت دستور داد تا سفر مهم خود را شروع کند و در آن سفر، حجّ خانه خدا و ولایت علی علیه السلام را برای مردم بیان نماید .

قرار است در این سفر اسلام کامل شود ، پیامبر تا امروز همه واجبات را برای مردم گفته است ، فقط ولایت علی علیه السلام مانده است که باید در این سفر برای مردم بیان شود .

آیا می‌دانی که در همین صحرای عرفات، آیه ولایت نازل می‌شود ؟ گوش کن ، این جبرئیل است که با پیامبر سخن می‌گوید : «ای محمد ! خدا به تو سلام می‌رساند و از تو می‌خواهد تا به عهد خود وفا کنی و علی را به عنوان جانشین خود معرفی کنی .»⁴⁷

امروز مردم باید بدانند که حج با ولایت علی علیه السلام کامل می‌شود . اما پیامبر رو به جبرئیل می‌کند و می‌گوید : «ای جبرئیل ! عده‌ای از این مردم دشمنی و کینه علی را به دل دارند ، می‌ترسم که آنان در میان امت من اختلاف ایجاد کنند و باعث شوند امت من از اسلام روی برگردانند ، از تو می‌خواهم که از خدا بخواهی تا مرا از فتنه آنها ایمن گرداند» .⁴⁸

همسفر خوبم ! پیامبر می‌داند که بزرگان قبیله قریش هرگز به جانشینی علی علیه السلام راضی نخواهند شد .

قریش یکی از بزرگ‌ترین قبیله‌های عرب است ، ریاست شهر مکه به دست این قبیله است و برای همین تمام عرب‌ها به این قبیله احترام می‌گذارند .

گر چه خود پیامبر نیز از این قبیله است ، اما بزرگان این قبیله با اسلام دشمنی های زیادی نمودند .

علی علیه السلام در جنگ بدر و أُحُد ، بزرگان قریش را که به جنگ اسلام آمده بودند ، کشته است .⁴⁹

اگر شمشیر علی علیه السلام در جنگ بدر و أُحُد نبود ، دشمنان ، اسلام را نابود کرده بودند .

این علی علیه السلام بود که بدون هیچ گونه ترس و واهمه ای در مقابل آنها ایستاد و تا پای جان از اسلام دفاع کرد .

امروز بزرگان قریش به ظاهر مسلمان شده اند ، اما آنها کینه بزرگی از علی علیه السلام به دل دارند .

آنها رسم های روزگار جاهلیت را فراموش نکرده اند و در فکر انتقام خون قریش هستند .

اگر امروز آنها بفهمند که پیامبر می خواهد علی علیه السلام را به عنوان جانشین خود معرفی کند ، دسیسه خواهند کرد .

برای همین ، پیامبر می خواهد ، خدا او را از فتنه های آنها ایمن کند .

جبرئیل به آسمان می رود...

اگر خوب نگاه کنی اشک را در چشمان پیامبر می بینی ! او بزرگان قریش را به خوبی می شناسد ، می داند که آنها به این سادگی ، ولایت علی علیه السلام را قبول نخواهند کرد .

پیامبر می خواهد در بهترین موقعیت ، این مأموریت مهم را انجام دهد ، او منتظر برگشتن جبرئیل است .

کاش همه مردم ، قلب صاف و بدون کینه‌ای داشتند ، آن وقت در همین سرزمین عرفات ، پیامبر مراسم بیعت با علی علیه السلام را بر گزار می‌کرد .

آنجا را نگاه کن !

پیامبر ، علی علیه السلام را به حضور می‌طلبد .

علی علیه السلام با عجله می‌آید و پیامبر با او مشغول سخن می‌شود و به او خیر می‌دهد که جبرئیل بر او نازل شده است .

همسفرم ! نگاه کن ، وقت زیادی تا غروب خورشید نمانده است .

پیامبر نگاهی به خورشید می‌کند و دست به دعا برمی‌دارد ، او می‌خواهد دعا کند .

دعای پیامبر این است : «خدایا ! من به عفو و بخشش تو پناه می‌برم ، مرا از رحمت خود بی‌نصیب مگردان» .⁵⁰

اکنون موقع حرکت است ، همه مردم آماده شده‌اند . با غروب آفتاب همه به سوی سرزمین مَشْعَرِ حَرَمَت می‌کنند .

شوری بر پا می‌شود ، گویی یک بیابان به حرکت افتاده است ، تا چشم کار می‌کند مردمانی را می‌بینی که به سوی سرزمین مشعر حرکت می‌کنند ، چه محشری بر پا شده است !

تو هم با چشمانی اشکبار با سرزمین عرفات وداع می‌کنی !

آیا بار دیگر دیدار این سرزمین قسمت ما خواهد شد ؟

ای خدای سرزمین مشعر!

هوا دیگر تاریک شده است و ستارگان جلوه نمایی می‌کنند ، آسمان چه شکوهی دارد !

پیامبر در حالی که بر شتر خویش سوار است و ذکر استغفر الله بر لب دارد به سوی سرزمین مشعر می‌رود .

بعد از ساعتی به آن سرزمین می‌رسیم ، پیامبر دستور می‌دهد تا بلال اذان بگوید ، نماز مغرب و عشاء بر پا می‌شود .⁵¹

امشب که شب عید قربان است ، باید در این صحرا بمانیم و فردا اول طلوع آفتاب به سرزمین منا برویم .

بعد از نماز ، پیامبر مقداری استراحت می‌کند .

تو هم خیلی خسته‌ای ، قدری استراحت کن . . .

. . . همسفر ! برخیز ! اذان صبح نزدیک است ، باید سریع وضو بگیری ، الان

نماز بر پا می‌شود .

صدای اذان در این سرزمین می‌پیچد :

الله اکبر !

نماز بر پا می‌شود ، چه نماز باصفایی !

هوا دارد روشن می‌شود و پیامبر رو به قبله ایستاده است و مشغول دعا است

دعای پیامبر تا لحظه روشن شدن هوا، طول می‌کشد ، وقتی که هوا کاملاً

روشن می‌شود پیامبر به سوی سرزمین منا حرکت می‌کند .⁵²

پیامبر از مردم می‌خواهد تا به آرامی قدم بردارند و موجب اذیت و آزار دیگران نشوند .

در روزگار جاهلیت ، رسم بر این بود که مردم با عجله ، سرزمین مشعر را ترک می‌کردند ، اما پیامبر با این رسم مخالفت می‌کند و برای همین، دستور می‌دهد تا مردم به آرامی به سوی منا بروند .⁵³

گوش کن !

پیامبر زیر لب این دعا را زمزمه می‌کند : «خدایا ! توبه مرا قبول کن و دعای مرا مستجاب نما!» .⁵⁴

سلام بر سرزمین آرزوها

امروز ، روز عید قربان است و ما اکنون به سرزمین منا رسیده‌ایم .

آیا می‌دانی چرا این سرزمین را منا نامیده‌اند ؟

وقتی که جبرئیل ، ابراهیم علیه السلام را به این سرزمین آورد به او گفت : «ای

ابراهیم ! هر چه می‌خواهی آرزو کن !»⁵⁵.

اینجا سرزمینی است که آرزوهای بزرگ برآورده می‌شود .

پیامبر به سوی جَمَره یا همان شیطان بزرگ می‌رود تا بر آنجا سنگ بزند ،

پیامبر هفت سنگ بر آن می‌زند و هر بار فریاد الله اکبر او در همه جا می‌پیچد

56 .

البته ما باید سنگ‌های خود را به آن ستونی که در وسط به عنوان نشانه ،

نصب شده بزنیم ، اینجا سه ستونِ سنگی هست که به هر کدام از آنها جَمَره

می‌گویند ، امروز فقط به یکی از آنها سنگ می‌زنیم ، اما فردا و روز بعد از آن ،

باید به همه ستون‌ها سنگ بزنیم .

می‌دانم دلت می‌خواهد داستان جَمَره را برایت بگویم .

وقتی که خدا خواست ابراهیم علیه السلام را امتحان کند ، به او دستور داد تا فرزند

دلندش ، اسماعیل علیه السلام را به این سرزمین بیاورد و در راه او قربانی کند .

ابراهیم علیه السلام همراه با اسماعیل به این سرزمین آمد ، شیطان سر راه او آمد و

او را این‌گونه وسوسه کرد : «تو چقدر بی‌رحم هستی ! آیا می‌خواهی با دست

خودت فرزندت را سر ببری ؟» .

جبرئیل به کمک ابراهیم علیه السلام آمد و به او دستور داد که شیطان را با سنگ بزند .

ابراهیم علیه السلام سنگی برداشت و به سوی شیطان پرتاب کرد .
او با زبان دل این گونه با شیطان سخن می گفت : «تو می خواهی مرا وسوسه کنی تا دستور خدای خویش را انجام ندهم ! من ، خود ، فرزند و هر چه که دارم را فدای خدا می کنم» .
همسفر خوبم !

از آن روز رسم شده است که حاجی به همان جایی سنگ بزند که ابراهیم علیه السلام به شیطان سنگ زده است .⁵⁷
حاجی با این کار خود ، به تمام وسوسه هایی که شیطان می کند ، سنگ می زند .

آیا می دانی به عدد هر سنگی که به جَمَره می زنی خداوند گناهی از گناهان کبیره تو را می بخشد ؟⁵⁸
دوست خوب من !
اکنون دیگر موقع قربانی کردن است .

نگاه کن ! پیامبر شترهایی را که از میقات همراه خود آورده است ، قربانی می کند ، علی علیه السلام هم شترهای خودش را قربانی می کند .
کسانی که همراه خود قربانی نیاورده اند ، اینجا شتر یا گوسفندی را خریداری و قربانی می کنند .

پیامبر رو به مردم می کند و می گوید : «امروز روز قربانی کردن است ، اگر در نیت خود خالص باشید وقتی خون قربانی به زمین می ریزد خدا تمام گناهان شما را می بخشد» .⁵⁹

چه مزدهای از این بالاتر!

اکنون پیامبر موی سر خود را می تراشد و مردم هم مانند او این کار را انجام می دهند ، البته تو خود می دانی که زنان فقط باید مقدار کمی از گیسوی خود را کوتاه کنند .

اکنون همه ، حاجی شده اند ، قلبها با بخشش گناهان پاک شده است .

همسفرم ! مبارک باشد ، تو دیگر حاجی شده ای !

به مردم خبر می رسد که پیامبر می خواهد برای آنها سخن بگوید ، این لحظه بهترین موقع برای سخنرانی است .

مردم جمع می شوند و منتظرند تا پیامبر سخن خود را شروع کند .

پیامبر نگاهی به جمعیت می کند و چنین می گوید : «به سخنان من گوش دهید و بدانید من به زودی به دیدار خدای خویش خواهم شتافت ، ای مردم ! از ریختن خون یکدیگر خودداری کنید و مال یکدیگر را به حرام تصرف نکنید ، بدانید که شما خدای خویش را ملاقات خواهید کرد و او از کردار و رفتار شما سوال خواهد نمود ، من ، همه سنت های روزگار جاهلیت را زیر پای خود می نهم و آنها را باطل اعلام می کنم ، بهترین شما نزد خدا با تقواترین شماست ، هر ربا و بهره ای که در روزگار جاهلیت بوده است ، پرداخت آن لازم نیست ، و هر خونی که در آن روزگار ریخته شده است باید فراموش شود و کسی دیگر به فکر انتقام نباشد ...»⁶⁰

همسفر خوبم !

پیامبر می داند که بعضی از سنت های عصر جاهلیت در میان مردم باقی مانده است ، برای همین او با این سخنان خود ، همه آن سنت های غلط را باطل اعلام می کند .

سخنرانی پیامبر تمام شده است و او می‌خواهد به مکه باز گردد تا طواف حج و بقیه اعمال مکه را انجام دهد .

پیامبر سوار بر شتر خود می‌شود و به سوی مکه می‌رود تا خانه خدا را زیارت کند و اعمال خود را انجام دهد .

من و تو هم باید همراه پیامبر برویم و اعمال خود را انجام دهیم .
پیامبر بعد از انجام اعمال خود ، تصمیم می‌گیرد تا به سرزمین مناباز گردد ،
زیرا بر هر حاجی لازم است که شب یازدهم ماه ذی الحجّه در سرزمین منا
باشد .⁶¹

می‌دانم که خیلی خسته هستی ، خیلی راه رفته‌ای و طواف و سعی انجام
داده‌ای ، اما باید عجله کنیم و قبل از غروب آفتاب ، خود را به سرزمین منا
برسانیم .

دیگر راهی نمانده است !

نگاه کن ، ما نزدیک منا هستیم ، همان جایی که باید قربانی کرد !

اکنون دیگر می‌توانی جایی را برای استراحت پیدا کنی .

سلام بر یادگار عزیز خورشید

امروز ، روز یازدهم ماه ذی الحجّه است و ما باید به سوی جمره برویم و هر
سه شیطان را سنگ بزنیم .

ما با هم این عمل واجب خود را انجام می‌دهیم و به درون چادرمان می‌رویم
و به استراحت می‌پردازیم .

روز دوازدهم فرا می‌رسد ، امروز هم باید به جَمَره برویم و آخرین سنگ‌های خود را به شیطان بزنیم ، آیا می‌دانی این تنها عمل واجبی است که باقی مانده است ؟ بعد از آن ، دیگر حجّ ما تمام می‌شود .
خبری می‌شنوم ، امروز جبرئیل نزد پیامبر آمده و سوره نصر را بر آن حضرت نازل کرده است .

نمی‌دانم چه رمز و رازی در میان است که پیامبر با نزول این سوره می‌فهمد که مرگ او بسیار نزدیک است .⁶²

برای همین او می‌خواهد سخنان مهمّی را برای مردم بیان کند .
یک نفر در میان مردم اعلام می‌کند : «ای مردم ! همگی کنار مسجد خیف جمع شوید پیامبر می‌خواهد برای ما سخن بگوید» .
حتما سوال می‌کنی مسجد خیف کجاست .

در سرزمین منا ، مسجد مقدّسی وجود دارد که در آن مکان ، هزار پیامبر نماز خوانده‌اند .⁶³

مسجد پر از جمعیت شده است ، دیگر جایی نیست ، اما من هر طور شده خود را به داخل مسجد می‌رسانم .

پیامبر نگاهی به جمعیت می‌کند و می‌گوید : «ای مردم ! من به زودی به دیدار خدای خود خواهم رفت ، بدانید که من دو چیز گرانبها در میان شما به یادگار می‌گذارم ، آن دو چیز گرانبها ، قرآن و عترت من می‌باشند ، خداوند به من خبر داده است که قرآن و عترت من ، هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا در روز قیامت کنار حوض کوثر به من ملحق شوند» .⁶⁴

همسفر خوبم!

این پیام مهمی بود که پیامبر در این مکان مقدّس به گوش همه مردم رساند ، امروز دیگر همه می دانند که عترت و خاندان پیامبر ، خیلی عزیز و محترم هستند ، قرآن و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام ، یادگارهای پیامبر هستند . صدای اذان ظهر به گوش می رسد ، بیا سریع وضو بگیریم و در نماز شرکت کنیم .

بعد از نماز ، پیامبر به سوی جَمْرَه می رود و سنگ های خود را به سه شیطان می زند و سپس به مکه باز می گردد .

در این شهر گمشده ای دارم

ما به مکه باز می گردیم و در منطقه اَبْطَح چادرهای خود را بر پا می کنیم . من به چادر خود می روم تا خاطرات این سفر حج را بنویسم و برای آیندگان به یادگار بگذارم .

نمی دانم چه می شود که یکباره هوای دیدن پیامبر به دلم می افتد ، برمی خیزم و به سوی خیمه پیامبر می روم .

آیا تو هم همراه من می آیی ؟

اینجا خیمه پیامبر است ، جمعی از یاران ، پروانه وجود او شده اند .

من سلام می کنم و داخل خیمه می شوم .

یاران پیامبر از آن حضرت سوال های مختلفی می پرسند و جواب می شنوند .

ناگهان ، پیامبر سکوت می کند و به نقطه ای خیره می شود ، همه به چهره

پیامبر نگاه می کنند ، هیچ کس سخن نمی گوید .

لحظه ای می گذرد ، صدای «اللّه اکبر» پیامبر سکوت خیمه را می شکند .

همه می خواهیم بدانیم چه شده است .

پیامبر رو به ما می کند و می گوید : «همین الآن ، جبرئیل بر من نازل شد و این آیه را بر من وحی کرد : (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا ؛ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ) ، بدانید که فقط خدا و پیامبر و کسانی که در رکوع نماز صدقه می دهند ، بر شما ولایت دارند .⁶⁵

همه به فکر فرو می روند ، به راستی منظور خدا از کسی که در رکوع صدقه می دهد کیست ؟ او کیست که همچون خدا و رسول خدا بر همه ولایت دارد ؟

من هیچ کس را نمی شناسم که در رکوع ، صدقه داده باشد .

پیامبر رو به یارانش می کند و می گوید : «برخیزید ! برخیزید ! ما باید به مسجد الحرام برویم و آن کسی را که این آیه در مورد او نازل شده است ، پیدا کنیم» .

همه به سوی مسجد الحرام می رویم .

مسجد پر از جمعیت است ، عده ای مشغول نماز و گروهی دیگر مشغول طواف هستند .

خدایا ! ما چگونه گمشده خود را پیدا کنیم ؟

چگونه بفهمیم چه کسی در میان این همه جمعیت ، صدقه داده است ؟ خوب است که ما به دنبال یک فقیر بگردیم و از او سوال کنیم ، این طوری بهتر می توانیم گمشده خود را پیدا کنیم .

آنجا را نگاه کن !

یک مرد عرب می خواهد از در مسجد بیرون برود ، نگاه کن ، چهره او زرد است ، حتما خیلی گرسنه است ، لباس های او را نگاه کن که چقدر ژولیده است

!

آیا موافقی از او سراغ گمشده خود را بگیریم ؟

همه ما نزد آن فقیر می‌رویم ، نگاه کن ، این فقیر چقدر خوشحال است ! مثل اینکه تمام دنیا را به او داده‌اند .

پیامبر به او نگاهی می‌کند و می‌پرسد : «ای مرد عرب ! از کجا می‌آیی ؟ چرا این قدر خوشحالی ؟» .

مرد عرب با دست ، گوشه مسجد را نشان می‌دهد و می‌گوید : «من از پیش آن جوان می‌آیم ، او به من این انگشتر قیمتی را داد» .

صدای الله اکبر پیامبر در مسجد طنین می‌اندازد .

همه از این فقیر می‌خواهند تا بیشتر توضیح دهد .

مرد عرب می‌گوید : «ساعتی قبل ، وارد مسجد شدم و از مردم درخواست کمک کردم ، اما هیچ کس به من کمک نکرد ، من در مسجد دور می‌زدم و طلب کمک می‌کردم ، در این میان ، نگاهم به جوانی افتاد که در رکوع بود ، او با دست اشاره کرد تا من به سوی او بروم ، من هم پیش او رفتم و او انگشتر خود را به من داد» .

همه مردم ، الله اکبر می‌گویند ، و ما به سوی آن جوان می‌رویم .

آن جوان ، هنوز دارد نماز می‌خواند .

پیامبر تا او را می‌بیند اشک در چشمانش حلقه می‌زند !

به راستی این کیست که دیدنش این گونه اشک شوق بر چشمان پیامبر جاری کرده است ؟

او را شناختی یا نه ؟

چطور می‌شود آقای خودت را شناسی ؟

او مولای تو، علی علیه السلام است که به حکم قرآن، از امروز بر همه مسلمانان، ولایت دارد.⁶⁶

بازار داغ انگشترها !

این خبر در شهر مکه می پیچد که خداوند آیه‌ای را در مورد علی علیه السلام نازل کرده است ، آنهایی که مانند تو عشق علی علیه السلام در سینه دارند خوشحال می شوند ، به راستی چه آقا و مولایی بهتر از علی علیه السلام !

اما در میان مردم گروهی هستند که کینه علی علیه السلام را به سینه دارند ، این خبر آنها را بسیار ناراحت می کند .

برای همین آنها جلسه‌ای تشکیل می دهند و با یکدیگر در مورد این موضوع گفتگو می کنند .

آیا می خواهی سخن آنها را بشنوی ؟

گوش کن : «ما هرگز ولایت علی را قبول نمی کنیم ، آخر چگونه می شود یک جوان بر ما که پنجاه سال از او بزرگ تر هستیم حکومت کند ؟ علی خیلی جوان است ، او برای رهبری شایسته نیست .»

همسفر خوبم !

معلوم می شود که هنوز این مردم به سنت های جاهلیت ایمان دارند . عرب ها که همیشه رهبران خود را با ریش های سفید دیده اند نمی توانند رهبری یک جوان را قبول کنند .

امروز علی علیه السلام فقط سی و دو سال دارد ، درست است که او همه خوبی ها و کمال ها را دارد ، اما برای این مردم هیچ چیز مانند یک مشت ریش سفید نمی شود ، برای آنها ارزش ریش سفید از همه فضایل برتر است !!!

البته بعضی از این مردم ، فکر می‌کنند که خلیفه باید خیلی جدی باشد و همیشه قیافه اخمو داشته باشد تا همه از او بترسند ، اما علی علیه السلام همیشه لبخند به لب دارد و اهل شوخی است و برای همین به درد خلافت نمی‌خورد .⁶⁷

سرانجام آنها تصمیم می‌گیرند تا نزد پیامبر بروند .

نگاه کن ! آنها به سوی خیمه پیامبر می‌روند ، خوب است ما هم همراه آنها برویم .

آنها وارد خیمه می‌شوند و سلام می‌کنند و به پیامبر می‌گویند : «ما هرگز نمی‌توانیم رهبری و ولایت علی را قبول کنیم ، ما نمی‌توانیم از علی پیروی کنیم ، از تو می‌خواهیم تا شخص دیگری را به جای او معرفی کنی» .

پیامبر نگاهی به آنها می‌کند و به آنان می‌گوید که من نمی‌توانم از جانب خودم ، دستور خدا را تغییر دهم .

آنها وقتی این سخن را می‌شنوند ، با ناامیدی از خیمه پیامبر خارج می‌شوند

68 .

آنها به فکر نقشه‌ای دیگر می‌افتند ، آیا می‌خواهی تو را از آن باخبر کنم ؟

آنها می‌خواهند به مسجد بروند و در حال رکوع به فقیرها صدقه بدهند تا خداوند آیه‌ای را هم در مورد آنها نازل کند !!

آنها با خود فکر می‌کنند که اگر آیه‌ای در مورد آنها نازل بشود چقدر خوب می‌شود ، آن وقت ، آنها هم بر مردم ولایت خواهند داشت .

همسفرم !

آنها پول‌های خود را روی هم می‌ریزند ، این یک سرمایه گذاری مشترک است ، هرکس باید سهم خودش را بدهد .

با این پول می‌توان بیست و چهار انگشتر قیمتی خرید .

خبر می‌رسد که در مسجد الحرام بازار صدقه دادن ، خیلی داغ شده است !
چند نفر کنار درهای مسجد ایستاده‌اند ، یکی از آنها هم در داخل مسجد
مشغول نماز است ، وقتی یک فقیر وارد مسجد می‌شود ، دور او حلقه می‌زنند و
از او می‌خواهند تا نزد آن شخصی برود که نماز می‌خواند و یک انگشتر قیمتی
بگیرد .

فقیر هم که از اصل ماجرا، بی‌خبر است خوشحال می‌شود و به آن طرف
می‌رود .

با نزدیک شدن فقیر ، یکی به آن نمازگزار علامت می‌دهد و او به رکوع
می‌رود و در رکوع به آن فقیر انگشتری قیمتی داده می‌شود !

درد سرت ندهم ! 24 فقیر، صاحب انگشتر شدند، اما آیه‌ای نازل نشد که
نشد !⁶⁹

انگشترهایی که این گروه به هدر دادند ، شاید از انگشتر علی علیه السلام قیمتی‌تر
باشد ، اما انگشتر علی علیه السلام چیزی داشت که همه این 24 انگشتر نداشت و آن ،
اخلاص صاحب انگشتر بود .

پیمانی سیاه در خانه دوست

آنجا را نگاه کن !

آن چهار مرد را ببین ، آنها آهسته با یکدیگر چه می گویند ؟
— دیدید که حدس من درست بود ! محمد می خواهد علی را به عنوان
جانشین خود معرفی کند .

— آری ، به زودی همه مردم با علی بیعت خواهند کرد .
— باید کاری بکنیم ، ما هرگز اجازه نمی دهیم که علی بر ما حکومت کند !
— ما باید با هم ، پیمانی مهم ببندیم .
همه با این نظر موافقت می کنند ، آنها با سرعت به سوی کعبه حرکت می کنند

آیا می دانی آنها می خواهند چه کنند ؟
خوب است که ما هم همراه آنها برویم .
نگاه کن ! در کعبه باز می شود و آنها وارد خانه خدا می شوند .
حدس من این است که اینها از بزرگان قریش هستند که به این راحتی وارد
کعبه شدند .

راستی یادم رفت بگویم ، عرب ها رسمی دارند که پیمان نامه های مهم خود را
در داخل کعبه قرار می دهند .

اما این چهار نفر می خواهند در داخل کعبه ، پیمان نامه ای را بنویسند .
به راستی این چه پیمانی است که باید در کعبه نوشته شود !؟

من باید هر طوری هست وارد کعبه بشوم ، آخر من برای بیان حقیقت ،
مسئولیت دارم .

یکی از آنها قلم و کاغذی را برمی دارد و شروع به نوشتن می کند .
خدای من ! او چه می نویسد ؟ آنها می خواهند چه پیمان نامه ای را امضا کنند
؟

«ما چهار نفر با یکدیگر پیمان می بندیم که وقتی محمد از دنیا برود نگذاریم
حکومت به خاندان او برسد»⁷⁰.

من باور نمی کنم ، عده ای در میان یاران پیامبر باشند و میان خود پیمانی
این گونه ببندند !

آخر مگر خاندان پیامبر چه کرده اند که اینان این گونه با آنها دشمنی می ورزند
؟

اما یادم می آید که از قدیم گفته اند ریاست و سیاست پدر و مادر نمی شناسد !
اینها برای رسیدن به حکومت و ریاست چند روزه دنیا حاضر هستند هر
کاری بکنند .

اکنون می فهمم که چرا پیامبر در عرفات ، از خداوند خواست تا او را در
مقابل فتنه های دشمنان حفظ کند .

اکنون می فهمم که چرا پیامبر تا به حال ، مراسم بیعت با علی ع را برگزار
نکرده است .

در انتظار پیام آسمانی مانده‌ام

پیامبر را می‌بینم که در خیمه خود نشسته است و با خود فکر می‌کند ، خدا او را از پیمان‌نامه‌ای که در کعبه نوشته شده باخبر کرده است .⁷¹

به راستی پیامبر با این افرادی که دور او جمع شده‌اند و خود را مسلمان نشان می‌دهند چه کند ؟

اینها به ظاهر مسلمان شده‌اند و نماز می‌خوانند ، اما با یکدیگر پیمان می‌بندند که بر خلاف دستور پیامبر عمل کنند .

آخر اینها چه مسلمانانی هستند ؟!

امان از دورویی !!

درست است که ماجرای انگشتر دادن علی علیه السلام در رکوع به گوش همه رسیده است ، اما پیامبر می‌خواهد مراسمی رسمی برگزار کند و از همه مردم بخواهد با علی علیه السلام بیعت کنند و به این وسیله دین اسلام را کامل کند .

اما عده‌ای از اطرافیان او ، دشمنی علی علیه السلام را در سینه دارند و به دنبال این هستند تا در اولین فرصت ممکن فتنه و آشوب بر پا کنند .

آنها منتظر هستند تا پیامبر ولایت علی علیه السلام را اعلام کند تا در میان مسلمانان فتنه کنند و همه زحمات پیامبر را از بین ببرند .

خداوند می‌داند که چه موقع ، این گروه نخواهند توانست فتنه بر پا کنند ، آن وقت به پیامبر خود خبر خواهد داد .

غروب روز سیزدهم ذی الحجّه فرا می‌رسد و هنوز پیامبر منتظر پیام آسمانی است .

مردم که مدّت‌ها از خانه و کاشانه خود دور بوده‌اند ، آماده رفتن شده‌اند ،
آنها دیگر می‌خواهند نزد خانواده‌های خود باز گردند .
اما پیامبر نمی‌خواهد این فرصت با شکوه را از دست بدهد ، او در کجا
می‌تواند اجتماعی به این بزرگی پیدا کند ؟ باید در میان این جمعیت صد و
بیست هزار نفری ، ولایت علی علیه السلام اعلام شود .
نمی‌دانم چه می‌شود که پیامبر تصمیم می‌گیرد که فردا همراه مردم به سوی
مدینه حرکت کند .
این خبر در همه جا می‌پیچد که پیامبر فردا به سوی مدینه حرکت خواهد
کرد .

ما برای بدرقه خورشید آمده‌ایم

امروز چهاردهم ماه ذی الحجّه است ، کاروان آماده حرکت است ، هزاران حاجی می‌خواهند به خانه‌های خود باز گردند .

یک انتظار بزرگ در چهره پیامبر به چشم می‌خورد .

به راستی ، چه موقع وعده خدا فرا می‌رسد ؟

کاروان حرکت می‌کند ، لحظه خداحافظی با خانه دوست است .⁷²

آنجا را نگاه کن !

مردم مکه هم آماده سفر شده‌اند ، اما آنها کجا می‌خواهند بروند ؟

مگر خانه و کاشانه آنها در این شهر نیست ؟ پس چرا بار سفر بسته‌اند ؟

مردم مکه می‌خواهند پیامبر را تا بیرون شهر بدرقه کنند ، آنها شنیده‌اند که

این آخرین سفر پیامبر به مکه است ، می‌خواهند از پیامبر بهره بیشتری ببرند .

آنها می‌خواهند مهمان‌نوازی خود را کامل کنند .

آن طرف را نگاه کن ! مردم یمن ، سوار بر شترهای خود شده‌اند ، آیا آنها

می‌خواهند به یمن بروند ؟

راه یمن از راه مدینه جدا می‌باشد ، آنها باید در همین مکه با پیامبر

خداحافظی کنند و به سوی جنوب بروند ، در حالی که مدینه در طرف شمال

است .

هر چه صبر می‌کنم ، می‌بینم که آنها برای خداحافظی نمی‌آیند . آیا آنها

می‌خواهند بدون خداحافظی با پیامبر به یمن بروند ؟

فهمیدم ، آنها هم می‌خواهند پیامبر را بدرقه کنند .

کاروان از شهر مکه جدا می‌شود و راه مدینه را در پیش می‌گیرد .
آفرین بر اهل مکه و یمن!

این مردم همچنان همراه پیامبر می‌آیند .
اول قرار بود آنها فقط تا بیرون شهر مکه بیایند ، اما اکنون تصمیم می‌گیرند
کیلومترها راه را در دل این بیابان به احترام پیامبر بیایند!⁷³
آفتاب به وسط آسمان می‌رسد ، موقع اذان ظهر است ، کاروان برای خواندن
نماز متوقف می‌شود ، بعد از نماز و استراحت ، کاروان حرکت می‌کند .
دل پیامبر همراه این مردم است ، او آرزو می‌کند که این مردم همراه او باشند
و متفرق نشوند تا او بتواند پیام مهم خود را به گوش همه آنها برساند .
هوا دارد تاریک می‌شود ، باید در جایی منزل کرد ، خوب است امشب در
اینجا منزل کنیم .

فردا به حرکت خود ادامه می‌دهیم ، مردم مکه و یمن هم در دل این بیابان‌ها
همراه ما هستند .

نمی‌دانم چه شده است که این مردم ، سه روز تمام در دل این بیابان‌ها به
همراه پیامبر می‌آیند؟⁷⁴

غروب روز هفدهم ماه ذی الحجّه فرا می‌رسد ، دیگر همه ما خسته شده‌ایم ،
باید جایی را برای استراحت انتخاب کنیم .

آنجا را نگاه کن ، میقات جُحْفَه را ببین!⁷⁵

حتما می‌پرسی جُحْفَه دیگر کجاست ؟

جُحْفَه یکی از میقات‌های حج است ، مردمی که از مصر برای حجّ خانه خدا
می‌آیند در اینجا لباس احرام بر تن می‌کنند .

البته حجّ امسال که تمام شد ، سال آینده اگر از راه کشور مصر به مکه بیایی
باید در اینجا لباس احرام بپوشی و لَبَّیک بگویی .

همسفر خوبم !

اینجا منزلگاه خوبی است و معمولاً کاروان‌ها در اینجا منزل می‌کنند ، ما هم
شب را در اینجا می‌مانیم .

سفر در این بیابان‌های خشک ، تو را حسابی خسته کرده است ، ما نزدیک
دویست کیلومتر راه آمده‌ایم .⁷⁶

اکنون خیمه‌ای برای خودت بر پا کن و تا صبح ، خوب استراحت کن !
ما تا مدینه راه زیادی در پیش داریم ، تازه بعد از آن هم باید سریع به شهر
خود باز گردیم ، همه ، چشم انتظار تو هستند .

زالال برکه در دل کویر

امروز یکشنبه ، هجدهم ماه ذی الحجّه است و صدای اللّٰه اکبر به گوش می‌رسد.⁷⁷

همسفر، برخیز! وقت نماز است .

مردم همه در صف‌های منظم پشت سر پیامبر به نماز می‌ایستند .
بعد از نماز ، این کاروان بزرگ ، آماده حرکت می‌شود تا به راه خود در این بیابان ادامه دهد .

آفتاب بالا می‌آید و صدای زنگ شترها سکوت صحرا را می‌شکند ، کاروان 120 هزار نفری در دل بیابان پیش می‌رود.⁷⁸

انتظار در چهره پیامبر موج می‌زند ، به راستی کی وعده خدا فرا خواهد رسید ؟

وقتی ما مقداری راه برویم به یک سه راهی می‌رسیم ، یک راه به سوی مدینه می‌رود ، یک راه به سوی عراق و راه دیگر به سوی مصر .

من فکر می‌کنم در آنجا دیگر این کاروان 120 هزار نفری تقسیم خواهد شد و هر کس به راه خود خواهد رفت .

این اجتماع بزرگ به زودی ، متفرّق خواهد شد .

ساعتی می‌گذرد ، ما حدود شش کیلومتر از جُحفه دور شده‌ایم ، آفتاب بر ما می‌تابد و تشنگی بر من غلبه می‌کند.⁷⁹

به یکی از همراهان خود رو می‌کنم و می‌گویم :

— حاجی ! آیا آبی داری به من بدهی ؟ من خیلی تشنه شده‌ام !

— قدری صبر کن ، در همین نزدیکی‌ها، یک غدیر هست که می‌توانی از آب آن بنوشی .

— حاجی ! حواست کجاست ؟ من آب می‌خواهم ، آن وقت تو به من آدرس غدیر می‌دهی ؟ !

— آقای نویسنده ، منظور من از غدیر ، همان برکه است ، در همین نزدیکی‌ها برکه و آبگیری هست که تو می‌توانی از آب زلال آن بنوشی .

— چه حرف‌ها می‌زنی ! در این بیابان خشک ، برکه آب ، کجا پیدا می‌شود ؟
— نگاه کن ، آنجا را ببین ! سیاهی درختان را می‌گویم ، اگر باور نمی‌کنی پس این درختان بزرگ، برای چه در آنجا روییده‌اند؟ باید در آنجا آب باشد .

— راست می‌گویی ، سیاهی درختان را می‌بینم ، خدای من ! آنجا چقدر درخت هست ، اما چگونه در این بیابان ، این برکه درست شده است ؟
— کنار آن برکه ، چشمه‌ای هست که آب از آن می‌جوشد و به این برکه می‌ریزد .

— بیابان و چشمه آب ؟

— ما تا دریای سرخ فقط دوازده کیلومتر فاصله داریم ، در فصل زمستان باران‌های سیل آسا می‌بارد و در دل زمین فرو می‌رود و در اینجا به صورت چشمه از دل زمین می‌جوشد .⁸⁰

— آیا این برکه همیشه در اینجا هست ؟

— نه ، وقتی که تابستان فرا می‌رسد و هوا گرم می‌شود آب چشمه خشک می‌شود و با خشک شدن چشمه ، برکه هم خشک می‌شود .

— خدا را شکر که الآن ، روزهای پایانی زمستان است و من می‌توانم آب زلال برکه را بنوشم .⁸¹

مدال افتخار بر سینه غدیر

خدای من !

چه برکه زیبایی ! چه آب باصفایی !

قربان بزرگی خدا بشوم که در دل کویر ، برکه‌ای به این زیبایی درست کرده

است !

من کنار برکه می‌روم و از آب زلال آن سیراب می‌شوم و شکر خدا را به جا

می‌آورم .

به راستی که این عرب‌ها چه زبان شیوایی دارند !

حتما می‌گویی چرا !

آنها چه اسم خوبی برای این برکه انتخاب کرده‌اند: غدیر خُم !

حق داری از من سوال کنی که معنای کلمه خُم چیست !

خوب حالا که سوال کردی باید کمی حوصله کنی تا برایت توضیح دهم .

وقتی تو جارو به دست بگیری و خانه خودت را حسابی تمیز کنی آن وقت

هر کس به خانه تو نگاه کند می‌گوید : این خانه ، تمیز شده است .

اما اگر یک دوست عرب زبان داشته باشی، وقتی خانه تمیز تو را ببیند

می‌گوید : خُم .

منظور او این است که این خانه بسیار تمیز شده است .

خوب ، اکنون به این برکه زیبا نگاه کن ! آب این برکه چقدر زلال و صاف

است !

اگر بخواهی اسمی برای اینجا بگذاری چه می‌گویی ؟

درست حدس زدم؟ اسم پیشنهادی شما این است: برکه زلال .

اما اینجا سرزمین حجاز است و همه به عربی سخن می گویند ، پس ما باید این اسم شما را به عربی ترجمه کنیم .⁸²

به نظر شما ترجمه عربی برکه زلال چه می شود ؟

درست ترجمه کردی : غدیر خم !

دوست خوبم ! دیگر وقت نیست ، کاروان باید به حرکت خود ادامه دهد .

کاش فرصتی بود تا کمی اینجا می ماندیم و صفا می کردیم !

من نمی توانم از آبی این آب ، چشم بگیرم !

ساعت حدود نه صبح است ، ولی ما نمی توانیم اینجا بمانیم ، ان شاء الله برای نماز ظهر در منزلگاه بعدی توقف خواهیم کرد !⁸³

عده ای مشک ها را پر از آب می کنند و به کاروان ملحق می شوند .

پیامبر در حالی که بر شتر خود سوار است به برکه می رسد .

صدایی به گوش پیامبر می رسد : «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...»

ای پیامبر ! آنچه بر تو نازل کرده ایم برای مردم بگو که اگر این کار را نکنی ، وظیفه خود را انجام نداده ای و خداوند تو را از فتنه ها حفظ می کند .⁸⁴

وعده خدا فرا می رسد ، خدا می خواهد کنار این آب ، مردم را با ولایت آشنا سازد .⁸⁵

همان گونه که آب این برکه ، تشنگان کویر را جانی تازه می بخشد ، ولایت علی عليه السلام هم تشنگان مسیر کمال را جانی دیگر خواهد بخشید .

مردم از آیه مهمی که بر پیامبر نازل شده است خبر ندارند .

صدای پیامبر سکوت صحرا را می شکند : «شتر مرا بخوابانید ! به خدا قسم ، تا دستور خدای خویش را انجام ندهم از این سرزمین نمی روم .»⁸⁶

همسفرم! اینجا سرزمین مقدّسی است ، خدا اینجا را برای بیعت مردم با علی علیه السلام انتخاب کرده است .

سرزمین عرفات، شایسته این نبود تا جشن ولایت علی علیه السلام در آنجا برگزار شود ، اما این سرزمین شایستگی دارد تا آئینه تمام نمای ولایت شود .
شتر پیامبر را به زمین می خوابانند و پیامبر از شتر پیاده می شود .
چهره پیامبر از خوشحالی می درخشد ، هیچ کس پیامبر را تا به حال این قدر خوشحال ندیده است .

به خدا قسم ، هیچ قلمی نمی تواند این شادی پیامبر را به تصویر بکشد !
مردم ، همه در تعجب هستند ، آنها نمی دانند چرا پیامبر دستور توقف داده است .

همسفرم ! یادت نرفته که جمعیت این کاروان ، 120 هزار نفر است !
نگاه کن ! اوّل کاروان چند کیلومتر جلوتر از ما هستند ، خیلی ها هم هنوز از ما عقب ترند ، من فکر می کنم که طول این کاروان چندین کیلومتر بشود .⁸⁷
باید صبر کنیم تا همه به اینجا برسند .

پیامبر دستور می دهد تا چند سوار نزد او بروند ، پیامبر به آنها دستور می دهد تا به همه کسانی که جلوتر رفته اند خبر بدهند که برگردند .
همچنین پیامبر عده ای را می فرستد تا به آنهایی هم که عقب هستند خبر بدهند که زودتر خود را به اینجا برسانند ، همه باید کنار این غدیر جمع بشوند .
زیر درختان سرسبز و بلند

آفتاب بر سر و صورت من می تابد ، خوب است زیر درختان کنار برکه بروم .

چه درختان سرسبز و بلندی !

اینها درخت مُغیلان است ، درختی بسیار بلند و خار دار که کنار برکه‌های این صحرا رویده است .⁸⁸

این درختان با شاخه‌ها و برگ‌های انبوه خود ، سایبان خوبی برای مسافران هستند .⁸⁹

فضای سایه این درختان پر از بوته‌های خار شده است و ما نمی‌توانیم زیر سایه آن استراحت کنیم .

شاخه‌های این درختان هم بلند شده و بعضی از آنها به روی زمین رسیده است .

نگاه کن ! پیامبر هم به سوی این درختان می‌آید ، او نگاهی به این درختان می‌کند و به فکر فرو می‌رود .

آنگاه چهار نفر از یاران خود را صدا می‌زند ، آیا آنها را می‌شناسی ؟
سلمان ، مقداد ، ابوذر ، عمار .

پیامبر از آنها می‌خواهد تا بوته‌های خار زیر این درختان را از زمین در آورند و شاخه‌های اضافی را قطع کنند .⁹⁰

آنها فوراً مشغول می‌شوند ، ابتدا بوته‌های خار را از ریشه در می‌آورند خارها به دست آنها فرو می‌رود ، اما دردی احساس نمی‌کنند ، زیرا با عشقی مقدّس کار می‌کنند .

به راستی در اینجا چه خبر است ؟

همسفرم !

بیا من و تو هم به کمک آنها برویم تا هر چه سریع‌تر ، سایبان این درختان آماده شود و زمین از خارها پاک شود .

بعد از لحظاتی ، زیر درختان از بوته‌های خار خالی می‌شود ، اما اگر خوب نگاه کنی خارهای زیادی، روی زمین ریخته است و ممکن است به پای کسی برود .

پیامبر دستور می‌دهد تا زیر این درختان جارو شود ، و مقداری آب در آنجا پاشیده شود .⁹¹

بیا سریع از گیاهان بیابان جارویی بسازیم و اینجا را جارو کنیم . عزیزم ! می‌دانم خسته شده‌ای ، اما تو به سفر عشق آمده‌ای ، باید تحمل کنی ، تو داری به میعادگاه غدیر خدمت می‌کنی !
به به ! حالا ، اینجا خیلی باصفا شد !

وقتی پیامبر زیر درختان غدیر را نگاه می‌کند ، لبخند زیبایی می‌زند . گوش کن ، این سخن پیامبر است : «اکنون بروید و سنگ‌های بزرگ بیابان را جمع کنید و در آنجا منبری آماده کنید» .⁹²
بلند شو ، رفیق ! پیامبر می‌خواهد مهم‌ترین سخنرانی خود را کنار غدیر ایراد کند .

معلوم می‌شود که این سخنرانی بسیار مهم است که پیامبر دستور داده اینجا این قدر تمیز و مرتب شود .

سنگ‌ها از بیابان جمع می‌شود و در زیر یکی از درختان ، روی هم قرار می‌گیرد .

هنوز ارتفاع منبر آن طور که باید و شاید بلند نشده است ، به نظر شما چه کنیم ؟

دیگر در این اطراف که سنگی نیست !

اکنون، پیامبر دستور می‌دهد تا جهاز و رواندازهای شترها را جمع کنیم و بر روی سنگ‌ها قرار دهیم.⁹³

... سرانجام منبری به ارتفاع یک انسان درست می‌کنیم، یک پارچه زیبا بر روی آن می‌کشیم تا این منبر زیبا و دلنشین باشد، خوب است پارچه‌ای هم پشت منبر نصب کنیم تا مانع تابیدن آفتاب باشد.⁹⁴

دیگر اذان ظهر نزدیک است، پیامبر دستور می‌دهد همه مردم در نماز شرکت کنند.⁹⁵

مردم از آب زلال برکه، وضو می‌گیرند و صف‌های نماز را تشکیل می‌دهند، آنهایی که زودتر آمده‌اند در سایه درختان قرار می‌گیرند، معلوم است که این جمعیت 120 هزار نفری در زیر سایه این درختان جای نمی‌گیرند.

کسانی که دیرتر آمده‌اند در زیر آفتاب قرار می‌گیرند، زمین خیلی داغ است، آنها مجبور می‌شوند تا عبای خود را زیر پای خویش پهن کنند.⁹⁶

شکوه یک نماز در تاریخ

همه مسلمانان در صف‌های منظم ایستاده‌اند و منتظرند ظهر بشود تا با پیامبر نماز بخوانند .

آنها می‌دانند که پیامبر می‌خواهد برایشان سخنرانی مهمی بکند .
در این میان به پیامبر خبر می‌رسد که عده‌ای از مردم از جمعیت فاصله گرفته‌اند و در این اجتماع بزرگ شرکت نکرده‌اند .
خدایا ! مگر آنها سخن پیامبر را نشنیده‌اند که همه باید برای نماز جمع شوند ؟!

آری ، فرستادگان پیامبر بارها و بارها در میان جمعیت اعلام کرده‌اند که همه باید در نماز شرکت کنند .

آنها از بزرگان قریش هستند ، پس چرا آنها از مسلمانان جدا شده‌اند ؟
من فکر می‌کنم که آنها فهمیده‌اند پیامبر امروز چه هدفی دارد ، برای همین می‌خواهند بهانه‌ای برای فردای خود داشته باشند .

چه بهانه‌ای بهتر از اینکه بگویند ما سخنان پیامبر را در روز غدیر نشنیدیم ؟
!

همسفرم ! به نظر شما باید چه کرد ؟
من به سمت آنها می‌روم تا با آنها سخن بگویم ، اما وقتی به آنها می‌رسم ، می‌بینم آدم‌های معمولی نیستند ، اینها بزرگان قریش هستند .
در این میان ، پیامبر علی علیه السلام را به حضور می‌طلبد و به او می‌گوید : «علی جان ! به سوی آن گروه برو و آنها را به سوی ما بیاور» .

علی عليه السلام حرکت می‌کند و به سمت آنها می‌رود .
بعد از لحظاتی . . . همه آنها نزد پیامبر هستند .

نمی‌دانم چه می‌شود که آنها به این زودی از تصمیم خود منصرف می‌شوند !
آنها از هیبت و شجاعت علی عليه السلام می‌ترسند ، می‌دانند که علی‌علیه‌السلام در
اجرای دستور پیامبر کوتاهی نمی‌کند .⁹⁷

اکنون دیگر همه مسلمانان جمع شده‌اند و آماده خواندن نماز هستند .
پیامبر سجاده خویش را کنار منبر می‌گستراند و آماده نماز می‌شود .
الله اکبر !

این صدای اذان است که به گوش می‌رسد .⁹⁸

چه منظره زیبایی !

یک برکه آب ، درختان با شکوه و شکوه نماز جماعت!
اینجا غدیر خم است ، ظهر روز هجدهم ماه ذی الحجّه ، سال دهم هجری .
عترت پاک مرا بشناسید!

نماز ظهر غدیر به پایان می‌رسد !

و پیامبر از جای خود برمی‌خیزد ، از چند نفر می‌خواهد که سخنان او را با
صدای بلند تکرار کنند تا همه ، سخنان او را بشنوند .

پیامبر بالای منبر می‌رود و رو به مردم می‌ایستد ، همه ، منتظر شنیدن سخنان
پیامبر هستند .⁹⁹

او ابتدا از مردم سوال می‌کند : «ای مردم ! آیا صدای مرا می‌شنوید ؟ من
پیامبر شما هستم» .¹⁰⁰

وقتی او مطمئن می‌شود که همه مردم به سخنان او گوش می‌کنند ، سخنان خود را آغاز می‌کند.

او ابتدا خدا را به یگانگی یاد می‌کند: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . ستایش خدایی که یکتاست و شریکی ندارد ، خدایی که به همه چیز آگاهی دارد ، آفریننده آسمان‌ها و زمین است . من به یگانگی او شهادت می‌دهم و به بندگی او اعتراف می‌کنم . ای مردم ! خدا آیه‌ای را به من نازل کرده است ، گوش کنید ، این سخن خدا می‌باشد : **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ ...** ای پیامبر ! آنچه را که به تو نازل کرده‌ایم به مردم بگو و اگر این کار را نکنی وظیفه خود را انجام نداده‌ای و خداوند تو را از فتنه‌ها حفظ می‌کند . مردم ! من می‌خواهم علت نازل شدن این آیه را برای شما بگویم : جبرئیل بر من نازل شده و از طرف خدا دستور مهمی را به من داده است . ای مردم ! من به زودی به دیدار خدا خواهم شتافت و از میان شما خواهم رفت ، اکنون از شما می‌پرسم من چگونه پیامبری برای شما بودم ؟».¹⁰¹

اشک از چشمان ما جاری می‌شود ، آخر چگونه باور کنیم که پیامبر به زودی از میان ما خواهد رفت ؟

پیامبر سکوت کرده است و منتظر جواب است ، مردم ، همه با صدای بلند جواب می‌دهند : «ما شهادت می‌دهیم که در حق ما دلسوزی زیادی نمودی و پیامبر خوبی برای ما بودی ، خداوند به تو بهترین پاداش‌ها را بدهد !».¹⁰²

اکنون پیامبر علی عليه السلام را صدا می‌زند ، و از او می‌خواهد به بالای منبر بیاید ، علی عليه السلام از منبر بالا می‌رود و طرف راست پیامبر می‌ایستد .¹⁰³ پیامبر رو به جمعیت می‌کند و می‌گوید : «ای مردم ! من قرآن و عترت خود را به عنوان دو یادگار ارزشمند در میان شما باقی می‌گذارم .

می‌خواهم بدانم شما بعد از من با این دو یادگار ، چگونه رفتار خواهید کرد

«104.

همسفر خوبم !

من یک سوال به ذهنم می‌رسد : چرا قبل از این سخن ، پیامبر علی علیه السلام را

کنار خود فرا خواند ؟

شاید پیامبر می‌خواست که عترت خود را به مردم نشان دهد ، او می‌خواست

به مردم بگوید که علی علیه السلام ، محور عترت اوست ! عترت پیامبر کسانی هستند

که در خانه علی علیه السلام هستند ، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام عزیزان پیامبر

می‌باشند.

حتما یادت هست که پیامبر در سرزمین منا ، همین سخن را برای مردم بیان

کردند .

برای همین عده‌ای در فکر هستند تا عایشه ، دختر ابوبکر را که همسر پیامبر

است به عنوان عترت پیامبر معرفی کنند !!

آنها قصد دارند تا با تبلیغات وسیع خود ، عایشه را کنار قرآن قرار دهند !

اما امروز پیامبر ، علی علیه السلام را کنار خود آورد تا عترت خود را به همه نشان

بدهد ، اگر دیروز مردم در تشخیص عترت پیامبر دچار شک بودند ، امروز

دیگر برای همه روشن شد که منظور پیامبر از عترت خود (که مقامی همچون

قرآن دارند) چه کسانی است .

سخن پیامبر ادامه می‌یابد : «ای مردم ! در رفتار خود با عترت من ، خدا را

فراموش نکنید ، مبادا حق آنها را از بین ببرید !»¹⁰⁵.

خوب گوش کن ! پیامبر این جمله را سه بار تکرار می‌کند .

چه کسی روی دست آسمان است؟

محمد و علی علیه السلام بر بالای منبر ایستاده‌اند و همه چشم‌ها به آنها خیره شده است .

صدای پیامبر بار دیگر سکوت را می‌شکند : «ای مردم ! چه کسی بر شما ولایت دارد ؟»

پیامبر ، منتظر جواب مردم است ، همه فریاد می‌زنند : «خدا و پیامبر او» .
برای بار دوم پیامبر سوال می‌کند : «چه کسی بر شما ولایت دارد ؟» .
مردم در جواب می‌گویند : «خدا و پیامبر او» .

و بار سوم هم پیامبر همان سوال را می‌کند و مردم همین جواب را می‌دهند

106 .

همه مسلمانان ، اطاعت از خدا و پیامبر را بر خود واجب می‌دانند ، هیچ کس در ولایت خدا و پیامبر شک ندارد .
همسفرم ! نگاه کن !

پیامبر دست علی علیه السلام را در دست می‌گیرد ، و تا آنجا که می‌تواند دست او را بالا می‌آورد و با صدای بلند می‌گوید : «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ؛ هر کس من مولای او هستم این علی، مولای اوست» .

سپس پیامبر چنین دعا می‌کند: «خدایا ! هر کس علی را دوست دارد تو او را دوست بدار و یاری کن ، و هر کس با علی دشمنی کند با او دشمن باش و او را ذلیل کن» .¹⁰⁷

پیامبر این سخن خود را سه بار تکرار می‌کند .¹⁰⁸

پیامبر می‌خواهد همه مردم ، علی علیه السلام را ببینند ، برای همین ، بازوی علی علیه السلام را با مهربانی می‌گیرد و او را بلند می‌کند .

اکنون علی علیه السلام یک سر و گردن از پیامبر بالاتر قرار گرفته است.¹⁰⁹
 بین چگونه علی علیه السلام ، روی دست آسمان است !!
 به راستی چرا پیامبر علی علیه السلام را این گونه بلند کرده است ؟
 او می خواهد همه مردم ، امام خود را به خوبی ببینند .
 صدای پیامبر به گوش می رسد : «ای مردم ! این علی است که برادر و
 جانشین من است ، او امیرمومنان است و به همه دانش های من آگاه است.»¹¹⁰
 و بعد از آن پیامبر می گوید : «ای مردم آیا شنیدید ؟» .
 همه صدا می زنند : «آری ، ای رسول خدا !» .
 پیامبر بار دیگر می گوید : «آیا شنیدید ؟» .
 بار دیگر مردم جواب می دهند : «آری، ای رسول خدا !» .
 اکنون پیامبر رو به آسمان می کند و می گوید : «خدایا ! تو شاهد باش که من
 وظیفه خود را انجام دادم ، من سخن تو را برای همه این مردم گفتم» .
 و بعد از آن می گوید : «ای جبرئیل ! تو هم شاهد باش.»¹¹¹
 در این میان ، مردی از میان جمعیت برمی خیزد و می گوید : «ای رسول خدا
 ! منظور شما از این که علی ، مولای ماست ، چیست ؟» .
 من با تعجب به او نگاه می کنم ، سخن پیامبر خیلی واضح و روشن بود ، به
 نظر شما آیا جمله «هر کس من مولای او هستم ، علی مولای اوست» توضیح
 بیشتری می خواهد ؟
 اما پیامبر با روی باز جواب او را می دهد و می گوید : «هر کس من پیامبر او
 هستم این علی امیر اوست.»¹¹²
 علی علیه السلام امیر و آقای همه مسلمانان است .
 با این سخن پیامبر ، دیگر برای هیچ کس شکی نمانده است .

پیامبر بار دیگر مردم را مورد خطاب قرار می‌دهد .

این سخنان پیامبر است:

ای مردم! هر دانشی که خدا به من داده بود به علی آموختم ، بدانید فقط او می‌تواند شما را به سوی رستگاری رهنمون کند ، از شما می‌خواهم هرگز با او مخالفت نکرده و از قبول ولایت او ، سرپیچی نکنید .

ای مردم! آیا می‌دانید علی ، اولین کسی بود که به من ایمان آورد؟ آیا آن روز را به یاد می‌آورید که فقط من و علی ، به خدای یگانه ایمان داشتیم و هیچ کس همراه ما نبود؟ علی کسی است که بارها و بارها در مقابل دشمنان من ، جان خویش را به خطر انداخته است، علی ، پیش من از همه، عزیزتر است، او یاری کننده دین خدا و هدایت کننده شماست .¹¹³

ای مردم! بدانید که عترت و خاندان هر پیامبری از نسل خود او بوده است ،
اما عترت و خاندان من از نسل علی می‌باشد .¹¹⁴

من راه مستقیم را به شما نشان می‌دهم ، بدانید که علی و فرزندان او ، راه مستقیم هستند .¹¹⁵

مردم! خداوند می‌فرماید : **(فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَ التَّوْرَ الَّذِي أَنْزَلْنَا)** «به خدا و پیامبر و نوری که نازل شده است ، ایمان بیاورید» .¹¹⁶

ای مردم! بدانید آن نوری که شما باید به آن ایمان بیاورید ، علی و فرزندان او می‌باشد .

ای مردم! خوبی‌های علی بیش از آن است که بتوانم آن را برای شما بگویم ، آن قدر بگویم که هر کس از او اطاعت کند به رستگاری بزرگی رسیده است .¹¹⁷
من پیامبر خدا هستم و علی جانشین من و فرزندان او ، امامان شما هستند و آخرین آنها، مهدی است.

مهدی همان کسی است که یاری کننده دین خدا می باشد و پیامبران قبل از من به او بشارت داده اند، او از جانب خدا انتخاب شده است و وارث همه علمها و دانشها می باشد، او ولیّ خدا در روی زمین می باشد. 118

ای مردم ، سخنان مرا به کسانی که در شهر و دیار خود هستند ، برسانید .¹¹⁹
سخنان پیامبر به پایان می رسد. پیامبر می خواهد این سخنان او به گوش همه مردم برسد.

آری، این همان خطبه غدیر است که تاریخ را مبهوتِ عظمت خود کرده است.

خطبه غدیر، فریادِ بلندِ ولایت است .

بعد از لحظاتی . . . صدای الله اکبرِ پیامبر در غدیر می پیچد .¹²⁰

خدایا چه خبر شده است ؟

گویا جبرئیل آمده و آیه جدیدی را آورده است : «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا: امروز دین را بر شما کامل کرده و نعمت خود را تمام نمودم و به این راضی شدم که اسلام ، دین شما باشد .»¹²¹

پیامبر این آیه را برای مردم می خواند ، همه مردم می فهمند که اسلام با ولایتِ علی عليه السلام کامل می شود .¹²²

اسلام بدون ولایت ، دین ناقصی است که هرگز نمی تواند انسان را به کمال برساند .

بیعت با مولای آب و آینه

پیامبر هنوز بالای منبر است ، او نگاهی به مردم می‌کند و می‌گوید : «ای مردم ! اکنون وقت آن فرا رسیده است که به من تبریک بگویید ، زیرا خداوند ولایت و امامت را به عترت من داده است ، از شما می‌خواهم تا با علی بیعت کنید و به او با لقب «امیر مومنان» سلام کنید ، خدا مرا مأمور کرده است تا از شما برای ولایت علی و امامانی که بعد از او می‌آیند و از نسل او هستند، اقرار بگیرم».¹²³

همه مردم به چهره پیامبر چشم دوخته‌اند، آنها می‌دانند که پیامبر منتظر شنیدن جواب آنها می‌باشد، برای همین آنها یک صدا جواب می‌دهند: «ما سخن تو را شنیدیم و به امامت و ولایت علی و فرزندان او اقرار می‌کنیم».¹²⁴

اکنون پیامبر و علی علیه السلام از منبر پایین می‌آیند .

پیامبر می‌خواهد مراسم بیعت با علی علیه السلام به صورت رسمی باشد برای همین دستور می‌دهد تا زیر سایه درختان ، خیمه‌ای بر پا کنند .

آیا می‌دانی این خیمه برای چیست ؟

این خیمه سبز ولایت است !

بیا ، من و تو هم کمک کنیم تا این خیمه برپا شود .¹²⁵

پیامبر از علی علیه السلام می‌خواهد تا در این خیمه بنشیند و مردم برای بیعت نزد او بروند .

علی علیه السلام وارد خیمه می‌شود ، خیمه ولایت چه حال و هوایی دارد !

پیامبر وارد خیمه ولایت می شود ، کنار علی علیه السلام می ایستد ، گویا پیامبر کار مهمی با او دارد .

آیا می دانی در میان عرب ، رسم بر این است که وقتی می خواهند ریاست شخصی را بر قومی اعلام کنند بر سر او عمامه می بندند ؟

پیامبر هم عمامه مخصوص خود را به عنوان تاج افتخار بر سر علی علیه السلام می بندد ، نام این عمامه ، سحاب می باشد .¹²⁶

سیمای مولا ، زیباتر شده است . تاج ولایت که بر سر اوست بر جلال او افزوده است .

پیامبر از خیمه بیرون می آید ، تا لحظاتی دیگر ، مراسم بیعت با علی علیه السلام شروع می شود .

آنجا را نگاه کن ! در این میان ، گروهی از بزرگان قریش به سوی پیامبر می آیند و به پیامبر می گویند : «ای رسول خدا ! تو می دانی که این مردم تازه مسلمان شده اند ، آنها هنوز رسم و رسوم دوران جاهلیت را فراموش نکرده اند ، آنها هرگز به امامت پسر عمویت ، علی ، راضی نخواهند شد ، برای همین ما از تو می خواهیم تا شخص دیگری را برای رهبری انتخاب کنی » .

پیامبر رو به آنها می کند و می گوید : «ولایت و رهبری علی به انتخاب من نبوده است که اکنون بتوانم از این تصمیم برگردم ، این دستوری است که خدا به من داده است » .

بزرگان قریش وقتی این سخن را می شنوند به فکر فرو می روند .
در این هنگام ، یکی از آنها رو به پیامبر می کند و می گوید : «ای پیامبر ! اگر می ترسی مخالفت خدا را بکنی و علی را بر کنار کنی ، بیا و یکی از بزرگان قریش را در رهبری با علی شریک کن » .

پیامبر از قبول این کار خودداری می‌کند ، امر امامت و ولایت به دست خداست ، اگر خدا می‌خواست برای علی در امر امامت شریکی قرار می‌داد .¹²⁷ این مردم نمی‌دانند که ولایت و امامت ، چیزی بالاتر از یک حکومت ظاهری است ، ولایت ، یک مقام خدایی است که فقط خدا آن را به هر کس که بخواهد می‌دهد .

بزرگان قریش با ناامیدی خیمه پیامبر را ترک می‌کنند .

آنجا را نگاه کن !

مردم آماده شده‌اند تا مراسم بیعت را انجام دهند ، سلمان ، مقداد ، ابوذر و عمار را نگاه کن ، آنها در اول صف ایستاده‌اند .

همه دوستان امامت ، امروز خوشحال هستند ، به راستی که امروز روز عید است .

مردم خود را برای بیعت با علی عَلِيٍّ آماده می‌کنند ، در این میان ، چشم من به دو نفر می‌افتد .

آنها وقتی با پیامبر روبرو می‌شوند سوال می‌کنند : «آیا دستور خدا این است که ما باید با علی بیعت کنیم یا این خواسته خود توست ؟» .

پیامبر در جواب می‌گوید : «این دستور خداست» .¹²⁸

بعد از شنیدن این سخن ، آن دو نفر نیز خود را برای بیعت آماده می‌کنند .

همسفر خوبم ، بیا تا ما هم با مولای خود بیعت کنیم .

من می‌خواهم بروم تا بینم اولین کسی که با علی عَلِيٍّ بیعت می‌کند کیست ؟

آیا تو با من می‌آیی ؟

یک صف طولانی در اینجا هست ، مردم می‌خواهند با مولا و آقای خودشان

بیعت کنند .

من جلو می‌روم ، به سوی ابتدای صف !

— آقا ! با تو هستم ! کجا می‌روی ؟ برو آخر صف !

— ببخشید ، من نویسنده هستم ، این هم دوستم ، خواننده عزیز کتابم است ،

ما می‌خواهیم جلو برویم تا برای تاریخ ، گزارش بنویسیم !

من به اوّل صف می‌روم .

دو نفر در اوّل صف ایستاده‌اند ، تا من می‌روم اسم آنها را سوال کنم ، آنها

وارد خیمه ولایت می‌شوند .

صدای آنها به گوشم می‌رسد : «سلام بر تو ای امیر موان» .

بعد ، آنها با علی عَلِيٍّ بیعت می‌کنند و با صدای بلند می‌گویند : «خوشا به حال

تو ای علی ! به راستی که تو ، مولای ما و مولای همه مردم شدی» .¹²⁹

آیا شما آن دو نفر را می‌شناسید ؟

باید صبر کنیم تا آنها از خیمه بیرون بیایند .

— ببخشید ، آیا می‌شود شما خودتان را معرفی کنید ؟

— چطور شما ما را نمی‌شناسید ؟ ! من ، عُمَرُ بن خطّاب هستم ، این هم ابو

بکر است ، ما اوّلین کسانی هستیم که با علی عَلِيٍّ بیعت کرده‌ایم .¹³⁰

خیلی‌ها دلشان می‌خواست که آنها اوّلین نفر باشند ، ولی ما ، گوی سبقت را

از همه ربودیم !

اما من فکر می‌کنم اصلاً مهم نیست نفر اوّلی باشی که بیعت می‌کنی !

مهم این است که اوّلین نفری نباشی که بیعت خود را می‌شکنی !!

اگر بتوانی به پیمان خود وفادار بمانی ، هنر کرده‌ای !

خاک بر سر خود می‌ریزیم

آیا می‌دانی که همه پیامبران وقتی می‌خواستند جانشین خود را معرفی کنند در روز هجدهم ماه ذی‌الحجه این کار را انجام می‌دادند؟
روز هجدهم ماه ذی‌الحجه از همان ابتدای تاریخ، روز مقدّسی بوده است.
امروز روزی است که دین خدا کامل شده است، آیا ما نباید شاد باشیم؟
به نظر من که عید واقعی امروز است، هیچ روزی به بزرگی امروز نمی‌رسد

131

جانِ برادر! آنجا را نگاه کن! چرا اینان خاک بر سر خود می‌ریزند؟
اینان که هستند؟ امروز که روز سرور و شادی است، چرا این چنین می‌کنند؟

اینها همه، شیطان‌های زمین هستند که وقتی فهمیده‌اند که پیامبر، علی عَلِيٌّ را به عنوان جانشین خود معرفی کرده است ناراحت شده‌اند و برای همین خاک بر سر خود می‌ریزند، امروز برای آنها روز غصّه است.
آنها نزد رئیس خود، ابلیس، جمع می‌شوند، ابلیس به آنها نگاه می‌کند و به آنها می‌گوید: «چه شده است؟ چرا خاک بر سر خود می‌ریزید؟»
آنها جواب می‌دهند: «مگر ندیدی که محمد، ولایت علی را برای همه اعلام کرد و همه مردم با علی بیعت می‌کنند؟»

ابلیس خنده‌ای می‌کند و می‌گوید: «ناراحت نباشید، در میان این جمعیت
عده‌ای هستند که قول داده‌اند به بیعت امروز خود وفا دار نمانند»¹³².

شیطان از پیمانی که عده‌ای از بزرگان قریش در داخل کعبه بسته‌اند خبر دارد ، او می‌داند که آنها تصمیم گرفته‌اند بعد از وفات پیامبر نگذارند حکومت به دست علی علیه السلام بیفتد .

درست است که امروز ، این گروه نمی‌توانند در این اجتماع باشکوه کاری بکنند و به ظاهر با علی علیه السلام بیعت کرده‌اند ، اما عشق به ریاست ، آنها را به شکستن این پیمان وادار می‌کند .

شیطان هم برای این که حکومت عدالت‌محور علی علیه السلام برپا نشود همه سعی و تلاش خود را خواهد نمود .

آنجا را نگاه کن !

یک نفر با سرعت از جمعیت دور می‌شود ، حدس می‌زنم او نمی‌خواهد با علی علیه السلام بیعت کند .

بعد از لحظاتی او را می‌بینم که به سوی خیمه پیامبر می‌آید .

به راستی چه شده است ، چرا او برگشته است ؟

وقتی او با پیامبر روبرو می‌شود چنین می‌گوید : «من داشتم از اینجا می‌رفتم و نمی‌خواستم با علی بیعت کنم ، ناگهان به سواری برخوردم که صورتی زیبا داشت و بسیار خوشبو بود ، او به من گفت که هر کس از بیعت غدیر، خودداری کند یا کافر است یا منافق ؛ برای همین بود که من بازگشتم تا با علی بیعت کنم .»

پیامبر لبخندی می‌زند و می‌گوید : «آیا آن سوار را شناختی ؟ او جبرئیل بود

که تو را به بیعت با علی تشویق کرد» .¹³³

خداوند در مقابل دسیسه‌های شیطان ، فرشتگان خود را می‌فرستد تا مردم را

به راه راست هدایت کنند .

اکنون نوبت آن است که زنان با علی بیعت کنند ، پیامبر دستور می دهد تا همسران او هم با علی علیه السلام بیعت کنند .

به دستور پیامبر ظرف آبی را می آورند و پرده ای بر روی آن می زنند .

زنان در آن سوی پرده دست خود را در آن آب می نهند و علی علیه السلام هم در سوی دیگر پرده دست خود را در آب می گذارد و به این روش آنها هم با امام خود بیعت می کنند .

هنر آسمانی در اوج می ماند

نگاه کن ، حَسَّان ، شاعر توانمند عرب به سوی پیامبر می آید .
وقتی او روبروی پیامبر قرار می گیرد چنین می گوید : «ای رسول خدا ! آیا
اجازه می دهی شعری را که امروز در مدح علی سروده ام بخوانم ؟» .
پیامبر لبخندی می زند و به او اجازه می دهد .

حَسَّان سینه ای صاف می کند و با صدای بلند شروع به خواندن می کند :
«يُنَادِيهِمْ يَوْمَ الْغَدِيرِ نَبِيُّهُمْ / بِخُمْ وَأَكْرَمَ النَّبِيِّ مُنَادِيًا... پیامبر در روز غدیر با اُمَّت
خویش سخن گفت و تو می دانی هیچ سخنگویی گرامی تر از پیامبر نیست ، او از
اُمَّت خود پرسید : مولای شما کیست ؟ ، همه مردم در پاسخ گفتند : خدا و شما ،
مولای ما هستید و ما همه ، گوش به فرمان تو هستیم ، سپس پیامبر رو به
علی عليه السلام کرد و گفت : ای علی ! از جای خود برخیز که من تو را امام و
جانشین بعد از خود قرار داده ام» .¹³⁴

شعر حَسَّان تمام می شود ، پیامبر به او نگاه می کند و می گوید : «ای حَسَّان ،
تا زمانی که با شعر خود ما را یاری کنی از جانب فرشتگان یاری خواهی شد»

135 .

به راستی که هنر می تواند حقیقت را ماندگار کند و تا قیامت، شعر حَسَّان از
یادها فراموش نخواهد شد ، کاش من و تو هم با زبان عربی آشنایی بیشتری
داشتیم و می توانستیم زیبایی این اشعار را بهتر درک کنیم .

این شعر آن قدر در کام عرب‌ها، زیبا و دلنشین است که دیگر ممکن نیست
از ذهن‌ها پاک شود، این شعر در طول تاریخ همچون خورشیدی در آسمان
ولایت خواهد درخشید و روشنی بخش راه آزادگان خواهد بود .
اگر اجازه بدهی، من در اینجا آرزویی بکنم : کاش همه ما ، این شعر را حفظ
می‌کردیم ! این شعر، یکی از سندهای ولایت و امامت است .

پیامبر عاقل تر از همه است

من دیگر خسته شده‌ام ، اگر اجازه بدهی بروم و خیمه‌ای برای خود آماده بسازم و قدری استراحت کنم .

آیا به من در آماده سازی خیمه کمک می‌کنی ؟

خدا خیرت بدهد ! تو بهترین همسفر دنیا هستی .

من وارد خیمه می‌شوم و قلم و کاغذ را برمی‌دارم و می‌خواهم حوادث امروز را بنویسم .

به راستی که هیچ گاه تاریخ ، امروز را فراموش نخواهد کرد .

هیچ کس نمی‌تواند غدیر را انکار کند .

پیامبر در حضور هزاران نفر فرمود : «هر که من مولای او هستم ، این علی ، مولای اوست» .

این سخن را همه شنیدند .

ناگهان ، مطلبی به ذهنم می‌رسد ، نمی‌دانم به تو بگویم یا نه !

تو دوست من هستی و من می‌توانم خیلی راحت حرف خود را با تو بزنم .

آیا می‌دانی منظور پیامبر از کلمه مولا چه بود ؟

در زبان عربی کلمه مولا ، دو معنا دارد :

الف . صاحب ولایت .

ب . دوست .

ممکن است یک نفر با توجه به معنای دوم کلمه مولا ، از سخن پیامبر چنین

بفهمد : «هر کس که من دوست او هستم ، علی هم دوست اوست» .

و تو خوب می‌دانی که با این معنا ، دیگر ولایت علی علیه السلام ثابت نمی‌شود .
همسفر خوبم ! باور کن ، فردا عده‌ای از دشمنان علی علیه السلام ، وقتی ببینند که
نمی‌توانند اصل غدیر را انکار کنند ، سعی خواهند کرد در معنای سخن پیامبر ،
اشکال وارد کنند .¹³⁶

آیا تو به من کمک می‌کنی تا برای این شبهه ، جوابی پیدا کنم ؟
من فکر می‌کنم ، تو هم فکر کن !
آری ، یک ساعت فکر کردن ، بهتر از هفتاد سال عبادت است .
همسفرم ! من جواب را نیافتیم ، اما به چند سوال مهم رسیده‌ام :
چرا پیامبر دستور داد تا آن همه جمعیت در آن هوای گرم توقف کنند ؟
چرا پیامبر همه آنهایی را که جلوتر رفته بودند ، باز گرداند ؟
برای چه پیامبر از همه مسلمانان خواست تا با علی علیه السلام بیعت کنند ؟
چرا امروز آیه قرآن نازل شد که خدا ، دین اسلام را کامل کرد ؟
برای چه خداوند به پیامبر قول داد که او را از فتنه‌ها حفظ می‌کند ؟
چرا پیامبر دستور داد تا مردم علی علیه السلام را امیر مومنان خطاب کنند ؟
آیا در اعلام «دوستی با علی علیه السلام» ، احتمال خطر و فتنه‌ای می‌رفت که خدا
به پیامبر وعده داد که ما تو را از فتنه‌ها حفظ می‌کنیم ؟
آیا می‌شود اعلام دوستی با علی علیه السلام ، این قدر مهم باشد که اگر پیامبر این
کار را انجام ندهد وظیفه پیامبری خود را انجام نداده باشد ؟!
آیا اعلام دوستی با علی علیه السلام نیاز به آن داشت که پیامبر مردم را در غدیر
جمع کند ؟!
فقط در اعلام ولایت و رهبری علی علیه السلام بود که احتمال فتنه دشمنان می‌رفت
و خدا پیامبر را از این فتنه‌ها حفظ فرمود .

این ولایت علی علیه السلام است که دین را کامل کرد !
فقط ولایت و رهبری علی علیه السلام است که با بیعت کردن سازگاری دارد .

آیا موافقی کارهای پیامبر را با هم مرور کنیم ؟
پیامبر دستور داد زیر درختان را جارو بزنند ، آب بپاشند ، منبری درست کنند ، همه مردم جمع شوند ، در نماز شرکت کنند و بعد از سخنرانی او ، همه مردان و زنان با علی علیه السلام بیعت کنند .

این کارهای پیامبر فقط با معنای صاحب ولایت سازگاری دارد .
منظور پیامبر این بود : «هر کس من بر او ولایت دارم ، علی هم بر او ولایت دارد» .

ای کسی که می‌گویی منظور پیامبر در غدیر فقط اعلام دوستی با علی علیه السلام بود ، به سخن من گوش کن : من حرفی ندارم که سخن تو را قبول کنم ، اما در این صورت دیگر ، پیامبر انسان کاملی نخواهد بود.

تعجب نکن !

آیندگان که این سخن را بشنوند که پیامبری پیدا شده و در هوای داغ و سوزان ، 120 هزار نفر را ساعت‌ها معطل کرده برای اینکه بگویند من پسر عموی خودم را دوست دارم، انصاف بدهید، آیا آنها نخواهند گفت آن پیامبر چگونه انسانی بود ؟

همه این مردم می‌دانند که پیامبر علی علیه السلام را خیلی دوست دارد ، دیگر چه نیازی بود که این مراسم باشکوه برگزار شود ؟

عشق و دوستی پیامبر به علی علیه السلام ، حرف تازه‌ای نیست !
از روز اوّل ، پیامبر عاشق او بوده است ، این که دیگر این همه مراسم نمی‌خواهد .

پس چرا می‌خواهی سخن پیامبر در غدیر را به گونه‌ای معنا کنی که از پیامبر
تصویر انسانی غیر کامل ساخته شود؟

باید سخن پیامبر را به گونه‌ای معنا کنی که با عقل و هوش و سیاست پیامبر
مطابق باشد .

پیامبر این مراسم باشکوه را برگزار کرد تا مسأله مهم رهبری جامعه را بیان
کند .

به راستی چه مسأله‌ای مهم‌تر از رهبری جامعه وجود دارد؟
فقط با این معناست که همه دنیا از عقل و درایت پیامبر متعجب می‌شوند .
پیامبر ما به دستور خدا در بهترین زمان و مکان ، امت خویش را جمع کرد و
جانشین خود را به آنها معرفی نمود .

جوانی که با غرور می‌رود

گروهی از مردم هنوز منتظر هستند تا نوبت آنها فرا برسد، آنها هم می‌خواهند با علی عَلَيْهِ السَّلَام بیعت کنند.

دیدن این صحنه برای پیامبر بسیار لذت بخش است. او بعد از بیعت هر گروه، رو به آسمان می‌کند و می‌گوید: «ستایش خدایی که من و خاندان مرا بر همه برتری بخشید». ¹³⁷

او از اینکه برای بیعت با علی عَلَيْهِ السَّلَام چنین مراسم باشکوهی برگزار شده است، شادمان است.

اکنون دیگر جامعه اسلامی رهبر و امام دارد و اگر مرگ پیامبر فرا برسد جامعه، مسیر کمال و سعادت خود را ادامه خواهد داد.

می‌بینم که تو در گوشه‌ای ایستاده‌ای و به خیمه مولایت نگاه می‌کنی. در این فکر هستی که چه موقع نوبت تو فرا می‌رسد تا برای بیعت بروی. به راستی آن لحظه‌ای که وارد خیمه مولای مهربان بشوی چه خواهی گفت؟ می‌دانم که اشک، امانت نخواهد داد، لحظه بیعت با امام، بهترین لحظه زندگی تو خواهد بود.

با امام خود بیعت می‌کنی و پیمان می‌بندی که تا پای جان در راه او و مکتبش، ایستادگی کنی!

در این هنگام، سر و صدایی می‌شنوی.

چه خبر شده است؟

آنجا را نگاه کن! آن جوان را ببین.

او با چند نفر از اینجا دور می‌شود ، او چقدر با غرور و تکبر راه می‌رود !
این جوان کیست ؟ چه می‌گوید ؟
چرا اینقدر عصبانی است ؟
او فریاد برمی‌آورد : «محمد دروغ گفته است ! ما هرگز ولایت علی را قبول
نمی‌کنیم !» .

به راستی او کیست که چنین سخن می‌گوید ؟
از اطرافیان خود پرس‌وجو می‌کنم ، می‌فهمم که او معاویه است .
جای هیچ تعجبی نیست ، سال‌ها پدر او پرچمدار لشکر کفر بوده است .
او پسر همان کسی است که برای کشتن پیامبر به مدینه لشکر کشی کرده بود .
معاویه دشمنی با حق و حقیقت را از پدر به ارث برده است .
او نه تنها با علی علیه السلام بیعت نمی‌کند بلکه آشکارا مخالفت خود را اعلام
می‌دارد .

نگاه کن ! او به سوی خاندان و فامیل خود که بنی‌امیه نام دارند می‌رود .
همسفر ! ما چه باید بکنیم ؟ نکنند این کار معاویه ، باعث فتنه‌ای بشود ؟
آیا موافقی برویم و به پیامبر خبر بدهیم ؟
آنجا خیمه پیامبر است ، عده‌ای از مسلمانان داخل خیمه هستند ، من و تو
هم وارد خیمه می‌شویم .
سکوت همه جا را فرا گرفته و نگاه پیامبر به گوشه‌ای خیره مانده است ،
هیچ کس سخن نمی‌گوید .
بعد از لحظاتی . . . پیامبر سکوت را می‌شکند و آیه‌هایی که همین‌الآن
جبرئیل آورده است را می‌خواند :

(فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّى... وَلَكِنْ كَذَبَ وَتَوَلَّى ...) ، «وای بر آن کسی که حق را قبول نکرد و آن را دروغ شمرد و با تکبر به سوی خویشانش رفت ، پس وای بر او!»¹³⁸

همه با خود می‌گویند: این آیه‌ها به چه مناسبت نازل شده است ؟ آنها خبر ندارند که معاویه ، ولایت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را قبول نکرده و با تکبر به سوی خاندان خود رفته است .

جبرئیل ، همه خبرها را برای پیامبر آورده و با نازل شدن این آیه‌ها ، آبروی معاویه پیش مردم می‌رود .

پیامبر در ابتدا تصمیم می‌گیرد تا معاویه را مجازات کند ، اما از این کار منصرف می‌شود .¹³⁹

شاید تو بگویی : پیامبر باید او را به سزای عمل خود برساند . اما بدان که امروز ، حنای معاویه رنگی ندارد . او دشمنی خود را با پیامبر آشکار کرد و دیگر مردم او را شناختند و فریب او را نمی‌خورند .

مردم او و پدرش (بوسفیان) را به خوبی می‌شناسند ، آنها از قدیم دشمنان پیامبر بوده‌اند ، دست آنها آلوده به خون حمزه ، عموی پیامبر است !

همسفرم ! آیا می‌دانی باید نگران چه باشیم ؟

پیرمردهایی که سن و سالی از آنها گذشته است ، آنها به ظاهر ریش خود را در راه اسلام سفید کرده‌اند و مردم آنها را به عنوان یار پیامبر می‌شناسند و همه جا خود را همراه و همیار پیامبر نشان داده‌اند!!

آنها با علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بیعت کردند و اتفاقا ، اولین نفرهایی بودند که این کار را کردند ، اما ...

آنها امروز بیعت کرده‌اند ، اما به فکر فتنه‌ای بزرگ هستند ، آنها می‌خواهند
با نام اسلام ، کمر ولایت را بشکنند !
فراموش نکن ! ما همسایه تو هستیم

کم‌کم خورشید دارد به افق نزدیک می‌شود ، هنوز خیلی از مردم بیعت
نکرده‌اند .

به من خبر می‌رسد که پیامبر می‌خواهد دو روز دیگر در غدیر بماند تا همه
مردم با امام خود بیعت کنند . 140

مراسم بیعت فعلاً متوقف می‌شود و اذان مغرب گفته می‌شود ، نماز برپا
می‌شود و بعد از نماز هر کسی به خیمه خود می‌رود .

امشب ، این بیابان میزبان 120 هزار نفر است ، زیر نور ماه تا چشم کار
می‌کند خیمه می‌بینی .

ساعتی می‌گذرد و من در خیمه خود هستم ، اما نمی‌دانم چرا خواب به
چشمم نمی‌آید .

خوب است بلند شوم و دوری بزنم .
من کنار برکه می‌روم ، تصویر زیبای ماه در آب افتاده است ، نسیم آرامی
می‌وزد .

بلند می‌شوم که به خیمه خود بروم تا استراحت کنم .
در مسیر راه ، صدایی به گوشم می‌رسد ؟ گویا چند نفر در خیمه‌ای با هم
سخن می‌گویند .

گوش کن ، صدای آنها را می‌شنوی :

— به خدا قسم ، محمد دیوانه شده است !

— آیا می‌بینید که چگونه عشق علی ، محمد را دیوانه کرد !
— او آرزو دارد که بعد از او ، علی به حکومت برسد ، اما به خدا قسم ، ما
نمی‌گذاریم که چنین بشود .¹⁴¹
خدای من ! چه می‌شنوم ؟

اینان چه کسانی هستند که این چنین به پیامبر خدا جسارت می‌کنند ؟
نکند آنها نقشه‌ای در سر داشته باشند ؟ نکند بخواهند فتنه‌ای برپا کنند ؟
اما خداوند خودش به پیامبر قول داده است که او را از فتنه‌ها حفظ کند .
در این هنگام یک نفر وارد خیمه آنها می‌شود و با ناراحتی به آنها می‌گوید :
«هنوز رسول خدا در میان ماست و شما این چنین سخن می‌گویید ؟ به خدا
قسم ، فردا صبح همه سخنان شما را به پیامبر خواهم گفت» .
نگاه کن !

وقتی آن مرد از خیمه آنها بیرون می‌آید ، من به سراغ او می‌روم تا او را ببینم
او خذیفه یکی از یاران باوفای پیامبر می‌باشد .
ظاهراً ، خیمه او در همسایگی خیمه این سه نفر بوده و سخنان اینها را شنیده
است .

نگاه کن !
در تاریکی شب ، این سه نفر به دنبال خذیفه می‌دوند :
— ای خذیفه ! ما همسایگان تو هستیم . تو را به حق همسایگی قسم
می‌دهیم ، راز ما را فاش نکن .

— اینجا جای حق همسایگی نیست ، اگر من سخن شما را از پیامبر پنهان
کنم وظیفه خود را نسبت به پیامبر انجام نداده‌ام .¹⁴²

این کار خدا بود که این سه نفر حواسشان پرت شود و آن قدر بلند حرف
بزنند که صدای آنها به گوش حذیفه برسد .

خدا به پیامبر خود وعده داده بود که او را از فتنه‌ها حفظ می‌کند .
برق یک شمشیر، پشیمانان کرد

همسفر عزیز! برخیز! صبح شده است .

مردم برای خواندن نماز صف می‌بندند ، نماز صبح برپا می‌شود .
خورشید روز دوم غدیر طلوع می‌کند و همه جا را روشن می‌کند .
من در اطراف خیمه پیامبر پرسه می‌زنم ، منتظر هستم تا حذیفه را پیدا کنم ،
می‌دانم او به خیمه پیامبر خواهد آمد .

آنجا را نگاه کن !

حذیفه به این سو می‌آید ، او داخل خیمه می‌شود ، خوب است من هم همراه
او بروم .

— ای پیامبر! دیشب ، صدای چند نفر را شنیدم که ظاهراً می‌خواهند
توطئه‌ای بکنند .

— ای حذیفه! آیا آنها را می‌شناسی ؟

— آری .

— سریع برو و آنها را به اینجا بیاور .

حذیفه برمی‌خیزد و آن سه نفر را با خود می‌آورد .

آنها وارد خیمه پیامبر می‌شوند ، علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را می‌بینند که شمشیرش را در
دست دارد .

پیامبر رو به آنها می‌کند و می‌گوید : «شما دیشب با یکدیگر چه می‌گفتید؟»

همه آنها می‌گویند : «به خدا قسم ، ما اصلاً با هم سخنی نگفته‌ایم ، هر کس از ما چیزی برای شما گفته، دروغگو است» .

این سه نفر قسم دروغ می‌خورند و پیامبر آنها را به حال خود رها می‌کند و آنها از خیمه پیامبر بیرون می‌آیند و به خیمه‌های خود می‌روند . ۱۴۳
اکنون دیگر آنها شناسایی شده‌اند و با دیدن برق شمشیر علی علیه السلام ترس تمام وجود آنها را فرا گرفته است .

پیامبر دستور می‌دهد تا بقیه مردم با علی علیه السلام بیعت کنند ، کسانی که روز قبل موفّق به بیعت نشدند به سوی خیمه ولایت می‌آیند و بیعت می‌کنند .
پیامبر می‌خواهد همه مردم با امام بیعت کنند تا برای هیچ کس بهانه‌ای باقی نماند .

خورشید روز نوزدهم ماه ذی الحجّه غروب می‌کند و دوّمین روز غدیر هم تمام می‌شود .

چوب خدا صدا ندارد

امروز ، سه شنبه ، بیستم ماه ذی الحجّه است ، امروز روز سوم است که در غدیر هستیم .¹⁴⁴

اکثر مردم با علی علیه السلام بیعت کرده‌اند و گروه کمی باقی مانده‌اند . فکر می‌کنم که امروز تا ظهر مراسم بیعت تمام شود و ما به سوی مدینه حرکت کنیم .

آنجا را نگاه کن ! مردی سراسیمه به سوی پیامبر می‌آید .

اسم او حارث فَهْری است ، او نزد پیامبر می‌ایستد و چنین می‌گوید : «ای محمّد ! به ما گفتی که به یگانگی خدا و پیامبری تو ایمان بیاوریم ، ما هم قبول کردیم ، بعد به ما گفتی که نماز بخوانیم و حج به جا آوریم ، ما هم قبول کردیم ، اما اکنون پسر عموی خود را بر ما امیر کردی ، بگو بدانم آیا تو این کار را از جانب خود انجام دادی یا این که خدا این دستور را به تو داده است ؟ » . پیامبر نگاهی به او می‌کند و می‌گوید : «آنچه من گفتم دستور خدا بوده است و من از خود سخنی نمی‌گویم» .

حارث تا این سخن را می‌شنود سر خود را به سوی آسمان می‌گیرد و می‌گوید : «خدایا ! اگر محمّد راست می‌گوید و ولایت علی از آسمان آمده است ، پس عذابی را بر من بفرست و مرا نابود کن ! »

حارث سه بار این جمله را می‌گوید و از پیامبر روی برمی‌گرداند .¹⁴⁵

من از سخن این مرد تعجب می‌کنم ، آخر نادانی و جهالت تا چه اندازه !

پیامبر نگاهی به او می‌کند و بعد از او می‌خواهد تا از آنچه بر زبان جاری کرده است توبه کند .

شاید نادانی باعث شده که او این چنین سخن بگوید ، پیامبر خیلی مهربان است ، از او می‌خواهد که توبه کند .

حارث می‌گوید : «من از سخنی که گفته‌ام توبه نمی‌کنم» .

او در دلش می‌خندد و می‌گوید : «پس چرا عذاب نازل نشد ؟ شما که خود را بر حق می‌دانستید ، پس کو آن عذابی که من طلب کردم!» .

او خیال می‌کند که پیروز این میدان است ، زیرا عذابی نازل نشد .

من هم در فکر فرو رفته‌ام ، راستش را بخواهید کمی گیج شده‌ام .

مگر علی علیه السلام بر حق نیست ، پس چرا خدا با فرستادن عذابی ، آبروی حارث را نمی‌برد ؟ !

اگر عذاب نازل نشود مردم فکر می‌کنند که همه سخنان پیامبر دروغ است .

خدایا ! هر چه زودتر کاری بکن !

اما هر چه صبر می‌کنم عذابی نازل نمی‌شود که نمی‌شود !

پیامبر نگاهی به او می‌کند و می‌گوید : «اکنون که توبه نمی‌کنی از پیش ما

برو» .¹⁴⁶

حارث می‌گوید : «باشد من از پیش شما می‌روم» .

او در حالی که خوشحال است سوار بر شتر خود می‌شود و از پیش ما

می‌رود ، سالم و سرحال !

یکی از یاران پیامبر، وقتی می‌بیند که من خیلی گیج شده‌ام نزد من می‌آید و

می‌گوید :

— آقای نویسنده ! چه شده است ؟

— چرا خدا عذابی نازل نکرد تا آبروی آن مرد را ببرد؟ من برای خوانندگان خود چه بنویسم؟ آیا درست است بنویسم که حارث صحیح و سالم از پیش پیامبر رفت؟

— آری، تو باید واقعیت را بنویسی!

— یعنی می‌گویی که او راست می‌گفت؟! این چه حرفی است که تو می‌زنی؟!

— مثل اینکه تو از قانون خدا اطلاع نداری!

— کدام قانون؟

— مگر قرآن را نخوانده‌ای؟ آنجا خدا می‌گوید: «ای پیامبر! تا زمانی که تو در میان این مردم هستی من عذاب نازل نمی‌کنم».¹⁴⁷

پیامبر ما، پیامبر مهربانی است، اینجا سرزمین غدیر است، سرزمینی مقدّس!

چگونه خدا در این سرزمین مقدّس و در حضور پیامبر عذاب نازل کند؟!

— خیلی ممنونم، من این آیه را فراموش کرده بودم.

— خوب، حالا زود به دنبال حارث برو، وقتی او از سرزمین غدیر دور شود عذاب نازل خواهد شد.

من تا این سخن را می‌شنوم، دفتر و قلم خود را جمع می‌کنم و به دنبال حارث می‌دوم.

آیا می‌دانید حارث از کدام طرف رفت؟

یکی می‌گوید: «از آن طرف».

من به آن سمت می‌دوم تا به او برسم.

آیا تو هم همراه من می‌آیی؟

من در دل این بیابان به دنبال یک شتر سوار می‌گردم .
کیلومترها از غدیر دور می‌شوم ، هنوز او را پیدا نکرده‌ام .
خدایا آن مرد کجا رفته است ؟
من باید همین طور برای طلب حقیقت بدوم !
آنجا را نگاه کن ! شتر سواری از دور پیداست .
نزدیک و نزدیکتر می‌شوم ، خودش است ، این حارث است .
من دیگر از سرزمین غدیر خیلی دور شده‌ام ، دیگر درختان غدیر را هم
نمی‌بینم .

حارث سوار بر شتر خود در دل بیابان به سوی خانه‌اش می‌رود .
او خیال می‌کند که پیروز میدان است و گاهی نیشخندی به من می‌زند .
و من هیچ نمی‌گویم .
ناگهان صدای گنجشکی به گوشم می‌رسد .
ای گنجشک ! در وسط این بیابان چه می‌کنی ؟
نه این که گنجشک نیست ، ابابیل است !
آیا سوره فیل را خوانده‌ای ؟ وقتی ابرهه برای خراب کردن کعبه آمده بود
خدا این پرندگان کوچک را (که نامشان ابابیل است) فرستاد ، بر منقار هر کدام
از آنها سنگی بود که بر سر سپاه ابرهه زدند و همه آنها را نابود کردند .
نگاه کن !

این پرنده کوچک هم بر منقار خود سنگی دارد ، او می‌آید و درست بالای
سر حارث پرواز می‌کند .
او منقار خود را باز می‌کند و سنگ را بر سر او می‌اندازد .

وقتی سنگ بر سر حارث می خورد سر او را می سوزاند و در آن فرو می رود
و او بر روی زمین می افتد و می میرد.¹⁴⁸

ای حارث! تو عذاب خدا را برای خود طلب کردی، این هم عذاب خدا!
شنیده بودم که چوب خدا صدا ندارد!

من باید سریع برگردم تا ماجرا را برای بقیه مردم باز گویم.
در میان راه عده‌ای از مردم را می بینم، آنها سراغ حارث را از من می گیرند،
من مکانی که حارث به عذاب خدا گرفتار شده است را به آنها نشان می دهم،
مردم به آن سو می روند.

من به سوی غدیر می آیم، می خواهم خبر کشته شدن حارث را بدهم، اما
می بینم که مردم خبر دارند.

تعجب می کنم، به یکی می گویم:

— شما که اینجا بودید چگونه باخبر شده‌اید؟

— خداوند دو آیه را بر پیامبر نازل کرده است!!!

— آیا می شود این آیه‌ها را برای من بخوانی؟

— آری! گوش کن: «سَأَلْ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ... مردی عذاب را برای خود
طلب کرد، عذابی که بر کافران نازل می شود و هیچ کس نمی تواند آن را برطرف
گرداند».¹⁴⁹

همسفرم! از این به بعد، هر وقت که این آیه‌ها را می خوانی، این حادثه را به
یاد آور.

خداحافظ ای چشمه آسمان

خبر نازل شدن عذاب بر حارث به گوش همه مردم می‌رسد ، آنها به سخنان پیامبر یقین بیشتری پیدا کرده‌اند .

من امیدوارم که این خبر برای منافقان که در میان این مردم هستند درس عبرتی باشد .

پیامبر نگاه به مردم می‌کند ، می‌بیند که هلاک شدن حارث ، زمینه خوبی در مردم ایجاد کرده است .

خیلی به جا است که پیامبر برای مردم سخنرانی کند .

الآن باید از فرصت پیش آمده استفاده کرد ، پیامبر دستور می‌دهد تا همه مردم پای منبر جمع بشوند .

او به بالای منبر رفته ، رو به مردم می‌کند و می‌گوید : «ای مردم ! خوشا به حال کسی که ولایت علی را قبول کند و وای بر کسی که با علی دشمنی کند ، علی و شیعیان او در روز قیامت به سوی بهشت خواهند رفت و در آن روز ، هیچ ترس و واهمه‌ای نخواهند داشت . خداوند از آنها راضی خواهد بود و آنها غرق رحمت و مهربانی خدایند. شیعیان علی به خوشبختی همیشگی خواهند رسید و در بهشت منزل خواهند کرد و فرشتگان بر آنان سلام خواهند کرد».¹⁵⁰

مراسم غدیر با این سخنان پیامبر به پایان می‌آید ، آخرین سخنان پیامبر در غدیر ، وعده بهشت برای شیعیان علی علیه السلام است .

هر کسی که به ولایت علی علیه السلام وفادار بماند و او را دوست بدارد، در بهشت منزل خواهد نمود .

همسفرم !

مراسم غدیر رو به پایان است ، مردم دیگر می‌خواهند به خانه و کاشانه خود برگردند .

آنها نزد پیامبر می‌آیند و اجازه می‌خواهند تا حرکت خود را آغاز کنند .
پیامبر به آنها اجازه می‌دهد ، مردم خود را برای حرکت آماده می‌کنند ،
خیمه‌ها جمع می‌شود .

ساعت حدود چهار بعد از ظهر است ، من با خودم می‌گویم کاش امشب هم اینجا می‌ماندیم و صبح زود حرکت می‌کردیم .

اما مردم دیگر می‌خواهند هر چه زودتر نزد خانواده‌های خود باز گردند .
اهل مکه و یمن برای خداحافظی می‌آیند آنها با پیامبر وداع می‌کنند و به سوی شهر خود می‌روند . سپس آنانی که منزلشان در مسیر عراق و مصر است با پیامبر خدا حافظی کرده و حرکت می‌کنند .

پیامبر هم همراه با مردم مدینه به سوی مدینه حرکت می‌کند .
من و تو تصمیم داریم به مدینه برویم . ما اکنون باید با غدیر خُم ، این برکه زیبا، وداع کنیم ، به راستی که دل‌کندن از اینجا سخت است .
بیا تا با این سرزمین آخرین سخن‌های خود را بگوییم :

ای غدیر !

ای زمزمه آب حیات !

ای برکه‌ای که یکباره ، چشمه آسمان شدی !

به راستی که تو همواره ، گنج بزرگ تاریخ خواهی ماند .

ما سوگند می‌خوریم که هرگز فراموشت نکنیم ؛

و تا نفس در سینه داریم ، از حقیقت تو دم بزنیم ؛

تا جان در بدن داریم ، به شکوه تو بیافزاییم ؛
و حماسه جاوید تو را رونقی دوباره ببخشیم .
پایان .

1. الاحتجاج على أهل اللجاج ، أبو منصور أحمد بن علي الطبرسي (ت 620 هـ) تحقيق: إبراهيم البهادري ومحمد هادي به، طهران : دار الأسوة ، الطبعة الأولى ، 1413 هـ .
2. الأذكار النووية ، محيي الدين أبو زكريا يحيى بن شرف النووي الدمشقي (ت 676 هـ) ، بيروت : دار الفكر للطباعة والنشر ، الطبعة الأولى ، 1414 هـ .
3. الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد ، أبو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان العكبري البغدادي المعروف بالشيخ المفيد (ت 413 هـ) تحقيق : مؤسسة آل البيت ، قم : مؤسسة آل البيت ، الطبعة الأولى ، 1413 هـ .
4. الاستذكار لمذهب علماء الأمصار ، الحافظ أبو عمر يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر القرطبي (ت 368 هـ) ، القاهرة : 1971 م .
5. الاستيعاب في معرفة الأصحاب ، يوسف بن عبد الله القرطبي المالكي (ت 363 هـ) ، تحقيق : علي محمد معوض وعادل أحمد عبد الموجود ، بيروت : دار الكتب العلميّة ، 1415 هـ ، الطبعة الأولى .
6. إعلام الوري بأعلام الهدى ، أبو علي الفضل بن الحسن الطبرسي (ت 548 هـ) ، تحقيق : علي أكبر الغفاري ، بيروت : دارالمعرفة ، الطبعة الأولى ، 1399 هـ .
7. أعيان الشيعة ، محسن بن عبد الكريم الأمين الحسيني العاملي الشقراي (ت 1371 هـ) ، إعداد : السيد حسن الأمين ، بيروت : دارالتعارف ، الطبعة الخامسة، 1403 هـ .
8. إقبال الأعمال، السيد ابن طاووس، (ت 664 هـ)، تحقيق: جواد القيومي الإصفهاني، قم : مكتب الإعلام الإسلامي، الطبعة الأولى.
9. الإقبال بالأعمال الحسنة فيما يعمل مرة في السنة ، أبو القاسم علي بن موسى الحلّي الحسني المعروف بابن طاووس (ت 664 هـ) ، تحقيق: جواد القيومي ، قم : مكتب الإعلام الإسلامي ، الطبعة الأولى ، 1414 هـ .
10. الألامالي، أبو جعفر محمد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسي (ت 460 هـ) ، تحقيق : مؤسسة البعثة ، قم : دار الثقافة ، الطبعة الأولى ، 1414 هـ .
11. الأمالي ، محمد بن علي بن بابويه القمي (الشيخ الصدوق) (ت 381 هـ) ، تحقيق : مؤسسة البعثة ، قم : مؤسسة البعثة ، الطبعة الأولى ، 1417 هـ .

- 12 . إمتاع الأسماع فيما للنبي من الحفدة والمتاع، تقى الدين أحمد بن محمد المقریزی (ت 845 هـ ، تحقيق: محمد عبد الحميد النميسي، بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، 1420 هـ .
- 13 . أنساب الأشراف ، أحمد بن يحيى بن جابر البلاذريّ (ت 279 هـ) ، إعداد : محمد باقر المحموديّ ، بيروت : دار المعارف ، الطبعة الثالثة.
- 14 . أقسام المولى فى اللسان ، أبو عبد الله محمد بن النعمان العُكبرىّ البغداديّ المعروف بالشيخ المفيد (ت 413 هـ) ، تحقيق : مهدي نجف .
- 15 . بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار ، محمد بن محمد تقى المجلسي (ت 1110 هـ) ، طهران : دار الكتب الإسلامية ، الطبعة الأولى ، 1386 هـ .
- 16 . البداية والنهاية ، أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير الدمشقيّ (ت 774 هـ) ، تحقيق : مكتبة المعارف ، بيروت : مكتبة المعارف .
- 17 . بشارة المصطفى لشيعته المرتضى ، أبو جعفر محمد بن محمد بن عليّ الطبري (ت 525 هـ) ، النجف الأشرف : المطبعة الحيدريّة ، الطبعة الثانية ، 1383 هـ .
- 18 . بصائر الدرجات ، أبو جعفر محمد بن الحسن الصفّار القميّ المعروف بابن فروخ (ت 290 هـ) ، قمّ : مكتبة آية الله المرعشي ، الطبعة الأولى ، 1404 هـ .
- 19 . تاج العروس من جواهر القاموس ، محمد بن محمد مرتضى الحسيني الزبيدي (ت 1205 هـ) ، تحقيق : عليّ الشيرى ، 1414 هـ ، بيروت : دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع .
- 20 . تاريخ ابن خلدون ، عبد الرحمن بن محمد الحضرمي (ابن خلدون) (ت 808 هـ) ، بيروت : دار الفكر ، الطبعة الثانية ، 1408 هـ .
- 21 . تاريخ الطبريّ (تاريخ الأمم والملوك) ، أبو جعفر محمد بن جرير الطبري الإمامي (ت 310 هـ) ، تحقيق : محمد أبو الفضل إبراهيم ، بيروت : دار المعارف .
- 22 . تاريخ بغداد أو مدينة السلام ، أبو بكر أحمد بن عليّ الخطيب البغدادي (ت 463 هـ) ، تحقيق : مصطفى عبد القادر عطاء ، بيروت : دار الكتب العلمية ، الطبعة الأولى .
- 23 . تاريخ مدينة دمشق ، علي بن الحسن بن عساكر الدمشقيّ (ت 571 هـ) ، تحقيق : عليّ شيرى ، 1415 ، بيروت : دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع .
- 24 . التحصين ، علي بن طاووس الحلّي (ت 664 هـ) ، قمّ : دار الكتاب ، 1413 هـ .
- 25 . تحف العقول عن آل الرسول ، أبو محمد الحسن بن عليّ الحرانيّ المعروف بابن شعبة (ت 381 هـ) ، تحقيق : عليّ أكبر الغفّارى ، قمّ : مؤسّسة النشر الإسلامي ، الطبعة الثانية ، 1404 هـ .

- 26 . تحفة الأحوذى، المباركفورى (ت 1282 هـ)، بيروت : دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، 1410 هـ .
- 27 . تفسير ابن كثير (تفسير القرآن العظيم)، أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير البصرى الدمشقى (ت 774 هـ)، تحقيق : عبد العظيم غيم ، ومحمد أحمد عاشور ، ومحمد إبراهيم البنا ، القاهرة : دار الشعب .
- 28 . تفسير البغوى (معالم التنزيل)، أبو محمد الحسين بن مسعود الفراء البغوى (ت 516 هـ)، بيروت : دار المعرفة .
- 29 . تفسير الثعلبى ، الثعلبى، (ت 427 هـ)، تحقيق: أبو محمد بن عاشور، بيروت : دار إحياء التراث العربى، الطبعة الأولى، 1422 هـ .
- 30 . تفسير الطبرىّ (جامع البيان فى تفسير القرآن)، أبو جعفر محمد بن جرير الطبرىّ (310 هـ)، بيروت : دار الفكر .
- 31 . تفسير العياشى، أبو النضر محمد بن مسعود السلمى السمرقندى المعروف بالعياشى (ت 320 هـ)، تحقيق : السيد هاشم الرسولى المحلّاتى ، طهران : المكتبة العلميّة ، الطبعة الأولى ، 1380 هـ .
- 32 . تفسير القمّى، على بن إبراهيم القمّى، (ت 329 هـ)، تحقيق: السيد طيّب الموسوى الجزائرى، قمّ : منشورات مكتبة الهدى، الطبعة الثالثة، 1404 هـ .
- 33 . تفسير نور الثقلين ، عبد على بن جمعة العروسى الحويزى (ت 1112 هـ) ، تحقيق : السيد هاشم الرسولى المحلّاتى ، قمّ : مؤسّسة إسماعيليان ، الطبعة الرابعة، 1412 هـ .
- 34 . التلخيص الحبير، أحمد بن على بن حجر العسقلانى (ت 852 هـ)، تحقيق: محمد الثانى، الرياض: أضواء السلف، 1428 هـ .
- 35 . التمهيد لما فى الموطأ من المعانى والأسانيد ، يوسف بن عبد الله القرطبى (ابن عبد البر) (ت 463 هـ) ، تحقيق : مصطفى العلوى ومحمد عبد الكبير البكرى ، جدّة : مكتبة السوادى ، 1387 هـ .
- 36 . التنبيه والإشراف ، على بن الحسين المسعودى (ق 4 هـ) ، تصحيح : عبد الله إسماعيل الصاوى ، قاهره : دار الصاوى .
- 37 . تنزيه الأنبياء ، على بن الحسين الموسوى (السيد المرتضى) (ت 436 هـ) ، قمّ : منشورات الشريف الرضى .
- 38 . التوحيد ، أبو جعفر محمد بن على بن الحسين بن بابويه القمّى المعروف بالشيخ الصدوق (ت 381 هـ) ، تحقيق : هاشم الحسينى الطهرانى ، قمّ : مؤسّسة النشر الإسلامى ، الطبعة الأولى ، 1398 هـ .

- 39 . تهذيب الأحكام فى شرح المقنعة ، محمّد بن الحسن الطوسى (ت 460 هـ) ، تحقيق : السيّد حسن الموسوى ، طهران : دار الكتب الإسلامية ، الطبعة الثالثة ، 1364 ش .
- 40 . تهذيب الكمال فى أسماء الرجال ، يونس بن عبد الرحمن المزرى (ت 742 هـ) ، تحقيق : الدكتور بشّار عوّاد معروف ، بيروت : مؤسّسة الرسالة ، الطبعة الرابعة ، 1406 هـ .
- 41 . النقات ، محمّد بن حبان البستى (ت 354 هـ) ، بيروت : مؤسّسة الكتب الثقافية ، الطبعة الأولى ، 1408 هـ .
- 42 . جامع أحاديث الشيعة ، السيّد البروجردى (ت 1383 هـ) ، قم : المطبعة العلمية .
- 43 . الجامع الصغير فى أحاديث البشير النذير ، جلال الدين عبد الرحمن بن أبى بكر السيوطى (ت 911 هـ) ، بيروت : دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع ، الطبعة الأولى ، 1401 هـ .
- 44 . الجواهر السنّية فى الأحاديث القدسية ، محمّد بن الحسن بن على بن الحسين الحرّ العاملى (ت 1104 هـ) ، قم : مكتبة المفيد .
- 45 . جواهر الكلام فى شرح شرائع الإسلام ، محمّد حسن النجفى (ت 1266 هـ) ، بيروت : مؤسّسة المرتضى العالمية .
- 46 . الحدائق الناضرة فى أحكام العترة الطاهرة ، يوسف بن أحمد البحرانى (ت 1186 هـ) ، تحقيق وإشراف : محمّد تقى الإيروانى ، قم : مؤسّسة النشر الإسلامى التابعة لجماعة المدرّسين .
- 47 . الخرائج والجرائح ، أبو الحسين سعيد بن عبد الله الراوندى المعروف بقطب الدين الراوندى (ت 573 هـ) ، تحقيق : مؤسّسة الإمام المهدي عج ، قم : مؤسّسة الإمام المهدي عج ، الطبعة الأولى ، 1409 هـ .
- 48 . خصائص الأئمّة ، أبو الحسن الشريف الرضى محمّد بن الحسين بن موسى الموسوى (ت 406 هـ) ، تحقيق : محمّد هادى الأمينى ، مشهد : آستان قدس رضى .
- 49 . خصائص الأئمّة عليهم السلام (خصائص أمير المؤمنين عليه السلام) ، محمّد بن الحسين الموسوى (الشريف الرضى) (ت 406 هـ) ، تحقيق : محمّد هادى الأمينى ، مشهد : مجمع البحوث الإسلاميّة التابع للحضرة الرضويّة المقدّسة ، 1406 هـ .
- 50 . الخصال ، أبو جعفر محمّد بن على بن الحسين بن بابويه القمى المعروف بالشيخ الصدوق (ت 381 هـ) ، تحقيق : على أكبر الغفارى ، قم : منشورات جماعة المدرّسين فى الحوزة العلمية .
- 51 . الدرّ المنتور فى التفسير المأثور ، جلال الدين عبد الرحمن بن أبى بكر السيوطى (ت 911 هـ) ، بيروت : دار الفكر ، الطبعة الأولى ، 1414 هـ .

52. دعائم الإسلام وذكر الحلال والحرام والقضايا والأحكام ، أبو حنيفة النعمان بن محمد بن منصور بن أحمد بن حيّون التميمي المغربي (ت 363 هـ) ، تحقيق : آصف بن علي أصغر فيضى ، قم : مؤسّسة آل البيت ، بالأوفسيت عن طبعة دار المعارف في القاهرة ، 1383 هـ .
53. ذخائر العقبي في مناقب ذوى القربى ، أبو العباس أحمد بن عبد الله الطبرى (ت 693 هـ) ، بيروت : دار المعرفة .
54. ذخيرة المعاد في شرح الإرشاد ، العلامة المولى محمد باقر السبزواري (ت 1090 هـ) ، قم : مؤسّسة آل البيت لإحياء التراث .
55. روح المعاني في تفسير القرآن (تفسير الآلوسى) ، محمود بن عبد الله الآلوسى (ت 1270 هـ) ، بيروت : دار إحياء التراث العربى .
56. روضة الواعظين ، محمد بن الحسن بن عليّ الفتال النيسابورى (ت 508 هـ) ، تحقيق : حسين الأعلمى ، بيروت : مؤسّسة الأعلمى ، الطبعة الأولى ، 1406 هـ .
57. سبل السلام (شرح بلوغ المرام) ، محمد بن إسماعيل الكحلانى المعروف بالأمير (ت 1182 هـ) ، تحقيق : محمد عبد العزيز الخولى ، القاهرة : مطبعة البابى الحلبي ، الطبعة الرابعة ، 1379 هـ .
58. سبل الهدى والرشاد في سيرة خير العباد، الإمام محمد بن يوسف الصالحى الشامى (ت 942 هـ) ، تحقيق : عادل أحمد عبد الموجود وعليّ محمد معوّض ، بيروت : دار الكتب العلمية ، الطبعة الأولى ، 1414 هـ .
59. سعد السعود ، أبو القاسم عليّ بن موسى الحلّى المعروف بابن طاووس (ت 664 هـ) ، قم : مكتبة الرضى ، الطبعة الأولى ، 1363 هـ . ش .
60. سنن ابن ماجة ، أبو عبدالله محمد بن يزيد بن ماجة القزوينى (ت 275 هـ) ، تحقيق : محمد فوّد عبد الباقي ، بيروت : دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع .
61. سنن أبي داود ، أبو داود سليمان بن أشعث السّجستاني الأزدي (ت 275 هـ) ، تحقيق : سعيد محمد اللّحّام ، بيروت : دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع ، الطبعة الأولى ، 1410 هـ .
62. سنن الترمذى (الجامع الصحيح) ، أبو عيسى محمد بن عيسى بن سورة الترمذى (ت 279 هـ) ، تحقيق : عبد الرحمن محمد عثمان ، بيروت : دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع ، الطبعة الثانية ، 1403 هـ .
63. سنن الدارمى ، أبو محمد عبد الله بن عبد الرحمن الدارمى (ت 255 هـ) ، تحقيق : مصطفى ديب البغا ، بيروت : دار العلم .

- 64 . السنن الكبرى ، أبو بكر أحمد بن الحسين بن علي البيهقي (ت 458 هـ) ، بيروت : دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع .
- 65 . السنن الكبرى ، أبو عبد الرحمن بن شعيب النسائي (ت 303 هـ) ، بيروت : دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع ، الطبعة الأولى ، 1348 هـ .
- 66 . سنن النسائي (بشرح الحافظ جلال الدين السيوطي وحاشية الإمام السندي) ، أبو بكر عبد الرحمن أحمد بن شعيب النسائي (ت 303 هـ) ، بيروت : دارالمعرفة ، الطبعة الثالثة ، 1414 هـ .
- 67 . السيرة الحلبية ، علي بن برهان الدين الحلبي الشافعي (ت 11 هـ) ، بيروت : دار إحياء التراث العربي .
- 68 . السيرة النبوية ، إسماعيل بن عمر البصري دمشقي (ابن كثير) (ت 747 هـ) ، تحقيق : مصطفى عبد الواحد ، بيروت : دار إحياء التراث العربي .
- 69 . شرح الأخبار في فضائل الأئمة الأطهار ، أبو حنيفة القاضي النعمان بن محمد المصري (ت 363 هـ) ، تحقيق : السيد محمد الحسيني الجلالى ، قم : مؤسسه النشر الإسلامى ، الطبعة الأولى ، 1412 هـ .
- 70 . شواهد التنزيل لقواعد التفضيل ، أبو القاسم عبيدالله بن عبد الله النيسابورى المعروف بالحاكم الحسكاني (ت 5 هـ) ، تحقيق : محمد باقر المحمودى ، طهران : مؤسسه الطبع والنشر التابعة لوزارة الثقافة والإرشاد الإسلامى ، الطبعة الأولى 1411 هـ .
- 71 . الصافي في تفسير القرآن (تفسير الصافي) ، محمد محسن بن شاه مرتضى (الفيض الكاشاني) (ت 1091 هـ) ، طهران : مكتبة الصدر ، الطبعة الأولى ، 1415 هـ .
- 72 . صحيح ابن حبان ، علي بن بلبان الفارسي المعروف بابن بلبان (ت 739 هـ) ، تحقيق : شعيب الأرنؤوط ، بيروت : مؤسسه الرسالة ، الطبعة الثانية ، 1414 هـ .
- 73 . صحيح ابن خزيمة ، أبو بكر محمد بن إسحاق السلمى النيسابورى المعروف بابن خزيمة (ت 311 هـ) ، تحقيق : محمد مصطفى أعظمى ، بيروت : المكتبة الإسلامية ، الطبعة الثالثة ، 1412 هـ .
- 74 . صحيح البخارى ، أبو عبد الله محمد بن إسماعيل البخارى (ت 256 هـ) ، تحقيق : مصطفى ديب البغا ، بيروت : دار ابن كثير ، الطبعة الرابعة ، 1410 هـ .
- 75 . صحيح مسلم ، أبو الحسين مسلم بن الحجاج القشيري النيسابورى (ت 261 هـ) ، بيروت : دار الفكر ، طبعة مصححة ومقابلة على عدة مخطوطات ونسخ معتمدة .
- 76 . الطرائف في معرفة مذاهب الطوائف ، أبو القاسم رضى الدين علي بن موسى بن طاووس الحسنى (ت 664 هـ) ، مطبعة الخيام - قم ، الطبعة الأولى ، 1400 هـ .

- 77 . العدد القوية، رضى الدين على بن يوسف الحلّى (ق 8 هـ) ، تحقيق : مهدي الرجائي ، قم : مكتبة آية الله المرعشى العامة ، 1408 هـ .
- 78 . علل الشرائع ، أبو جعفر محمّد بن علي بن الحسين بن بابويه القمّي المعروف بالشيخ الصدوق (ت 381 هـ) ، تقديم : السيّد محمّد صادق بحر العلوم ، 1385 هـ ، النجف الأشرف : منشورات المكتبة الحيدرية .
- 79 . عمدة القارى شرح البخارى ، أبو محمّد بدر الدين أحمد العيني الحنفى (ت 855 هـ) ، مصر : دار الطباعة المنيرية .
- 80 . عمدة عيون صحاح الأخبار فى مناقب إمام الأبرار (العمدة) ، يحيى بن الحسن الأسدى الحلّى المعروف بابن البطريق (ت 600 هـ) ، قم : مؤسّسة النشر الإسلامى ، الطبعة الأولى ، 1407 هـ .
- 81 . عون المعبود (شرح سنن أبي داود) ، محمّد شمس الحقّ العظيم الآبى (ت 1329 هـ) ، بيروت : دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى ، 1415 هـ .
- 82 . عيون أخبار الرضا عليه السلام ، أبو جعفر محمّد بن علي بن الحسين بن بابويه القمّي المعروف بالشيخ الصدوق (ت 381 هـ) ، تحقيق : الشيخ حسين الأعلمى ، 1404 هـ ، بيروت : مؤسّسة الأعلّمي للمطبوعات .
- 83 . عيون الأثر فى فنون المغازى والشمائل والسير (السيرة النبوية لابن سيّد الناس) ، محمّد عبد الله بن يحيى بن سيّد الناس (ت 734 هـ) ، بيروت : مؤسّسة عزّ الدين ، 1406 هـ .
- 84 . غاية المرام وحقّة الخصام فى تعيين الإمام ، هاشم بن إسماعيل البحرانى (ت 1107 هـ) ، تحقيق : السيّد على عاشور ، بيروت : مؤسّسة التاريخ العربى ، 1422 هـ .
- 85 . الغدير فى الكتاب والسنة والأدب ، عبد الحسين أحمد الأمينى (ت 1390 هـ) ، بيروت : دار الكتاب العربى ، الطبعة الثالثة ، 1387 هـ .
- 86 . فتح البارى شرح صحيح البخارى ، أحمد بن علي العسقلانى (ابن حجر) (ت 852 هـ) ، تحقيق : عبد العزيز بن عبد الله بن باز ، بيروت : دار الفكر ، الطبعة الأولى ، 1379 هـ .
- 87 . فتح القدير الجامع بين فنى الرواية والدراية من علم التفسير ، محمّد بن علي بن محمّد الشوكانى (ت 1250 هـ) .
- 88 . فرائد السمطين فى فضائل المرتضى والبتول والسبطين والأئمّة من ذريّتهم ، إبراهيم بن محمّد بن المؤيد بن عبد الله الجوينى (ت 730 هـ) ، تحقيق : محمّد باقر المحمودى ، بيروت : مؤسّسة المحمودى ، الطبعة الأولى ، 1398 هـ .

- 89 . الفصول المختارة من العيون والمحاسن ، أبو القاسم على بن الحسين الموسوى المعروف ،
بالشريف المرتضى وعلم الهدى (ت 436 هـ) ، قم : المؤتمر العالمى بمناسبة ذكرى ألفية الشيخ المفيد
، الطبعة الأولى ، 1413 هـ .
- 90 . الفصول المهمة فى معرفة أحوال الأئمة ، على بن محمد بن أحمد المالكى المكي المعروف بابن
صباغ (ت 855 هـ) ، بيروت : مؤسسة الأعلمى .
- 91 . فضائل الصحابة ، أبو عبد الله أحمد بن محمد بن حنبل المعروف بالنسائي (ت 241 هـ) ،
تحقيق : وصى الله بن محمد عباس ، جدة : دار العلم ، الطبعة الأولى ، 1403 هـ .
- 92 . فقه القرآن ، سعيد بن عبد الله الراوندى (قطب الدين الراوندى) (ت 573 هـ) ، تحقيق : أحمد
الحسينى ، قم : مكتبة آية الله المرعشى النجفى ، الطبعة الأولى ، 1397 هـ .
- 93 . الفقيه = كتاب من لا يحضره الفقيه ، أبو جعفر محمد بن على بن الحسين بن بابويه القمى
المعروف بالشيخ الصدوق (ت 381 هـ) ، تحقيق : على أكبر الغفارى ، قم : مؤسسة النشر الإسلامى .
- 94 . فيض القدير ، شرح الجامع الصغير ، محمد عبد الرؤوف المناوى ، تحقيق : أحمد عبد السلام ،
بيروت : دار الكتب العلمية ، الطبعة الأولى ، 1415 هـ .
- 95 . قرب الإسناد ، أبو العباس عبد الله بن جعفر الحميرى القمى (ت بعد 304 هـ) ، تحقيق :
مؤسسة آل البيت ، قم : مؤسسة آل البيت ، الطبعة الأولى ، 1413 هـ .
- 96 . الكافى ، أبو جعفر ثقة الإسلام محمد بن يعقوب بن إسحاق الكلينى الرازى (ت 329 هـ) ،
تحقيق : على أكبر الغفارى ، طهران : دار الكتب الإسلامية ، الطبعة الثانية ، 1389 هـ .
- 97 . الكامل ، عبد الله بن عدى ، (ت 365 هـ) ، تحقيق : يحيى مختار غزأوى ، بيروت : دار الفكر
للطباعة والنشر والتوزيع ، الطبعة الثالثة ، 1409 هـ .
- 98 . الكامل فى التاريخ ، أبو الحسن على بن محمد الشيبانى الموصلى المعروف بابن الأثير (ت
630 هـ) ، تحقيق : على شيرى ، بيروت : دار إحياء التراث العربى ، الطبعة الأولى 1408 هـ .
- 99 . كتاب الغيبة ، الشيخ ابن أبى زينب محمد بن إبراهيم النعمانى (ت 342 هـ) ، تحقيق : على أكبر
الغفارى ، طهران : مكتبة الصدوق ، 1399 هـ .
- 100 . كتاب سليم بن قيس ، سليم بن قيس الهلالي العامرى (ت حوالى 90 هـ) ، تحقيق : محمد
باقر الأنصارى ، قم : نشر الهادى ، الطبعة الأولى ، 1415 هـ .
- 101 . كشف الغمة فى معرفة الأئمة ، على بن عيسى الإربلى (ت 687 هـ) ، تصحيح : السيد هاشم
الرسولى المحلاتى ، بيروت : دارالكتاب الإسلامى ، الطبعة الأولى ، 1401 هـ .

- 102 . كشف المحجة لثمرة المهجة ، أبو القاسم رضیّ الدين علی بن موسى بن طاووس الحسني (ت 664 هـ) ، تحقيق: محمّد الحسون ، قمّ : مكتب الإعلام الإسلامي ، الطبعة الأولى ، 1412 هـ .
- 103 . كمال الدين وتمام النعمة ، أبو جعفر محمّد بن علی بن الحسين بن أبويّه القمّي المعروف بالشيخ الصدوق (ت 381 هـ) ، تحقيق : علی أكبر الغفّارى ، قمّ : مؤسّسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرّسين ، الطبعة الأولى ، 1405 هـ .
- 104 . كنز العمّال فى سنن الأقوال والأفعال ، علاء الدين علی المتقى بن حسام الدين الهندي (ت 975 هـ) ، ضبط وتفسير : الشيخ بكرى حيّانى ، تصحيح وفهرسة : الشيخ صفوة السقا ، بيروت : مؤسّسة الرسالة ، الطبعة الأولى ، 1397 هـ .
- 105 . كنز الفوائد ، أبو الفتح الشيخ محمّد بن علی بن عثمان الكراجكى الطرابلسى (ت 449 هـ) ، إعداد : عبد الله نعمة ، قمّ : دار الذخائر ، الطبعة الأولى ، 1410 هـ .
- 106 . لسان الميزان ، أبو الفضل أحمد بن علی بن حجر العسقلانى (ت 852 هـ) ، بيروت : مؤسّسة الأعلمی ، الطبعة الثالثة ، 1406 هـ .
- 107 . المبسوط فى فقه الإمامية ، أبو جعفر محمّد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسى (ت 460 هـ) ، تحقيق : محمّد علی الكشفى ، طهران : المكتبة المرتضوية ، الطبعة الثالثة ، 1387 هـ .
- 108 . مجمع البيان فى تفسير القرآن ، أبو علی الفضل بن الحسن الطبرسى (ت 548 هـ) ، تحقيق : السيد هاشم الرسولی المحلّاتى والسيد فضل الله اليزدى الطباطبائى ، بيروت : دار المعرفة ، الطبعة الثانية ، 1408 هـ .
- 109 . مجمع الزوائد ومنبع الفوائد ، نور الدين علی بن أبى بكر الهيتمى (ت 807 هـ) ، بيروت : دار الكتب العلمية ، الطبعة الأولى ، 1408 هـ .
- 110 . المجموع (شرح المهدّب) ، الإمام أبو زكريا محى الدين بن شرف النووى (ت 676 هـ) ، بيروت : دار الفكر .
- 111 . المحلّى ، أبو محمّد علی بن أحمد بن سعيد (ابن حزم) (ت 456 هـ) ، تحقيق : أحمد محمّد شاکر ، بيروت : دار الفكر .
- 112 . مختصر بصائر الدرجات ، حسن بن سليمان الحلّى (ق 9 هـ) ، قمّ : انتشارات الرسول المصطفى .
- 113 . مختلف الشيعة ، أبو منصور الحسن بن يوسف بن المطهّر الأسدى الحلّى (ت 726 هـ) ، تحقيق : مؤسّسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرّسين ، قمّ : مؤسّسة النشر الإسلامي ، الطبعة الأولى ، 1412 هـ .

- 114 . مدارك الأحكام، السيّد محمّد العاملي، (ت 1009 هـ)، قمّ: مؤسّسة آل البيت لإحياء التراث، الطبعة الأولى، 1410 هـ .
- 115 . المراجعات، عبد الحسين شرف الدين العاملي (ت 1377 هـ)، تحقيق: حسين الراضي، قمّ: دار الكتاب الإسلامي .
- 116 . المزار، محمّد مكّي العاملي الجزيني الشهير بالشهيد الأوّل (ت 786 هـ)، تحقيق ونشر: مدرسة الإمام المهدي - قمّ الطبعة الأولى، 1410 هـ .
- 117 . مسار الشيعة في مختصر تواريخ الشريعة، أبو عبد الله محمّد بن محمّد بن نعمان العكبري البغدادي (ت 413 هـ)، تحقيق: مهدي نجف، بيروت: دار المفيد للطباعة والنشر، الطبعة الثانية، 1414 هـ .
- 118 . مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل، الميرزا حسين النوري (ت 1320 هـ)، تحقيق: مؤسّسة آل البيت، قمّ: مؤسّسة آل البيت، الطبعة الأولى، 1408 هـ .
- 119 . المستدرک على الصحيحين، أبو عبد الله محمّد بن عبد الله الحاكم النيسابوري (ت 405 هـ)، تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا، بيروت: دار الكتب العلميّة، الطبعة الأولى، 1411 هـ .
- 120 . المسترشد في إمامة أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام، أبو جعفر محمّد بن جرير الطبري الإمامي (ق 5 هـ)، تحقيق: أحمد المحمودي، طهران: مؤسّسة الثقافة الإسلاميّة لكوشانبور، الطبعة الأولى، 1415 هـ .
- 121 . مستند الشيعة في أحكام الشريعة، العلامة المولى أحمد بن محمّد مهدي النراقي (ت 1245 هـ)، تحقيق: مؤسّسة آل البيت لإحياء التراث، مشهد: مؤسّسة آل البيت لإحياء التراث، 1415 هـ .
- 122 . مسند أبي يعلى الموصلي، أبو يعلى أحمد بن عليّ بن المثنى التميمي الموصلي (ت 307 هـ)، تحقيق: إرشاد الحقّ الأثري، جدّة: دار القبلة، الطبعة الأولى، 1408 هـ .
- 123 . مسند أحمد، أحمد بن محمّد بن حنبل الشيباني (ت 241 هـ)، تحقيق: عبد الله محمّد الدرويش، بيروت: دار الفكر، الطبعة الثانية، 1414 هـ .
- 124 . مشكل الآثار، أبو جعفر أحمد بن محمّد الأزدي الحجري الطحاوي (ت 321 هـ)، بيروت: دار صادر.
- 125 . مصباح المتهجّد، أبو جعفر محمّد بن الحسن بن عليّ بن الحسن الطوسي (ت 460 هـ)، تحقيق: عليّ أصغر مرواريد، بيروت: مؤسّسة فقه الشيعة، الطبعة الأولى، 1411 هـ .
- 126 . المصباح في الأدعية والصلوات والزيارات، تقى الدين إبراهيم بن زين الدين الحارثي الهمداني المعروف بالكفعمي (ت 905 هـ)، قمّ: منشورات الرضي .

- 127 . معانى الأخبار ، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت 381 هـ) ، تحقيق : علي أكبر الغفاري ، 1379 هـ ، قم : مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين ، الطبعة الأولى ، 1361 هـ .
- 128 . المعجم الأوسط ، أبو القاسم سليمان بن أحمد اللخمي الطبراني (ت 360 هـ) ، تحقيق : قسم التحقيق بدار الحرمين ، 1415 هـ ، القاهرة : دار الحرمين للطباعة والنشر والتوزيع .
- 129 . معجم البلدان ، أبو عبد الله شهاب الدين ياقوت بن عبد الله الحموي الرومي (ت 626 هـ) بيروت : دار إحياء التراث العربي ، الطبعة الأولى ، 1399 هـ .
- 130 . المعجم الكبير ، أبو القاسم سليمان بن أحمد اللخمي الطبراني (ت 360 هـ) ، تحقيق : حمدي عبد المجيد السلفي ، بيروت : دار إحياء التراث العربي ، الطبعة الثانية ، 1404 هـ .
- 131 . معجم قبائل العرب ، عمر رضا كحالة ، بيروت : مؤسسة الرسالة ، 1414 هـ ، هفتم .
- 132 . معجم ما استعجم ، عبد الله بن عبد العزيز البكري (ت 487 هـ) ، تحقيق : مصطفى السقا ، بيروت : عالم الكتب ، الطبعة الثالثة ، 1403 هـ .
- 133 . المغني ، أبو محمد عبد الله بن أحمد بن محمد بن قدامة (ت 620 هـ) ، بيروت : دار الكتاب العربي .
- 134 . الملل والنحل ، أبو الفتح محمد بن عبد الكريم الشهرستاني (ت 548 هـ) ، بيروت : دار المعرفة ، 1406 هـ .
- 135 . مناقب آل أبي طالب (مناقب ابن شهر آشوب) ، أبو جعفر رشيد الدين محمد بن علي بن شهر آشوب المازندراني (ت 588 هـ) ، قم : المطبعة العلمية .
- 136 . المناقب (المناقب للخوارزمي) ، للحافظ الموفق بن أحمد البكري المكي الحنفي الخوارزمي (568 هـ) ، تحقيق : مالك محمودي ، قم : مؤسسة النشر الإسلامي ، الطبعة الثانية ، 1414 هـ .
- 137 . منتقى الجمان في الأحاديث الصحاح والحسان ، جمال الدين أبو منصور الحسن بن زين الدين الشهيد (ت 1011 هـ) ، تحقيق : علي أكبر الغفاري ، قم : جامعة المدرسين ، الطبعة الأولى ، 1362 هـ .
- 138 . المهذب ، عبد العزيز بن البراج الطرابلسي (ت 481 هـ) ، قم : مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين ، 1406 ش .
- 139 . ميزان الاعتدال في نقد الرجال ، محمد بن أحمد الذهبي (ت 748 هـ) ، تحقيق : علي محمد البجاوي ، بيروت : دار الفكر .

- 140 . نصب الراية ، عبد الله بن يوسف الحنفي الزيلعي (ت 762 هـ) ، القاهرة : دار الحديث ، 1415 ش .
- 141 . نظم درر السمطين ، محمد بن يوسف الزرندي (ت 750 هـ) ، إصفهان : مكتبة الإمام أمير المؤمنين ، 1377 ش .
- 142 . النوادر (مستطرفات السرائر) ، أبو عبد الله محمد بن أحمد بن إدريس الحلبي (ت 598 هـ) ، تحقيق : مؤسسة الإمام المهدي عج ، قم : مؤسسة الإمام المهدي عج ، الطبعة الأولى ، 1408 هـ .
- 143 . النهاية في غريب الحديث والأثر ، أبو السعادات مبارك بن مبارك الجزري المعروف بابن الأثير (ت 606 هـ) ، تحقيق : طاهر أحمد الزاوي ، قم : مؤسسة إسماعيليان ، الطبعة الرابعة ، 1367 ش .
- 144 . نهج الإيمان ، علي بن يوسف بن جبر (ق 7 هـ) ، تحقيق : السيد أحمد الحسيني ، مشهد : مجتمع الإمام الهادي ، الطبعة الأولى ، 1418 هـ .
- 145 . نيل الأوطار من أحاديث سيد الأخيار ، العلامة محمد بن علي بن محمد الشوكاني (ت 1255 هـ) ، بيروت : دار الجيل .
- 146 . وسائل الشيعة ، محمد بن الحسن الحر العاملي (ت 1104 هـ) ، تحقيق : مؤسسة آل البيت ، قم : مؤسسة آل البيت لإحياء التراث ، الطبعة الثانية ، 1414 هـ .
- 147 . ينابيع المودة لذوي القربى ، سليمان بن إبراهيم القندوزي الحنفي (ت 1294 هـ) ، تحقيق : علي جمال أشرف الحسيني ، طهران : دارالأسوة ، الطبعة الأولى ، 1416 هـ .
نويسنده، كتب، ناشر

ارتباط با نویسنده

اشاره

دوستان خوبم! دوست دارم نظر شما را درباره این کتاب بدانم، نظر شما، سرمایه من است.
پیامک خود را به سامانه پیام کوتاه من به شماره 30004569 بفرستید.
شما را دوست دارم و فقط به عشق شما می نویسم.
سامانه پیام کوتاه 30004569

درباره نویسنده

دکتر مهدی خُدّامیان آرانی به سال 1353 در شهرستان آران و بیدگل اصفهان دیده به جهان گشود. وی در سال 1368 وارد حوزه علمیه کاشان شد و در سال 1372 در دانشگاه علامه طباطبائی تهران در رشته ادبیات عرب مشغول به تحصیل گردید.

ایشان در سال 1376 به شهر قم هجرت نمود و دروس حوزه را تا مقطع خارج فقه و اصول ادامه داد و مدرک سطح چهار حوزه علمیه قم (دکترای فقه و اصول) را اخذ نمود.

موفقیت وی در کسب مقام اول مسابقه جهانی کتاب رضوی بیروت در تاریخ 8/8/88 مایه خوشحالی هموطنانش گردید و اولین بار بود که یک ایرانی توانست در این مسابقات، مقام اول را کسب نماید.

بازسازی مجموعه هشت کتاب از کتب رجال شیعه از دیگر فعالیت‌های پژوهشی این استاد است که فهرس الشیعه نام دارد، این کتاب ارزشمند در اولین دوره جایزه شهاب، چهاردهمین دوره کتاب فصل و یازدهمین همایش حامیان نسخ خطی به رتبه برتر دست یافته است و در سال 1390 به عنوان اثر برگزیده سیزدهمین همایش کتاب سال حوزه انتخاب شد.

دکتر خُدّامیان هرگز جوانان این مرز و بوم را فراموش نکرد و در کنار فعالیت‌های علمی، برای آنها نیز قلم زد. او تاکنون بیش از 50 کتاب فارسی نوشته است که بیشتر آنها جوایز مهمی در جشنواره‌های مختلف کسب نموده است. قلم روان، بیان جذاب و همراه بودن با مستندات تاریخی - حدیثی از مهمترین ویژگی این آثار می‌باشد.

آثار فارسی ایشان با عنوان «مجموعه اندیشه سبز» به بیان زیبایی‌های مکتب شیعه می‌پردازد و تلاش می‌کند تا جوانان را با آموزه‌های دینی بیشتر آشنا نماید. این مجموعه با همت انشارات وثوق به زیور طبع آراسته شده است.

کتاب نویسنده

کتاب فارسی

ناشر همه کتاب‌های فارسی، نشر وثوق می‌باشد.
این فهرست کتاب‌های چاپ شده تا سال 1392 می‌باشد.
رمان مذهبی

- 1 - مهاجر بهشت: حوادث روزهای پایانی زندگی پیامبر
- 2 - قصه معراج: حوادث و شگفتی‌های معراج پیامبر
- 3 - بانوی چشمه: زندگی حضرت خدیجه (س)
- 4 - فریاد مهتاب: زندگی حضرت زهرا (س)
- 5 - روشنی مهتاب: پاسخ به شبهات و هابیت - دفاع از حقیقت و ولایت
- 6 - سرزمین یاس: ماجرای بخشش فدک به فاطمه (س)
- 7 - روی دست آسمان: عید غدیر
- 8 - سکوت آفتاب: شهادت حضرت امیر المومنین
- 9 - آرزوی سوم: ماجرای جنگ خندق
- 10 - فانوس اول: ماجرای شهادت مالک بن نویره
- 11 - الماس هستی: دهه امامت، غدیر خم.
- 12 - در قصر تنهایی: ماجرای صلح امام حسنعلیه‌السلام
- 13-19: هفت شهر عشق: نگاهی نو به حماسه عاشورا (این کتاب در چاپ اول در هفت کتاب چاپ شد، در چاپ دوم به بعد در یک جلد چاپ شد).
- 20 - در اوج غربت: ماجرای شهادت مسلم بن عقیل
- کتاب «سلام بر خورشید» در موضوع امام حسینعلیه‌السلام می‌باشد (شرح زیارت عاشورا).
- 21 - صبح ساحل: حوادث زندگی امام صادقعلیه‌السلام
- 22 - لذت دیدار ماه: ثواب زیارت امام رضاعلیه‌السلام
- 23 - داستان ظهور: زیبایی‌های ظهور امام زمانعلیه‌السلام
- 24 - حقیقت دوازدهم: اثبات ولادت امام زمانعلیه‌السلام
- 25 - آخرین عروس: داستان میلاد امام زمانعلیه‌السلام

کتاب «راهی به دریا» شرح زیارت آل یاسین می‌باشد و کتاب «گمگشته دل» در فضیلت انتظار ظهور نوشته شده است. این دو کتاب نیز در موضوع امام زمانعلیه السلام می‌باشد.
آموزه‌های دینی

- 26 - خدای خوبی‌ها: خداشناسی، توحید ناب
 - 27 - با من تماس بگیرید: راه و روش دعا کردن
 - 28 - با من مهربان باش: مناجات با خدا
 - 29 - خدای قلب من: مناجات با خدا
 - 30 - تا خدا راهی نیست: سخنان خدا با پیامبران
 - 31 - در آغوش خدا: زیبایی‌های مرگ مومن
 - 32 - یک سبد آسمان: نگاهی به چهل آیه قرآن
 - 33 - راهی به دریا: شرح زیارت آل یاسین معرفت امام زمانعلیه السلام
 - 34 - سلام بر خورشید: شرح زیارت عاشورا
 - 35 - نردبان آبی: شرح زیارت جامعه، امام‌شناسی
 - 36 - گمگشته دل: فضیلت انتظار ظهور
 - 37 - آسمانی‌ترین عشق: فضیلت محبت به اهل بیتعلیه السلام
 - 38 - همسر دوست داشتنی: زندگی زناشویی بهتر
 - 39 - بهشت فراموش شده: احترام به پدر و مادر
 - 40 - سمت سپیده: ارزش علم دانش
 - 41 - چرا باید فکر کنیم: ارزش فکر و اندیشه
 - 42 - لطفا لبخند بزنید: ارزش لبخند و شادمانی
 - 43 - راز خشنودی خدا: آثار کمک کردن به مردم
 - 44 - به باغ خدا برویم: فضیلت حضور در مسجد
 - 45 - راز شکرگزاری: شکر نعمت‌های خدا
 - 46 - فقط به خاطر تو: آثار اخلاص در عمل
 - 47 - معجزه دست دادن: آثار دست دادن، ارتباط اجتماعی
- کتاب عربی

- 49 - تحقیق « فهرست سعد » .
- 50 - تحقیق « فهرست الحمیری » .
- 51 - تحقیق « فهرست حمید » .
- 52 - تحقیق « فهرست ابن بطّة » .
- 53 - تحقیق « فهرست ابن الولید » .
- 54 - تحقیق « فهرست ابن قولویه » .
- 55 - تحقیق « فهرست الصدوق » .
- 56 - تحقیق « فهرست ابن عبدون » .
- 57 - تحقیق « آداب أمير المؤمنين » .
- 58 - الصحيح فی فضل الزيارة الرضویة .
- 59 - الصحيح فی البكاء الحسینی .
- 60 - الصحيح فی فضل الزيارة الحسینیة .
- 61 - الصحيح فی كشف بیت فاطمه (س) .
- 62 - صرخة النور .
- 63 - إلى الرفیق الأعلى .

نشر و ثوق

(ناشر همه کتاب‌های فارسی، نشر و ثوق می‌باشد).

انتشارات و ثوق از سال 1376 فعالیت خود را در حوزه نشر کتاب آغاز کرد و امروز بسیار خرسند است که قدمی هر چند کوچک در جهت ترویج تعالیم اسلام و پاسخ‌گویی به نیازهای فکری و فرهنگی نسل جوان کشور عزیزمان ایران برداشته و این توفیق الهی قرین راهش بوده که محققان و اندیشوران علم و ادب را همچنان از این دریای معرفت و بصیرت جرعه نوش کند.

چاپ و نشر بیش از 350 عنوان اثر در موضوعات مذهبی، اخلاقی، اجتماعی، فلسفه و کلام به صورت عمومی و تخصصی حاصل کوشش‌های این انتشارات است.

از جمله کارهای بسیار مهم و ارزشمند انتشارات و ثوق قرارداد مجموعه کتابهایی تحت عنوان اندیشه سبز می‌باشد که این قرارداد از ابتدای سال 1386 شروع شده است و تاکنون توانستم 48 عنوان کتاب تحت عنوان اندیشه سبز روانه بازار نمایم.

از ویژگی های مهم این مجموعه می توان به سادگی و روانی مطالب مذهبی با رویکرد داستان و رمان اشاره کرد که با توجه به مستند بودن مطالب و استفاده از منابع دست اول کتب شیعه و سنی با قلمی بسیار شیوا جوانان عزیز را جذب کرده و کلام ناب معصومین علیهم السلام را ترویج نماییم.

خرید کتاب های فارسی نویسنده

تلفکس: 0253-77 35 700

همراه: 0912 252 58 39

خرید اینترنتی: سایت نشر و ثوق: www.Nashrvosoogh.com

سامانه پیام کوتاه نشر و ثوق 30004657735700

1. إن رسول الله صلى الله عليه وآله أقام بالمدينة عشر سنين لم يحجّ: الكافي ج 4 ص 245، تهذيب الأحكام ج 5 ص 455، مستطرفات السرائر ص 551، فقه القرآن للراوندى ج 1 ص 266، تفسير الصافي ج 3 ص 373، تفسير نور الثقلين ج 1 ص 146. 2. أقام خالد على القوم ستة أشهر يدعوهم... الإرشاد ج 1 ص 62، بحار الأنوار ج 21 ص 363، أعيان الشيعة ج 1 ص 410. 3. بعث رسول الله صلى الله عليه وآله علياً عليه السلام إلى اليمن ليدعوهم إلى الإسلام... أعلام الورى ج 1 ص 257، بحار الأنوار ج 21 ص 360. 4. وايم الله، لأن يهدى الله على يدك رجلاً... الكافي ج 5 ص 28، تهذيب الأحكام ج 6 ص 141، مشكاة الأبرار ص 193، بحار الأنوار ج 97 ص 34. 5. سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وقد سُئل: بأى لغةٍ خاطبك ربك ليلة المعراج... تفسير الصافي ج 3 ص 177، كشف الغمّة ج 1 ص 103، ينابيع المودّة ج 1 ص 246. 6. ليلة أسرى بى إلى السماء، كلمنى ربى جلّ جلاله... فقال: إن علياً حجّتى بعدك على خلقى... الجواهر السننية ص 230، بحار الأنوار ج 18 ص 340. 7. سمعتُ النداء من ورائى: يا محمد أحب علياً، يا محمد أكرم علياً... اليقين ص 427، بحار الأنوار ج 18 ص 427. 8. بلغ من حجّ مع رسول الله من أهل المدينة وأهل الأطراف والأعراب سبعين ألف إنسان: الاحتجاج ج 1 ص 68، بحار الأنوار ج 37 ص 202، تفسير الصافي ج 2 ص 53، تفسير نور الثقلين ج 2 ص 73. 9. فأسلمت همدان كلّها

فى يوم واحد، فكتب علىّ عليه السلام إلى رسول الله...: الاستيعاب ج 3 ص 1121، الكامل لابن الأثير ج 2 ص 300، السيرة الحلبية ج 3 ص 225، أعلام الورى ج 1 ص 258. 10. همدان قبيلة كبيرة من اليمن: الكامل لابن الأثير ج 1 ص 26، معجم قبائل العرب ج 3 ص 1224. 11. فلما قرأ كتابه خرّ ساجداً، ثمّ جلس...: الاستيعاب ج 3 ص 1121، تاريخ الطبرى ج 2 ص 390، التنبيه والإشراف ص 238. 12. كاتب أمير المؤمنين عليه السلام بالتوجه إلى الحجّ من اليمن...: الإرشاد ج 1 ص 171، مستدرک الوسائل ج 8 ص 84، كشف الغمّة ج 1 ص 236، بحار الأنوار ج 21 ص 384. 13. فخرج صلى الله عليه وآله بهم لخمس بقين من ذى القعدة: سنن النسائي ج 5 ص 156، السنن الكبرى للبيهقى ج 5 ص 6، السنن الكبرى للنسائي ج 2 ص 350، مسند أبى يعلى ج 4 ص 93، البداية والنهاية ج 5 ص 127، السيرة النبويّة لابن كثير ص 214. 14. لمّا أوحى الله تعالى إلى إبراهيم أن أذن فى الناس بالحجّ...: الكافي ج 4 ص 335، دعائم الإسلام ج 1 ص 294، علل الشرائع ج 2 ص 416، وسائل الشيعة ج 12 ص 374، وراجع: الدرّ المنثور ج 4 ص 345، تاريخ مدينة دمشق ج 6 ص 206. 15. فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: الله أكبر، قد سقتُ أنا ستاً وستين: كشف الغمّة ج 1 ص 236، بحار الأنوار ج 21 ص 385. 16. ثمّ خرج حتّى أتى المسجد الذى عند الشجرة، فصلّى فيه الظهر، ثمّ عزم بالحجّ...: الكافي ج 4 ص 245، تهذيب الأحكام ج 5 ص 455، وسائل الشيعة ج 11 ص 214، جامع أحاديث الشيعة ج 10 ص 351. 17. واجتمعوا لحجّ رسول الله صلى الله عليه وآله، وإنّما كانوا تابعين ينظرون ما يورون به ويتبعونه...: الكافي ج 4 ص 245، الحدائق الناضرة ج 14 ص 316، الفصول المهمّة للحرّ العاملى ج 1 ص 649، منتقى الجمان ج 3 ص 122، بحار الأنوار ج 21 ص 390. 18. به شخصى كه لباس احرام به تن كند و ذكر لبيك بگويد «مُحْرِم» مى گویند. 19. فلما كان بالغميم اعترض المشاة، فصفوا صفوفاً، فشكوا إليه المشى...: إمتاع الأسماع ج 2 ص 107. 20. ودخل مكّة لأربع مضين من ذى الحجّة: صحيح ابن خزيمة ج 4 ص 363، المعجم الكبير ج 7 ص 127، وسائل الشيعة ج 13 ص 199. 21. كان استلمه فى أوّل طوافه: الكافي ج 4 ص 245، مستند الشيعة ج 12 ص 159، وسائل الشيعة ج 11 ص 124؛ فاستلمه وفاضت عيناه بالبكاء...: تلخيص الحبير ج 7 ص 317، المستدرک للحاكم ج 1 ص 455، صحيح ابن خزيمة ج 4 ص 212، سبل الهدى والإرشاد ج 8 ص 462. 22. ثمّ وضع شفّتيه عليه يبكى طويلاً...: سنن ابن ماجة ج 7 ص 982، تهذيب الكمال ج 26 ص 242، ميزان الاعتدال ج 3 ص 676. 23. كان ملكاً من عظماء الملائكة عند الله، فلما أخذ الله من الملائكة الميثاق...: الكافي ج 4 ص 186، علل الشرائع ج 2 ص 430، مختصر بصائر الدرجات ص 221، بحار الأنوار ج 26 ص 269. 24. إنّ الله يباهى بالطائفين: مجمع الزوائد ج 3

ص 208، تاريخ بغداد ج 5 ص 369، مسند أبي يعلى ج 4 ص 330، الجامع الصغير ج 1 ص 281، كنز العمال ج 5 ص 49، لسان الميزان ج 3 ص 226؛ يُنزل الله في كل يوم مئة وعشرون رحمة، ستون منها للطائفين: المعجم الكبير ج 11 ص 102، الكامل لابن عدى ص 278، تفسير مجمع البيان ج 1 ص 383، فيض القدير ج 2 ص 402، وراجع: المحاسن ج 1 ص 145، الكافي ج 4 ص 240. 25. من طاف بالبيت سبعا يحصيه، كتبت له... السنن الكبرى ج 5 ص 176، الدر المنثور ج 4 ص 358؛ من طاف بهذا البيت أسبوعاً... الكافي ج 4 ص 411، وسائل الشيعة ج 13 ص 303. 26. لما أوحى الله تعالى إلى إبراهيم أن أذن في الناس بالحج... الكافي ج 4 ص 335، دعائم الإسلام ج 1 ص 294، علل الشرائع ج 2 ص 416، وسائل الشيعة ج 12 ص 374، وراجع: الدر المنثور ج 4 ص 345، تاريخ مدينة دمشق ج 6 ص 206. 27. ثم رجع إلى الركن فاستلمه... صحيح مسلم ج 4 ص 40، سنن الدارمي ج 2 ص 46، الثقات لابن حبان ج 2 ص 125، البداية والنهاية ج 5 ص 177، المجموع ج 8 ص 50، المغنى لابن قدامة ج 3 ص 403. 28. إن رسول الله كان إذا يقف على الصفا يكبر ثلاثاً... السنن الكبرى للنسائي ج 5 ص 240. 29. فرقى عليه حتى رأى البيت، فاستقبل القبلة وقال... أنجز وعده وهزم الأحزاب وحده: مسند أحمد ج 3 ص 370، صحيح مسلم ج 4 ص 40، سنن ابن ماجه ج 2 ص 1023، عون المعبود ج 5 ص 256، عيون الأثر ج 2 ص 343، الأذكار النووية ص 196، المحلى ج 7 ص 120. 30. ثم صعد على الصفا فقام بقدر ما يقرأ الإنسان سورة البقرة: الكافي ج 4 ص 250، وسائل الشيعة ج 11 ص 224. 31. فمن كان منكم ليس معه هدى فليحلّ وليجعلها عمرة: صحيح مسلم ج 4 ص 40، سنن الدارمي ج 2 ص 46، صحيح ابن حبان ج 9 ص 255، الدرر لابن عبد البر ص 262، نصب الراية ج 3 ص 129، بحار الأنوار ج 21 ص 404؛ وأمر من لم يكن ساق الحج أن يطوف وأن يسعى ويقصر: مسند أحمد ج 1 ص 241، صحيح البخاري ج 2 ص 151، صحيح مسلم ج 4 ص 33، سنن أبي داود ج 1 ص 401، فتح الباري ج 3 ص 335، صحيح ابن حبان ج 9 ص 237. 32. نزل رسول الله صلى الله عليه وآله بمكة بالبطحاء هو وأصحابه، ولم ينزل الدور... الكافي ج 4 ص 246، تهذيب الأحكام ج 5 ص 456، وسائل الشيعة ج 11 ص 215. 33. أما تستحيون تخرجون رؤوسكم تقطر من الغسل ورسول الله على إحرامه؟: مستدرک الوسائل ج 8 ص 85، بحار الأنوار ج 21 ص 386. 34. ما لي أراك يا عمر محرماً؟ أسقت هدياً؟: الإرشاد ج 1 ص 174، بحار الأنوار ج 21 ص 386. 35. قد علمت أن النبي فعله وأصحابه، ولكني كرهت أن يظنوا مُعْرِسِينَ يهنّ في الأراك ثم يروحون في الحجّ تقطر رؤوسهم: مسند أحمد ج 1 ص 50، صحيح مسلم ج 4 ص 46، سنن ابن ماجه ج 2 ص 992، سنن النسائي ج 5 ص 153، السنن الكبرى للبيهقي ج 5

ص 20. 36 . يَلْمَم، ميقات كساني است كه از طرف يمن به سوى مكّه مى آيند. 37 . وخرج أمير المؤمنين بمن معه من المعسكر الذى صحبه إلى اليمن... وخلف عليهم رجلاً منهم: الإرشاد ج 1 ص 172، بحار الأنوار ج 21 ص 384. 38 . فوجد ريحاً طيباً، ووجد عليها ثياباً مصبوغة، فقال: ما هذا يا فاطمة؟...: الكافي ج 4 ص 246، تهذيب الأحكام ج 5 ص 456، وسائل الشيعة ج 11 ص 215. 39 . قلت: «اللهم إهلاً كإهلال نبيك»، وسقتُ معي من البدن أربعاً وثلاثين بدنة: الإرشاد ج 1 ص 172، بحار الأنوار ج 21 ص 384. 40 . فلما دخلوا مكة كثرت شكاياتهم... ارفعوا ألسنتكم عن عليّ بن أبي طالب: الإرشاد ج 1 ص 173، بحار الأنوار ج 21 ص 385. 41 . فلما كان يوم التروية عند الزوال أمر الناس أن يغسلوا ويهلّوا بالحجّ: المبسوط للطوسي ج 1 ص 310، النهاية ص 207، المهذب ج 1 ص 243، السرائر ج 1 ص 523، البداية والنهاية ج 5 ص 187، السيرة النبوية لابن كثير ج 4 ص 337. 42 . ذهب المشهور إلى أن يوم العرفة من حجة الوداع تاسع ذى الحجة، كان يوم الجمعة، راجع: تفسير مجمع البيان ج 3 ص 273، تفسير جامع البيان ج 6 ص 105؛ وكان في حجة الوداع يعرف يوم الجمعة: المغنى لابن قدامة ج 2 ص 194. 43 . من الذنوب ذنوب لا يُغفر إلا بعرفات...: دعائم الإسلام ج 1 ص 294، مستدرک الوسائل ج 8 ص 37، بحار الأنوار ج 96 ص 50. 44 . قال لإبراهيم عليه السلام هناك: اعترف بذنبيك...: المحاسن ج 2 ص 64، كتاب من لا يحضره الفقيه ج 1 ص 196، علل الشرائع ج 1 ص 436. 45 . فجعل الناس يبتدرون أخفاف ناقتة... أيها الناس، ليس موضع ناقتي: مختلف الشيعة ج 4 ص 234، مدارك الأحكام ج 7 ص 413، ذخيرة المعاد ج 1 ص 652، جواهر الكلام ج 19 ص 49، الكافي ج 4 ص 247، وسائل الشيعة ج 11 ص 216. 46 . ثم استقبل القبلة، فلم يزل واقفاً حتى غربت الشمس: سنن الدارمي ج 2 ص 48، الاستذكار ج 4 ص 298، التمهيد ج 24 ص 426، السيرة النبوية لابن كثير ج 4 ص 354. 47 . يا محمد، إن الله يقرؤك السلام... فاعهد عهدك وقدّم وصيک: الاحتجاج ج 1 ص 69، اليقين لابن طاووس ص 344، بحار الأنوار ج 37 ص 202. 48 . فخشي رسول الله قومه وأهل النفاق والشقاق أن يتفرّقوا ويرجعوا إلى جاهلية...: المصادر السابقة. 49 . عليّ كان قد قتل من قريش وغيرهم من القبائل قتلى كل واحد منهم...: إقبال الأعمال ج 2 ص 244، بحار الأنوار ج 37 ص 130. 50 . إن رسول الله وقف بعرفات ، فلما همّت الشمس أن تغيب...: الكافي ج 4 ص 464، وسائل الشيعة ج 13 ص 559. 51 . ثم أفاض وأمر الناس بالدّعة، حتى انتهى إلى المزدلفة وهو المشعر الحرام، فصلّى المغرب والعشاء الآخرة...: الكافي ج 4 ص 247، تهذيب الأحكام ج 5 ص 457، وسائل الشيعة ج 11 ص 216. 52 . ثم استقبل القبلة فدعا وكبره وهلّله ووحدّه، فلم يزل واقفاً حتى أسفر...: صحيح مسلم ج 4 ص 42، السنن الكبرى للبيهقي ج 5 ص 8، سنن أبي داود

ج 1 ص 427، صحيح ابن حبان ج 9 ص 258. 53. فأفاض رسول الله السكينة والوقار والدعة، وأفاض بذكر الله تعالى...: علل الشرائع ج 2 ص 444، تهذيب الأحكام ج 5 ص 637، بحار الأنوار ج 96 ص 267. 54. حرّك ناقته وهو يقول: وأقبل توبتي، وأجب دعوتي: تهذيب الأحكام ج 5 ص 637، كتاب من لا يحضره الفقيه ج 2 ص 468، وسائل الشيعة ج 14 ص 22. 55. قال لإبراهيم عليه السلام: تمنّ على ربّك ما شئت: عيون أخبار الرضا عليه السلام ج 1 ص 98، بحار الأنوار ج 6 ص 97. 56. فرماه بسبع حصيات يكبر مع كلّ حصة: المجموع ج 8 ص 243، جامع البيان ج 1 ص 770، تفسير التعلبي ج 2 ص 110، تفسير البغوي ج 1 ص 174، جامع أحاديث الشيعة ج 12 ص 5. 57. وعنده ظهر له إبليس، ثمّ أمره بالذبح...: تفسير القمّي ج 2 ص 224، بحار الأنوار ج 12 ص 127، وسائل الشيعة ج 11 ص 237؛ إنّ الجمار إنّما رُميت لأنّ جبرئيل حين أرى إبراهيم المشاعر برز له إبليس...: قرب الإسناد ص 147، بحار الأنوار ج 12 ص 102. 58. له بكلّ حصة يرمى به تحطّ عنه كبيرة موبقة: الكافي ج 4 ص 480، بحار الأنوار ج 96 ص 273. 59. صدقت نيّته كانت أوّل قطرة...: دعائم الإسلام ج 1 ص 184. 60. أيّها الناس، اسمعوا واعقلوا، فإنّي لا أدري لعلّي لا ألقاكم بعد عامي هذا: تحف العقول ص 30، بحار الأنوار ج 37 ص 113، وراجع: تفسير الآلوسي ج 6 ص 197، تاريخ الطبري ج 2 ص 402، تاريخ ابن خلدون ج 2 ص 58، السيرة النبويّة لابن هشام ج 4 ص 1022. 61. ثمّ ركب رسول الله صلى الله عليه وآله فأفاض إلى البيت وصلّى بمكّة الظهر: صحيح مسلم ج 4 ص 42، السنن الكبرى ج 8 ص 8، صحيح ابن حبان ج 9 ص 259، سبل السلام ج 2 ص 200، نيل الأوطار ج 5 ص 151، المحلّي ج 7 ص 121. 62. فلما كان آخر يوم من أيام التشريق أنزل الله عليه: «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ» : إقبال الأعمال ج 2 ص 242، تفسير القمّي ج 1 ص 173، بحار الأنوار ج 37 ص 114. 63. صلّ في مسجد الخيف... فإنه قد صلّى فيه ألف نبيّ: الكافي ج 4 ص 519، تهذيب الأحكام ج 5 ص 274، وسائل الشيعة ج 5 ص 268. 64. فجاء إلى مسجد الخيف فدخله ونادى: الصلاة جامعة...: إقبال الأعمال ج 2 ص 242، بحار الأنوار ج 37 ص 129. 65. مائده: 55. 66. فوافي في مكّة مع الرسول صلى الله عليه وآله، ثمّ توجه علىّ عليه السلام يوماً نحو الكعبة يصلّي، فلمّا ركع أتاه سائل فتصدّق بحلقة خاتمه، فأنزل الله...: إقبال الأعمال ج 2 ص 241، بحار الأنوار ج 37 ص 128. 67. فرائد السمطين ج 1 ص 334، نظم درر السمطين ص 132. 68. إنّ أفندتنا لا تقوى على ذلك أبداً مع الطاعة له، فنسأل رسول الله أن يُبدلّه لنا: إقبال الأعمال ج 2 ص 242، بحار الأنوار ج 37 ص 128. 69. أخرجت من مالي صدقة يتصدّق بها عنّي وأنا راکع أربعاً وعشرين مرّة على أن ينزل فيّ مثلما نزل في عليّ، فما نزل شيء: شرح الأخبار ج 2 ص 346، سعد السعود

ص 97، مستدرک الوسائل ج 7 ص 258. 70. فخرج منهم أربعة نفر إلى مكة، ودخلوا الكعبة وتعاهدوا وكتبوا...: إقبال الأعمال ج 2 ص 243، تفسير الصافي ج 2 ص 69، تفسير نور الثقلين ج 1 ص 656، بحار الأنوار ج 37 ص 114؛ فدخلوا الكعبة فكتبوا بينهم كتاباً، إن مات محمد...: تفسير القمّي ج 2 ص 356. 71. راجع: بحار الأنوار ج 37 ص 115. 72. أذن النبي صلى الله عليه وآله بالرحيل نحو المدينة فارتحلنا: إقبال الأعمال ج 2 ص 243، بحار الأنوار ج 37 ص 129. 73. ورجع من مكة وقد شيّعه خمسة آلاف من أهل مكة...: تفسير العياشي ج 1 ص 332، غاية المرام ج 3 ص 326؛ وقد شيّعه من مكة اثنا عشر ألف رجل من اليمن، وخمسة ألف رجل من المدينة: بحار الأنوار ج 37 ص 165. 74. ونزل عليه في اليوم الثالث، وكان رسول الله بموضع يقال له غدیر خم...: بحار الأنوار ج 37 ص 166. 75. فخرج رسول الله حتى نزل الجحفة، فلما نزل القوم وأخذوا منازلهم: بحار الأنوار ج 37 ص 130. 76. فاصله مكة تا جحفه حدود 189 كيلومتر است، از مكة تا فرودگاه شهر رابغ 180 كيلومتر است از آنجا تا جحفه 9 كيلومتر می باشد، اما در بعضی از كتب فقهي این فاصله 220 كيلومتر ذکر شده است. 77. وكان في حجة الوداع يعرف يوم الجمعة: المغني لابن قدامة ج 2 ص 194، وراجع: تفسير مجمع البيان ج 3 ص 273، جامع البيان ج 6 ص 105، عمدة القارى ج 18 ص 199، سنن الترمذى ج 4 ص 316. وأنت خبير بأنه بناءً على هذا يكون يوم الغدير الثامن عشر ذى الحجة يوم الأحد، كما أشير إليه فى هامش الغدير ج 1 ص 42. 78. كان معه من الصحابة ومن الأعراب وممن يسكن حول مكة والمدينة مئة وعشرون ألفاً...: العدد القويّة ص 183، بحار الأنوار ج 37 ص 150. 79. غدیر خم على ثلاثة أميال من الجحفة: الغدير ج 4 ص 302، عمدة القارى ج 2 ص 218، الفصول المهمة لابن الصبّاح ج 1 ص 245، تاج العروس ج 16 ص 225. 80. بين الجحفة والبحر نحو من من ستة أميال: معجم البلدان ج 2 ص 111. 81. هذا الغدير تصب فيه عين، وحوله شجر كبير: معجم البلدان ج 2 ص 389، معجم ما استعجم ج 2 ص 368؛ وحوله شجر كثير ملتف، وهى الغيضة التى تُسمى خم: معجم ما استعجم ج 2 ص 8. 82. خم: موضع غدیر خم، من خممت البيت أى كنسته، فكانت سُميت بذلك لثقافتها... وقيل: هو على ثلاثة أميال من الجحفة: معجم البلدان ج 2 ص 389. 83. أتاه جبرئيل على خمس ساعات مضت من النهار...: الاحتجاج ج 1 ص 70، اليقين ص 346، بحار الأنوار ج 37 ص 203. 84. مائده: 85. 67. نزل رسول الله صلى الله عليه وآله من حجة الوداع، نزل عليه جبرئيل فقال: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ...»: الكافي ج 1 ص 295، شرح الأخبار ج 2 ص 347، الخرائج والجرائح ج 2 ص 488، مناقب آل أبى طالب ج 2 ص 224، تفسير فرات ص 124، الإرشاد ج 1 ص 175، الاحتجاج ج 1 ص 70، كشف الغمّة ج 1 ص

318، سعد السعود ص 70، المزار للشهيد الأوّل ص 76، تفسير الثعلبي ج 4 ص 92، المناقب للخوارزمي ص 7، بحار الأنوار ج 21 ص 386، و ج 37 ص 115، فتح القدير ج 2 ص 60، الممل والنحل ج 1 ص 163، شواهد التنزيل ج 2 ص 391، ينابيع المودة ج 2 ص 249. 86. أنيخوا ناقتي، فو الله ما أبرح من هذا المكان حتى أبلغ رسالة ربّي... بحار الأنوار ج 37 ص 166. 87. فأمره أن يردّ من تقدّم منهم ويحبس من تأخّر عنهم: روضة الواعظين ص 90، اليقين ص 345، تفسير الصافي ج 2 ص 55، تفسير نور الثقلين ج 1 ص 654، بحار الأنوار ج 37 ص 204. 88. «مغيلان»: نام درختي است خاردار، شبيهه به درخت افاقيا كه به عربى به آن سَمَر گویند: لغتنامه دهخدا. 89. نزل رسول الله صلى الله عليه وآله بين مكّة والمدينة عند سَمُرَات خمس دوحاتٍ عظام... تاريخ مدينة دمشق ج 42 ص 216، الغدير ج 1 ص 31؛ فأمر رسول الله فقمت السمرات... تفسير العياشي ج 1 ص 332. 90. نزل رسول الله صلى الله عليه وآله بين مكّة والمدينة عند سَمُرَات خمس دوحاتٍ عظام... تاريخ مدينة دمشق ج 42 ص 216، الغدير ج 1 ص 31؛ فأمر رسول الله فقمت السمرات... تفسير العياشي ج 1 ص 332؛ فدعى المقداد وسلمان وأبا ذر وعمار... أن يعمدوا إلى أصل الشجرتين فيقوموا ما تحتها فكسحوه: إقبال الأعمال ج 2 ص 245، بحار الأنوار ج 37 ص 131. 91. وأمر بما تحت الشجر من شوكٍ فقسّم: بحار الأنوار ج 37 ص 179؛ فكنس أناس ما تحت السمرات: تاريخ مدينة دمشق ج 42 ص 216. 92. فأمر رسول الله صلى الله عليه وآله أن يُقَمَّ ما تحتهنّ ويُصب له من الأحجار كهيئة المنبر... روضة الواعظين ص 912، بحار الأنوار ج 37 ص 204؛ وأمرهم أن يضعوا الحجارة بعضها على بعض كقامة رسول الله صلى الله عليه وآله: إقبال الأعمال ج 2 ص 245. 93. أمر أن يوي بأحلاس دوائنا وأقتاب إبلنا وحقائبنا، فوضعنا بعضها على بعض، ثم ألقينا عليها ثوباً: تفسير العياشي ج 2 ص 98، بحار الأنوار ج 37 ص 152؛ وأمر أن يُصب له منبر من أقتاب الإبل: بحار الأنوار ج 37 ص 166. 94. وظلّل لرسول الله صلى الله عليه وآله بثوبٍ على شجرة من الشمس: مسند أحمد ج 4 ص 372، بحار الأنوار ج 37 ص 187. 95. لما كان يوم غدیر خمّ أمر رسول الله صلى الله عليه وآله منادياً فنادى: «الصلاة جامعة»: الأمالي للصدوق ص 67، روضة الواعظين ص 103، بحار الأنوار ج 37 ص 112؛ أمر رسول الله بالدوحات في غدیر خمّ فقمّن، ثم نودى: «الصلاة جامعة»: قرب الإسناد ص 57، التحصين ص 578، نهج الإيمان لابن جبر ص 91؛ وانتهى إلينا رسول الله صلى الله عليه وآله فنادى: «الصلاة جامعة»: إقبال الأعمال ج 2 ص 245؛ فنزلنا بغدير خمّ، فنودى فينا: «الصلاة جامعة»: العمدة لابن البطريق ص 92، ذخائر العقبى ص 76، المراجعات ص 263، بحار الأنوار ج 37 ص 149. 96. وإنّ منّا لمن يضع رداءه على رأسه وبعضه تحت قدميه من شدة الحرّ: العمدة ص 104،

الطرائف ص 143. 97. إنَّ الناس تنحَّوا عن النبيّ، وأمر عليّاً فجمعهم: إقبال الأعمال ج 2 ص 248، بحار الأنوار ج 37 ص 133. 98. ثمَّ نودى بالصلاة فصلّى بأصحابه ركعتين، ثمَّ أقبل... الخصال ص 66، بحار الأنوار ج 37 ص 121. 99. حتّى إذا كنّا بالجُحفّة بغدير خمّ صلّى الظهر... بحار الأنوار ج 37 ص 191. 100. أيّها الناس، هل تسمعون؟ فإنّي رسول الله إليكم... بحار الأنوار ج 37 ص 191. 101. مائده: 67، أيّها الناس، إنّه لم يكن نبىّ من الأنبياء ممّن كان قبلُ إلّا وقد عمّر، ثمّ دعاه الله فأجابه...: تفسير العيّاشي ج 1 ص 334، بحار الأنوار ج 37 ص 141؛ قال: كأنّي دُعيت فأجبت...: فضائل الصحابة ص 15، المستدرک للحاكم ج 3 ص 109، مجمع الزوائد ج 9 ص 164، السنن الكبرى للنسائي ج 5 ص 130، خصائص أمير المؤمنين للنسائي ص 93، المعجم الكبير ج 5 ص 166، تفسير الآلوسی ج 6 ص 194، أنساب الأشراف ص 110. 102. . تشهد أنّك بلغت ونصحت وأدّيت ما عليك...: تفسير العيّاشي ج 1 ص 334، بحار الأنوار ج 37 ص 141. 103. ودعا أمير المؤمنين فرقى معه حتّى قام عن يمينه...: الإرشاد ج 1 ص 175، بحار الأنوار ج 21 ص 387. 104. سمعتُ رسول الله صلى الله عليه وآله يوم غدیر خمّ وهو يقول: إنّي تارك فيكم الثقلين...: شرح الأخبار ج 2 ص 481، وراجع: كمال الدين ص 234، كشف المحجة ص 76، فضائل الصحابة ص 15، المستدرک ج 3 ص 109، السنن الكبرى ج 5 ص 45، تفسير ابن كثير ج 4 ص 122، تفسير الآلوسی ج 6 ص 194. 105. قام فينا (رسول الله صلى الله عليه وآله) يوماً خطيباً بماءٍ يُدعى خمّ، وقال: إنّي تارك فيكم الثقلين كتاب الله ... أذكركم الله في أهل بيتي. ثلاث مرّات: صحيح ابن حبان ج 4 ص 63، المعجم الكبير ج 5 ص 183، تاريخ مدينة دمشق ج 41 ص 19. 106. فقال النبيّ صلى الله عليه وآله: من أولى بكم من أنفسكم؟ فجهروا فقالوا: الله ورسوله، ثمّ قال ثانية...: تفسير العيّاشي ج 1 ص 332، بحار الأنوار ج 37 ص 139. 107. بصائر الدرجات ص 97، قرب الإسناد ص 57، الكافي ج 1 ص 294، التوحيد ص 212، الخصال ص 211، كمال الدين ص 276، معاني الأخبار ص 65، كتاب من لا يحضره الفقيه ج 1 ص 229، تحف العقول ص 459، تهذيب الأحكام ج 3 ص 144، كتاب الغيبة للنعماني ص 75، الإرشاد ج 1 ص 351، كنز الفوائد ص 232، الإقبال بالأعمال ج 1 ص 506، مسند أحمد ج 1 ص 84، سنن ابن ماجه ج 1 ص 45، سنن الترمذی ج 5 ص 297، المستدرک للحاكم ج 3 ص 110، مجمع الزوائد ج 7 ص 17، تحفة الأحوذی ج 3 ص 137، مسند أبي يعلى ج 11 ص 307، المعجم الأوسط ج 1 ص 112، المعجم الكبير ج 3 ص 179، التمهيد لابن عبد البرّ ج 22 ص 132، نصب الراية ج 1 ص 484، كنز العمّال ج 1 ص 187، ج 11 ص 332، 608، تفسير الثعلبي ج 4 ص 92، شواهد التنزيل ج 1 ص 200، الدرّ المنثور ج 2 ص 259. 108. من كنت مولاه

فعليّ مولاه... فقالها ثلاثاً: تفسير فرات ص 506، ينابيع المودّة ج 1 ص 104، ج 3 ص 142،
الطرائف ص 144، وراجع: الكافي ج 1 ص 295، الأملالي للطوسي ص 247، بحار الأنوار ج 37
ص 124. 109. ثمّ ضرب بيده إلى عضده فرفعه... حتّى صارت رجله مع ركبة رسول الله
صلّى الله عليه وآله: الاحتجاج ج 1 ص 76، التحصين ص 583، بحار الأنوار ج 37 ص 209. 110.
معاشر الناس، هذا عليّ أخى ووصيّى وواعى علمى...: المصادر السابقة. 111. هل سمعتم؟
فقالوا: اللهمّ بلى، قال: فأقررتم؟ قالوا: بلى...: تفسير العياشى ج 2 ص 98، بحار الأنوار ج 37 ص
152. 112. يا رسول الله، ما تأويل هذا؟ فقال: من كنت نبيّه فهذا عليّ أميره: تفسير فرات ص
516، بحار الأنوار ج 37 ص 194. 113. ما من علمٍ إلاّ وقد علّمته عليّاً...: الاحتجاج ج 1 ص
74، التحصين ص 582، تفسير الصافي ج 2 ص 59، بحار الأنوار ج 37 ص 208، معاشر الناس،
هذا عليّ، أنصركم لى وأحقّكم بى، وأقربكم إلىّ وأعزّكم عليّ: بحار الأنوار ج 37 ص 210. 114.
معاشر الناس، ذريّة كلّ نبيّ من صلبه، وذريّتى من صلب عليّ: روضة الواعظين ص 95، التحصين
ص 584، بحار الأنوار ج 37 ص 210. 115. إنا صراط الله المستقيم... ثمّ عليّ من بعدى: إقبال
الأعمال ج 2 ص 247، التحصين ص 586، بحار الأنوار ج 37 ص 132. 116. تغابن: 8. 117.
فضائل عليّ بن أبي طالب عند الله عزّ وجلّ وقد أنزلها فى القرآن أكثر من أن أحصيتها... من يطع الله
ورسوله وعليّاً والأئمّة الذين ذكرتهم، فقد فاز فوزاً مبيناً: روضة الواعظين ص 99، الاحتجاج ج 1
ص 83. 118. معاشر الناس، فآمنوا بالله ورسوله والنور الذى أنزل، أنزل الله النور فىّ ثمّ فى
عليّ، ثمّ النسل منه إلى المهدى: الاحتجاج ج 1 ص 77، إقبال الأعمال ج 2 ص 247، اليقين ص
354، بحار الأنوار ج 37 ص 132؛ معاشر الناس، إني نبيّ وعليّ وصيّى، ألا إنّ خاتم الأئمّة منّا
القائم المهدى...: روضة الواعظين ص 97، الاحتجاج ج 1 ص 80، التحصين ص 588، بحار
الأنوار ج 37 ص 213. 119. وأمر الناس أن يبّلغ الشاهد الغائب: الكافي ج 1 ص 289، دعائم
الإسلام ج 1 ص 15، كتاب سليم بن قيس ص 145، الأملالي للطوسي ص 560، الاحتجاج ج 1
ص 106، ينابيع المودّة ج 3 ص 369. 120. لما نزلت: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...»، قال النبىّ:
الله أكبر على إكمال الدين...: المسترشد ص 468، مناقب آل أبي طالب ج 2 ص 226، بحار الأنوار
ج 37 ص 156. 121. مائه: 3. 122. فقام بولاية عليّ عليه السلام يوم غدیر خمّ... فأنزل الله:
«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...»: الكافي ج 1 ص 289، وراجع: دعائم الإسلام ج 1 ص 15، الأملالي
للصدوق ص 50، روضة الواعظين ص 350، إقبال الأعمال ج 2 ص 262، اليقين ص 212، بشارة
المصطفى ص 328، المناقب للخوارزمى ص 135، كشف الغمّة ج 1 ص 296، تاريخ بغداد ج 8
ص 284، تاريخ مدينة دمشق ج 42 ص 233، البداية والنهاية ج 7 ص 386. 123. يا قوم،

هتؤوني هتؤوني... مناقب آل أبي طالب ج 2 ص 237، بحار الأنوار ج 37 ص 159؛ معاشر الناس، قولوا الذي قلت لكم، وسلموا على عليّ بإمرة المؤمنين...؛ ومن جاء بعده من الأئمة منى...؛ روضة الواعظين ص 99، الاحتجاج ج 1 ص 83، تفسير الصافي ج 2 ص 66، تفسير نور الثقلين ج 1 ص 305، 124. فنادته القوم: نعم سمعنا وأطعنا أمر الله وأمر رسوله...؛ روضة الواعظين ص 99، تفسير الصافي ج 2 ص 66، بحار الأنوار ج 37 ص 217، 125. وأمر عليّاً عليه السلام أن يجلس في خيمة له بإزائه...؛ الإرشاد ج 1 ص 176، كشف الغمة ج 1 ص 238، أعلام الورى ج 1 ص 262، 126. عمّنى رسول الله صلى الله عليه وآله يوم غدیر خمّ بعمامة...؛ شرح الأخبار ج 1 ص 321، السنن الكبرى للبيهقي ج 10 ص 14، مسند أبي داود الطيالسي ص 23، نظم درر السمطين ص 112، الكامل لابن عدى ج 4 ص 173، ميزان الاعتدال ج 7 ص 396؛ إن رسول الله عمّ عليّ بن أبي طالب عمّامته السحاب: الغدير ج 1 ص 292، 127. لمّا نصّ عليّ أمير المؤمنين بالإمامة فى ابتداء الأمر، جاءه قوم من قريش... مناقب آل أبي طالب ج 2 ص 755، تنزيه الأنبياء للشريف المرتضى ص 167، بحار الأنوار ج 17 ص 71، 128. كان من قول رسول الله بغدير خمّ: سلّموا علىّ علىّ بإمرة المؤمنين، فقالوا: من الله ورسوله؟ فقال: نعم، حقاً من الله ورسوله: الاحتجاج ص 108، بحار الأنوار ج 28 ص 266، تفسير نور الثقلين ج 3 ص 82، 129. فقال له عمر: بخ يخ يا بن أبي طالب، أصبحت مولاي...؛ روضة الواعظين ص 350، الإرشاد ج 1 ص 177، العمدة ص 195، 130. وكان أوّل من هنأه بذلك عمر بن الخطّاب، فقال له: بخ يخ يا بن أبي طالب...؛ مسار الشيعة ص 39، 131. إن هذا يوم عظيم الشأن، فيه وقع الفرج...؛ مصباح المتجّد ص 755، إقبال الأعمال ج 2 ص 257، المصباح ص 698، بحار الأنوار ج 37 ص 164، 132. فجاءت الأبالسة إلى إبليس الأكبر، وحثوا التراب على رؤوسهم...؛ تفسير القمى ج 2 ص 210، تفسير الصافي ج 4 ص 218، تفسير نور الثقلين ج 1 ص 658، بحار الأنوار ج 37 ص 120، 133. هل عرفتم الفارس؟ ذلك جبرئيل عرض عليكم... مناقب آل أبي طالب ج 2 ص 239، بحار الأنوار ج 37 ص 161، 134. الأمالى للصدوق ص 67، خصائص الأئمة ص 42، روضة الواعظين ص 103، المسترشد ص 469، أقسام المولى ص 35، الإرشاد ج 1 ص 177، الفصول المختارة ص 259، مناقب آل أبي طالب ج 2 ص 230، بحار الأنوار ج 37 ص 112، 135. لا تزال يا حسان موداً بروح القدس ما نصرتنا بلسانك: خصائص الأئمة ص 42، الإرشاد ج 1 ص 177، بحار الأنوار ج 21 ص 388، 136. أكثر المخالفين لجؤوا فى دفع الاستدلال به إلى تجويز كون المراد الناصر والمحبّ: بحار الأنوار ج 37 ص 241، المراجعات ص 280، 137. ورسول الله صلى الله عليه وآله يقول كلّما بايع قوم: الحمد لله الذى فضّلنا على جميع العالمين: روضة الواعظين ص 99، الاحتجاج

ج 1 ص 84، بحار الأنوار ج 37 ص 217. 138. قيامت: 31 - 35. 139. لقد رأيت معاوية حتى قام فتمطى وخرج مغضباً...: تفسير فرات ص 517، بحار الأنوار ج 37 ص 194. 140. أوصلوا البيعة والمصافحة ثلاثاً...: بحار الأنوار ج 37 ص 217. 141. فسمعنا أحد الثلاثة وهو يقول: والله محمد لأحمق إن كان يرى أن الأمر يستقيم لعلي من بعده! تفسير العياشي ج 2 ص 98، بحار الأنوار ج 37 ص 152، تفسير نور الثقلين ج 2 ص 243. 142. اكنم علينا، فإن لكل جوار أمانة، فقال لهم: ما هذا من جوار الأمانة...: المصادر السابقة. 143. ثم مضى حتى أتى رسول الله صلى الله عليه وآله وعلي إلى جانب مُحْتَبٍ بحمائل سيفه...: المصادر السابقة. 144. فلما كان بعد ثلاثة وجلس النبي صلى الله عليه وآله مجلسه، أتاه رجل...: بحار الأنوار ج 37 ص 166. 145. أخذ رسول الله بعضد علي بن أبي طالب يوم غدیر خمّ ثم قال: مَنْ كنت مولاه، فقام إليه أعرابي... فهذا عن الله أم عنك؟!...: شواهد التنزيل ج 2 ص 385؛ لَمَّا بلغ بغدير خمّ وشاع ذلك في البلاد، أتى الحارث بن النعمان الفهرى...: مناقب آل أبي طالب ج 2 ص 241، إقبال الأعمال ج 2 ص 251، الطرائف ص 153. 146. إِمَّا أَنْ تَتُوبَ وَإِمَّا أَنْ تَرَحَّلَ عَنَّا، قال: إِنْ قَلْبِي لَا يَطَاوَعُنِي إِلَى التَّوْبَةِ...: مناقب آل أبي طالب ج 2 ص 167، نهج الإيمان ص 488. 147. أنفال: 33. 148. فركب راحلته، فلَمَّا أصرّ أنزل الله عليه طيراً من السماء في منقاره حصة: مناقب آل أبي طالب ج 2 ص 167، تفسير مجمع البيان ج 10 ص 445، بحار الأنوار ج 15 ص 138. 149. معارج: 1 - 2 وأنزل الله تعالى على رسوله: «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ»...: مناقب آل أبي طالب ج 2 ص 166، الغدير ج 1 ص 241. 243. 150. طوبى لمن والاه، والويل لمن عاداه، كَأَنِّي أَنْظِرُ إِلَى عَلِيِّ وَشِيعَتِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُزْفُونَ عَلَى نَوْقٍ...: بحار الأنوار ج 37 ص 167.

فهرست مطالب

2.....	مقدمه
3.....	نوای کاروان می آید امروز!
5.....	همسفرم!
7.....	صدای یار را در آسمان شنیده‌ام
9.....	از ماه من، خبرهای خوش می‌رسد
11.....	به سوی تو می‌آیم!
14.....	نمایشی بزرگ از قیام قیامت
16.....	خانه دوست کجاست؟
19.....	همچون پروانه، دل‌باخته گشتم
22.....	من کاسه داغ‌تر از آش هستم!
24.....	مژده دهید، بوی بهار می‌رسد!
26.....	از ماه من شکایت نکنید!
29.....	اکنون به عهد خویش وفا کن!
32.....	ای خدای سرزمین مشعر!
34.....	سلام بر سرزمین آرزوها
36.....	چه مژده‌ای از این بالاتر!
39.....	در این شهر گمشده‌ای دارم
43.....	بازار داغ‌انگشترها!
46.....	پیمانی سیاه در خانه دوست
48.....	در انتظار پیام آسمانی مانده‌ام
50.....	ما برای بدرقه خورشید آمده‌ایم

53	زلزال برکه در دل کویر
55	مدال افتخار بر سینه غدیر
61	شکوه یک نماز در تاریخ
69	بیعت با مولای آب و آینه
73	خاک بر سر خود می ریزیم
76	هنر آسمانی در اوج می ماند
78	پیامبر عاقل تر از همه است
82	جوانی که با غرور می رود
89	چوب خدا صدا ندارد
94	خداحافظ ای چشمه آسمان
124	فهرست مطالب